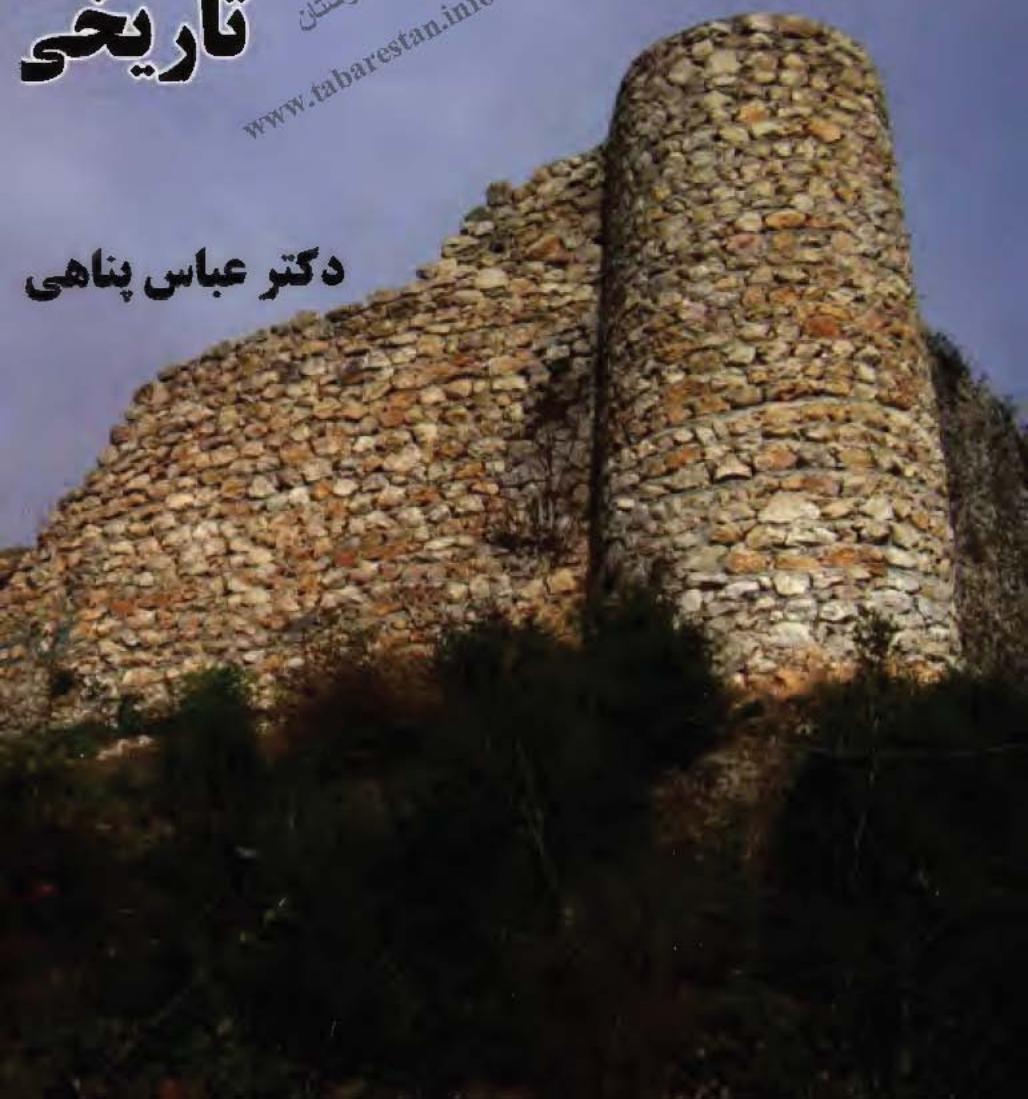


قلعه های باستانی تنکابن تاریخی

تبرستان
www.tabarestan.info

دکتر عباس پناهی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

کلرستان

www.alalestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

قلعه‌های تاریخی تبرستان

تنگابن تاریخی

(با نگاهی بر قلمرو جغرافیائی دژها)

دکتر عباس پناهی

پناهی، عیاس - ۱۳۵۴	سرشناسه
قلعه‌های باستانی نشکابن تاریخی (با نگاهی بر قلعه‌و جغرافیائی دژها) مؤلف: دکتر عیاس پناهی	عنوان و نام پدیدآور
قلم: انتشارات آینه احمد <small>تیکی</small> ۱۳۸۹	مشخصات نشر
ص: ۲۳۲ ص: مصور (رنگی) ۳۰۰۰ ریال	مشخصات ظاهری
۹۷۸-۶۰-۵۳۳۵-۲۸۵	شابک
فیبا	وضیعت فهرست نویسی
۱. نشکابن - آثار تاریخی ۲. قلعه‌ها - ایران - مازندران - نشکابن الف. عنوان ب. عنوان: نگاهی بر قلعه‌و جغرافیائی دژها <small>پیرسکان</small>	موضوع
DSR ۲۰۷۹ ۱۳۸۹ ۹۷/۷۹ ۹	ردیبندی کنگره
۹۰۰/۲۲۷۶	ردیبندی دیوبین

قلعه‌های باستانی نشکابن تاریخی (با نگاهی بر قلعه‌و جغرافیائی دژها)

نویسنده / دکتر عیاس پناهی



ناشر / انتشارات آینه احمد تیکی

چاپ / کمال الملک

ویراستار / دکتر حسن کهنه‌حال

صفحه آرا / محمد باقر مهرآبادی

نوبت چاپ / اول، زمستان ۱۳۸۹

شمارکان / ۱۰۰۰ نسخه

قیمت / ۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰-۵۳۳۵-۲۸-۰

بر صحیح مفتوح است

آدرس هاشم و مرکز پنجه: قم: بنیاد امام خمینی (قدس سرور) اتفاق پلاک ۷، انتشارات آینه احمد تیکی

تبرستان
www.tabarestan.info

به

دخترم پارمیس

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست

۱۱ مقدمه

بخش اول: مروری بر منابع تاریخی پژوهش

۱۵	اهمیت تاریخ‌های محلی در تحقیقات تاریخی
۱۶	تاریخ طبرستان
۱۹	تاریخ رویان
۲۰	تاریخ طبرستان، رویان و مازندران
۲۱	تاریخ گilan و دیلمستان

بخش دوم: جغرافیای طبیعی تنکابن تاریخی

۲۵	اوضاع طبیعی
۲۶	حدود منطقه تنکابن در تاریخ
۲۷	آب و هوا
۲۸	دما
۲۹	بادها
۳۰	بارش
۳۰	رودها
۳۴	دریای مازندران
۳۵	پوشش گیاهی
۳۶	راهها و مراکز ارتباطی

بخش سوم: جغرافیای تاریخی تنکابن تاریخی

۴۱	فصل اول: نگاهی به جغرافیای تاریخی مازندران و گilan
۴۱	مازندران (طبرستان) و حدود آن
۴۵	گilan و دیلمان و حدود آن
۴۹	تنکابن و وجه تسمیه آن

۵۶	تکابن
۶۳	فصل دوم: طایفه ها و تیره های معروف تکابن
۶۳	۱- گیل و دیلم
۶۴	۲- طوایف بومی تکابن
۷۰	۳- خاندان خلعتبری

بخش چهارم: قلعه های تکابن

۷۵	تبرستان
۷۵	فصل اول: دژها و ویژگی های آن
۷۵	دشواری های پژوهش در مورد قلعه های تکابن
۷۷	فقدان بناهای تاریخی و علل آن
۷۸	استحکامات دژ و عملکرد آن در برابر دشمنان
۸۱	سلاحهای دفاعی دژها
۸۴	سلاح های تعرضی و طرز تسخیر دژها
۸۷	علل تسلیم شدن دژ نشینان
۸۹	دژها در عصر فدائیان اسماعیلی
۹۲	حاکمان دژها
۹۳	فرجام قلعه نشینان
۹۷	فصل دوم: مارکوه
۹۷	موقعیت جغرافیایی مارکوه
۹۸	گرجستان (گرجیان)
۱۰۰	مارکوه در گذر زمان
۱۰۵	ویژگی های طبیعی قلعه مارکوه و آثار باقی مانده آن
۱۰۶	معماری قلعه مارکوه
۱۰۹	فصل سوم: سخت سر
۱۰۹	قلعه های از بین رفته تکابن
۱۱۰	سخت سر (رامسر)
۱۱۱	دژ قلعه بند
۱۱۲	دژ ایلیمیلی
۱۱۲	جواهرده (جورده) javaherdeh

۱۱۴.....	دز کوه پایین مازوسر
۱۱۴.....	جنده روبار (جنت روبار)
۱۱۵.....	روستای چاک (chak)
۱۱۶.....	دز چاک
۱۱۶.....	دز گل کند
۱۱۶.....	ابزیکی (Eziki)
۱۱۸.....	قلایه
۱۱۸.....	گریسمه سر (گریzman سر) (Garesmane sâr)
۱۱۹.....	دز گریzman سر
۱۱۹.....	وقایع تاریخی دز گریzman سر
۱۲۱.....	آثار بر جای مانده از دز گریzman سر
۱۲۳.....	فصل چهارم: قلعه های سه هزار و دو هزار
۱۲۳.....	سه هزار (Schhezar)
۱۲۶.....	مران (Maran)
۱۲۷.....	دز مران
۱۲۸.....	دز سی هزار
۱۲۹.....	دو هزار (Do-hezar)
۱۳۱.....	دز اکر (Ekar)
۱۳۴.....	دز کلیشم
۱۳۵.....	فصل پنجم: قلعه های جلگه ای و مناطق پست ساحلی
۱۳۵.....	دهستان بلده یا قلعه گردن
۱۳۶.....	دز نیکا
۱۳۹.....	آثار بر جای مانده از دز نیکا
۱۴۳.....	دز لشگرک یا دز خندان
۱۴۵.....	سیاورز (Siyaverez)
۱۴۵.....	دز پریز
۱۴۶.....	بهکله (Behkalch)
۱۴۶.....	دز بهکله
۱۴۷.....	دز مازوئین

۱۴۷	گلیجان
۱۴۸	کشکو (Kashko)
۱۴۹	دز سنه کوتى کشکو
۱۵۰	لَزَرْبَن (Lazarbon)
۱۵۰	دز لزر بن (Lazarbon)
۱۵۱	دز کارکو
۱۵۱	دهستان نشنا (Nashta)
۱۵۲	دز روپشت
۱۵۲	دز مالن کوه
۱۵۳	دز قدیمی گُرزل
۱۵۳	سیا قلعه
۱۵۴	لوله ده (Lochdeh)
۱۵۴	دز مارپیچ
۱۵۴	طلبه کوتى
۱۰۰	دز همش پور
۱۰۰	لگا
۱۰۷	دز پلنگ
۱۰۷	دز ورگام چال
۱۰۹	كتابنامه
۱۶۱	عکسها

مقدمه

در غرب رویان (چالوس امروزی) و شرق رانکوه ناحیه‌ای بزرگ وجود دارد که در منابع تاریخی به نام منطقه «تنکابن» معروف شده است. متأسفانه نام تنکابن بر این شهر موجب شد که منطقه وسیع تنکابن تحت شاع شهر تنکابن-(شهسوار)-قرار گیرد.

این منطقه که مرز شرقی آن رودخانه نمکاوه رود (نمک آبرود) و حدود غربی آن رودخانه سرخانی (سامان رود) است، عموماً به همین نام توسط مورخان و سیاحان ضبط و ثبت شده است. در حالی که امروزه به دو شهرستان جداگانه به نام تنکابن و رامسر شناخته می‌شود. مؤلف حدود العالم در کتاب خود از منطقه‌ای به نام «دیلم خاصه» نام می‌برد، این منطقه با توجه به مطالبی که آورده شده است، در حال حاضر شهرستان تنکابن و رامسر و در گذشته ای نه چندان دور تنکابن بزرگ بوده است. مناطقی که مؤلف گمنام حدود العالم از آن‌ها نام می‌برد، امروزه از بخش‌های تنکابن و رامسر می‌باشد. محمد معصوم شیرازی مؤلف کتاب طرائق الحقایق در عصر قاجار از مناطقی نام می‌برد که وسعت تنکابن در عصر قاجار را ترسیم می‌کند.

را بینو که در سال های نخست سده بیستم میلادی از منطقه تنکابن عبور می کند، این ناحیه را قدیمی ترین ناحیه مازندران بر می شمارد و حدود این منطقه را از شمال به دریای مازندران، از غرب به سرخانی، از جنوب به سلسله جبال البرز و بلوکات قزوین یعنی رودبار و طالقان و از شرق به ناحیه کلارستان می نویسد. یکی از عواملی که باعث شد منطقه تنکابن در منابع تاریخی گمنام بماند، نبودن شهری بود که جنبه مرکزیت داشته باشد، زیرا تنکابن به صورت مجموع بلوکات و قصبهای اداره محسوب شد. با روی کار آمدن خاندان خلعتبری و از زمانی که خرمآباد به ~~ملک~~ میان مرکز حکمرانی خاندان مذکور قرار گرفت، در سیاحت نامه ها و منابع جغرافیایی آن زمان شهر با عنوان خرمآباد نام برده می شود. البته یکی از مهمترین دلایل عدم شکل گیری شهر و نهادهای شهری در این پهنه، شیوه زندگی اجتماعی مردم این دیار می باشد، زیرا اغلب مردم این سامان بخشی از سال را در بیلاق و بخش دیگری را در مناطق جلگه ای به سر می برند. بنابراین شیوه اجتماعی زندگی بر اساس فرهنگ و معیشت روستائی تداوم یافت.

با توجه به مطالب فوق، مشخص می شود که پهنه تنکابن در تاریخ به عنوان ناحیه ای در بخش میانی گیلان و مازندران در تاریخ از اهمیت فراوانی برخوردار بود. متأسفانه منابع مورد تحقیق، چه از نظر نوشتاری و یا آثار بازمانده از قلعه ها آگاهی های اندکی درباره سیر رویدادها و تاریخ قلعه ها و همچنین قدمت آنها ارائه می کنند. بنابراین در این پژوهش سعی فراوان شد تا اطلاعات جامعی در حد توان محقق درباره قلعه های منطقه جمع آوری شود. در تدوین و روش تحقیق این مجموعه محقق نخست با مطالعه مأخذ تاریخ محلی و آثار جغرافیائی اطلاعات مربوط به قلعه ها را جمع آوری، سپس با توجه به مطالعات میدانی و مراجعه به محل جغرافیائی قلعه ها مطالب مورد نظر را کامل نمود.

تحقيق فوق در چهار بخش تقسيم بندی شده است که اينک به بررسی اجمالي آن می پردازم:

در بخش نخست، مأخذ تاریخ محلی به طور اجمالي مورد بررسی قرار گرفت. در بخش دوم تحقیق جغرافیایی طبیعی تنکابن که شامل حدود منطقه، آب و هوا، بادها، بارش، رودها، دریای مازندران، پوشش گیاهی، راهها و مراکز ارتباطی، با تاکید بر نقش آنها بر دژ ها مورد پژوهش واقع شد. بی گمان جغرافیای طبیعی تنکابن عامل مهمی در شکل گیری تجولات انسانی و اجتماعی و اقتصادی پهنه تنکابن است، زیرا عامل جغرافیایی سبب شد تا این پهنه نسبت به سایر مناطق مرکزی ایران از ویژگی خاصی برخوهدار باشد.

در فصل اول بخش سوم، نخست جغرافیای تاریخی مازندران، گilan و سپس جغرافیای تاریخ تنکابن و وجه تسمیه آن مورد بررسی قرار گرفت. منابع تاریخی تا عصر قاجار به اتفاق معتقدند که تنکابن همواره جزئی از گیلان و دیلمان بوده است؛ بنابراین جغرافیای گیلان و دیلمان و سپس مازندران نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

در فصل دوم بخش سوم، طوابیف و تیره های پهنه تنکابن مورد پژوهش قرار گرفت. به نظر می رسد آماردها قدیمی ترین مردم منطقه تنکابن باشند که پس از مهاجرت اجباری آنها به سمنان، اقوام گیل و دیلم جایگزین آنها شدند. کهن ترین اقوام بومی تنکابن در بخش های کوهستانی زندگی می کردند. بنابراین منشاء نژادی و خانوادگی بیشتر ساکنان این جلگه، ریشه در کوهستان دارند. خاندان خلعتبری نیز به عنوان آخرین خاندان حکومت گر منطقه تنکابن مورد بررسی قرار گرفتند. در بخش چهارم، قلعه های پهنه تنکابن اساس پژوهش قرار گرفت که اصلی ترین موضوع تحقیق محقق است. در فصل اول این بخش، دژ مارکوه به عنوان تنها دژی که آثاری از آن بر جای مانده به طور مفصل مورد بررسی قرار گرفت. در فصل دوم این بخش دژ های منطقه

کوهستانی جنت رودبار بررسی شد. در این منطقه آثاری از دژها بر جا نمانده است. تنها تپه‌هایی از قلعه‌ها باقی مانده که یادگاری از ایام باشکوه گذشته است. در میان دژهای جنت رودبار دژ گرزن سر از همه مشهورتر است و منابع تاریخ محلی نیز اشاره‌های نیز به آن دارند.

در فصل سوم، قلعه‌های منطقه سه‌هزار و دو هزار و در فصل پنجم، قلعه‌های بخش جلگه‌ای و مناطق پست ساحلی تنکابن مورد تحقیق قرار گرفت. ساکنان بخش جلگه‌ای به جهت اهمیت کشاورزی و باudarی، خاک تپه‌هایی که دژها در آن واقع شده بودند را بهای کشاورزی به کار گرفتند. بنابراین در چند دهه اخیر جز نام دژها اثری از آنها باقی نمانده است.

در پایان از همه عزیزانی که در تکمیل این تحقیق به بندۀ یاری رساندند، سپاسگزارم. آقای مهدی بهمنی در شناسایی دقیق راه شاه عباسی قلعه گردن (بلده) و محل واقعی دژ تنکابن کمک زیادی نمودند و همچنین از راهنمایی های محقق گرانقدر آقای ابوالحسن واعظی سود بردم. در ادامه از مساعدت‌های، فرماندار محترم تنکابن آقای مشایخی، بخشدار خرم‌آباد آقای ابراهیم شیروعدشوریان، شهردار تنکابن آقای مهندس احمدخوش قلب، شورای شهر و ریاست محترم آن آقای شریعتی، رئیس شورای بخش آقای شمس امان‌پور، رئیس میراث فرهنگی آقای مهندس داریوش رحیم مشانی و آقای رادگودرزی رئیس محترم هتل راد مهر سپاسگزارم. همسرم خانم دکتر مریم شادمحمدی ویرایش این پژوهش را بر عهده داشتند، از کمک‌های ایشان سپاسگزارم. در پایان از آقای مهندس عماد پیچگاه که حروفچینی اولیه و طرح جلد این پژوهش را به انجام رساند، تشکر می‌نمایم.

پخش اول

مرواری بر منابع تاریخی پژوهش

اهمیت تاریخ های محلی در تحقیقات تاریخی

همواره در پژوهش های تاریخی، تاریخ های محلی به جهت این که گزارش های مفیدی علاوه بر اوضاع تاریخی درباره شرایط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ارائه می دهند از اهمیت اساسی برخوردار می باشند. در مطالعه و پژوهش حاضر تاکید محقق بر تاریخ های محلی است؛ این آثار بیشترین داده ها و اطلاعات تاریخی در موضوع های مختلف را در آثار خود بازتاب داده اند. بنابراین نگارنده با تکیه بر این منابع، تحقیق حاضر را به انجام رسانیده است.

دکتر زرین کوب درباره علت تأثیف و اهمیت تاریخ های محلی می نویسد: «..در این گونه تاریخ ها که غالباً اطلاعاتی سودمند نیز در باب ولایات نوشته اند، معلومات مفیدی در باب حوادث وقایع اوایل فتوح اسلام مندرج

است و در واقع موجب تأثیر این گونه تاریخ‌ها در اوایل ظاهراً تا حدی تدوین اطلاعات در باب کیفیت فتح بلاد بوده است تا در مورد اخذ و جمع آوری مالیات و خراج، اساس و زمینه موشق و درستی در دست باشد و چون در این باب برحسب آن که شهری به صلح گشوده شده باشد یا به جنگ، حکم خراج تفاوت داشته است؛ در هر شهری از قدیم واقفان و علاقمندان به تدوین اطلاعات و جمع اخبار می‌داخته اند و بعد از آن دیگران برآن اطلاعات و اخبار مطالب تازه می‌افزودند و سوانح احوال امراء و سلسله‌های محلی را نیز یادداشت می‌کرده‌اند. از این گونه تاریخ‌های محلی که در هر حال غالباً مشحون از اطلاعات و اخبار مفید و کم نظری و در بعضی موارد نیز حاوی قصه‌ها و روایت‌های مبالغه‌آمیز است، نمونه‌های بسیار در زبان فارسی وجود دارد.^۱

خوشبختانه درباره گیلان و مازندران کتاب‌های مختلفی نوشته شده است و از حیث منابع محلی در مورد این سامان کمبود زیادی وجود ندارد. قدیمی ترین کتابی که در مورد طبرستان در دسترس می‌باشد، تاریخ طبرستان تأثیر این اسفندیار است که حدود سال‌های ۶۱۳ هـ ق نوشته شده است. البته این اسفندیار نیز از تأثیر دیگری که متعلق به شخصی به نام «یزدادی» است، اشاره می‌کند که متأسفانه اثری از آن در دسترس نیست.

تاریخ طبرستان

این اثر تاریخ محلی تأثیر بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب که در سال ۶۱۳ هـ ق، یعنی اوایل قرن هفتم هـ ق نوشته است. پدر

۱- زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۷۱، ص ۵۱

او حسن بن اسفندیار، یکی از دانشمندان آن روزگار مازندران بود که بیش از صد سال زندگی کرد و همچنین سیاحت هایی در اطراف ایران و ممالک همچویار به عمل آورده است. مؤلف؛ نامش حسن و از منسویین دربار حسام الدوله اردشیر بن حسن از اسپهبدان باوند و پسر او ملک شمس الملوك مقتول بوده و از ایشان «مواهب و عطیت» یافته است. او در سال ۶۰۶ هـ ق سفری به بغداد کرد و در بازگشت در شهر ری خبر قتل ملک شمس الملوك را شنید. پس دو ماه در آنجا ماندگار شد و در ضمن کتاب «عبدالسحر» یزدادی را از کتابخانه مدرسه شاه غازی رستم به دست آورد. وی بعداً ها به دعوت پدرش به آمل مراجعت و پس از مدتی از آنجا عزیمت خوارزم کرد و در حدود سال ۶۱۳ هـ. ق در آن شهر تألیف خود را آغاز کرد. از آن تاریخ به بعد دیگر خبری از او نیست. ممکن است وی در قتل عام خوارزم که مدتی

بعد از آن تاریخ وقوع یافت به دست لشگریان مغول به قتل رسیده باشد.^۱

مؤلف در مقدمه کتاب تاریخ طبرستان در شرح احوال خود می‌نویسد که از خدمت پدر و یاران راهی سفرمی شود، مدتی در ری مقیم می‌گردد، زمانی در آمل و روزگاری در خوارزم به مطالعه می‌پردازد. در شهر ری در دارالکتب شاهنشاه غازی رستم بن شهریار در میان کتب موجود، جزوهای می‌یابد که در آن ذکر گاویاره رفته است که زمانی در طبرستان پادشاهی داشتند، اما نمی‌داند که از کدام طایفه بوده و در پاسخ ملک سعید حسام الدوله اردشیر که در مورد گاویاره از او می‌پرسد، جواب می‌دهد؛ این لفظ را تاکنون نشنیده‌ام و تاریخ طبرستان جز باوندناهه که به عهد ملک حسام الدوله شهریار قارن به نظم جمع کرده‌اند، به مطالعه نگرفتم که

۱. کسری، احمد: کاروند، چاپ، یحیی ذکاء، امیر کبیر، چاپ دوم، ۲۵۳۵، صص ۱۱۱، ۱۱۲.

امام ابوالحسن بن محمد الیزدадی به لغت تازی نوشته بود که فقط اهل علم و
بلاغت از آن بهره می برندند قصد کردم که آن را ترجمه کنم.^۱

چنانچه اشاره شد ابن اسفندیار تاریخ خود را در حدود سال ۶۱۳ هـ. ق
به اتمام رسانیده است، اما تمام نسخه هایی که امروز موجود است ادامه وقایع
را تا سال ۷۶۰ هـ. ق دنبال می کند، یعنی حوادث صد و پنجاه سال پس از
تألیف کتاب آورده می شود. بدیهی است که مژلف تا آن زمان در حیات نبوده
است و فرد یا افراد دیگری دامنه وقایع را به متن اصلی افزوده اند، به همین
دلیل در کتاب تاریخ طبرستان چاپ عباس اقبال در دو بخش جداگانه آمده
است و فرد دیگری که امروزه هویت اوآشکار نیست، دامنه حوادث طبرستان
را تا سده هشتم هجری ادامه داده است.

ابن اسفندیار در نوشتة خود به برخی از مورخان پیش از خود از جمله
عُتبی، ابو منصور ثعالبی، خواجه نظام الملک و چند تن دیگر توجه دارد.
مهمنترین موضوعی که وی درباره منطقه تنکابن گزارش می کند، وارد
شدن یعقوب به طبرستان و تعقیب حسن بن زید علوی در پهنه تنکابن است.
زمانی که یعقوب به دنبال حسن بن زید به طبرستان وارد شد، مردم این منطقه
توانستند در مقابل او پایداری کنند، در نتیجه یعقوب بعد از فتوحات اولیه
وارد منطقه تنکابن می شود.

در ارتباط با قلعه‌های تنکابن، ابن اسفندیار نخستین مورخی است که
درباره قلعه «تنکا» و «آزیلو» (مارکوه) گزارش خوبی ارائه می دهد. در مجموع
اغلب مورخان پس از ابن اسفندیار در تدوین تاریخ طبرستان و دیلمان به

۱. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، چاپ عباس اقبال، نشر پدیده، چاپ دوم ۱۳۶۶، مقدمه، ص ۵

ویژه حوادث اولیه ورود اسلام به طبرستان تا قرن هفتم هـ. ق از او تأسی نمودند.

تاریخ رویان

این کتاب توسط مولانا اولیاءالله آملی با نثری شیوا و قوى نوشته شده است و پس از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ طبرستان، رویان، مازندران سید ظهیر الدین مرعشی از جمله آثار منسجمی است که درباره طبرستان تألیف شده است، گرچه سید ظهیر الدین در تألیف خود درباره طبرستان و رویان از اولیاءالله اقتباس‌ها و بهره‌های فراوان برده است.

این کتاب از جمله تواریخ محلی معتبری است که در قرن هشتم هـ. ق درباره قسمتی از سرزمین طبرستان قدیم به نام رویان نوشته شده است؛ این منطقه بعدها در تاریخ به نام رستمدار هم نامیده شد که مرز شرقی آن رود هراز و غرب آن به نمکاوه رود (نمک آبرود) و همچوار تنکابن بوده است.

این کتاب توسط ذکر منوچهر ستوده تصحیح و چاپ شده است، ایشان با تکیه بر کتب جغرافیایی دیگر مقدمه نسبتاً مفصلی بر کتاب نوشته و سعی کرده است حدود جغرافیایی و مکانی آن را مشخص کند. اولیاءالله آملی در نوشنامه تاریخ رویان مأخذ و منابع بسیاری در اختیار داشته که مهمترین آنها تاریخ طبرستان ابن اسفندیار است که از آن اقتباس و حتی رونویسی‌های زیادی نموده است.

گرچه اولیاءالله آملی تاریخ خود را از روی تاریخ طبرستان ابن اسفندیار نوشته، اما ارزش کار تاریخی او محفوظ است، چرا که در تاریخ رویان برخی از واژگان پارسی قدیم حفظ و همچنین اشعاری به زبان محلی مازندرانی و گیلکی نقل شده است. اشاره به آداب و رسوم و سنت‌های قدیمی مازندران

و رویان، از نکات دیگر ارزشمند تألیف اوست. بخش مهم کتاب باب هفتم آن است که مورخ اطلاعات خوبی از هجوم مغولان به طبرستان گزارش می‌دهد، مطالب او هر چند موجز است، اما به دلیل درک و لمس مورخ از حوادث، و زیستن در متن آن واقعیح حائز اهمیت بسزایی است. در تاریخ رویان علاوه بر حوادث تاریخی مربوط به تنکابن، شرحی درباره مقاومت قلعه‌های تنکابن در برابر مهاجمان آورده شده است.

طبرستان
www.tabarestan.info

تاریخ طبرستان، رویان و مازندران

سید ظهیرالدین پسر سید نصیرالدین پسر سید و کمال الدین نیز پسر سید قوام الدین مرعشی است. سید قوام الدین در سال ۷۵۰ق سلسله حکمرانان مرعشی را تأسیس نمود. او در سال ۷۷۱ق درگذشت و مقبره اش در آمل معروف به «میربزرگ» زیارتگاه مردم است.

سید ظهیرالدین زمانی که پدرش از برادرزاده اش - سید مرتضی - شکست خورد و به گیلان گریخت، پنج ساله بود. سید نصیرالدین دو پسر داشت، یکی عبدالحی که در هنگام فرار به گیلان در روستای واچک (منطقه تنکابن) فوت می‌کند و دیگری همین سید ظهیرالدین مورد نظر - مؤلف کتاب - است.

عمراو هنگام تألیف کتاب طبرستان، رویان و مازندران از شصت سال گذشته بود، پس باید ولادت او سال ۸۱۵ق باشد، اما کسری معتقد است با توجه به اینکه او هنگام فرار به گیلان پنج سال سن داشته است، تولد او می‌باشد سال ۷۱۸ق. ق بوده باشد.^۱

۱. کسری، احمد، کارون، ص ۳۹

ظهیرالدین، در سال ۸۸۷ هـ ق از جانب کارکیا میرزا علی، جانشین کارکیا سلطان محمد به سپهسالاری ولایت گرجیان (غرب منطقه تنکابن) منصوب گردید. شاید وی این منصب را تا آخر عمر بر عهده داشت.

تدوین تاریخ طبرستان سید ظهیرالدین تا سال ۸۸۱ هـ. ق طول کشید، اما سال وفات او مشخص نیست. سید ظهیرالدین در اثر خود ذکر می کند که از تألفات مولانا اولیاء الله آملی و مولانا رویانی بهره برده است، با این حال از ابن اسفندیار و کتاب او (تاریخ طبرستان) نامی نهی برداشت، در حالی که در برخی موارد دیده می شود که او از ابن اسفندیار مطالبی را اخذ و اقتباس کرده است. کسری می گوید: «سهول است که طرز بیان و تعبیر هم تغییر نیافته، بلکه در بسیار جا اگر ابن اسفندیار شعر فارسی یا عربی به مناسبت آورده و یا تشییه و استعاره ای به کار برده»، در تأليف سید ظهیر الدین نیز نقل شده است. روی هم رفته کلیه مطالب کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار به استثنای فصل اول که جواب نامه جسنفشه را ترجمه کرده و فصل سوم که عجائب و خصائص طبرستان را ذکر نموده و فصل چهارم که ملوک و امرا و فضلای مازندران را نوشته، در تأليف سید ظهیر الدین، نقل و اقتباس گردیده است.^۱

تاریخ گیلان و دیلمستان

این کتاب اثر دیگر سید ظهیر الدین مرعشی است که وقایع آن مانند تاریخ طبرستان، رویان و مازندران تا سال ۸۸۱ هـ ق را دربر می گرفت، اما در این کتاب دنباله وقایع را تا سال ۸۹۴ هـ ق اضافه نموده است. ظهیرالدین این کتاب را در شش باب نوشته است. در پایان باب ششم می نویسد: «چون در

۱. کسری، همان، صص ۳۰-۳۱.

دیباچه این تأثیف چنان مثبت است که سوانح گیلان و دیلمستان را تا سنه احد و ثمانین و ثمانمائه در شش باب نوشته می‌شود، اگر بی ترتیب مقدمه دیگر، وقایع حالات سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه نوشته می‌شد، دور از قواعد مؤلفان این فن می‌بود، لهذا باب دیگر که باب هفتم باشد از ابواب مذکور در تاریخ سنه مذکور در ذیل این تأثیف املاء می‌رود و آن باب مشتمل است بر چند فصل^۱. به این ترتیب وقایع بین سالهای ۸۸۱-۸۹۴ هـ ق را در باب هفتم بدان اضافه کرده است.

ظهیرالدین پس از این که از مناصب و حکمرانی چشم پوشید، برای دست یابی به زندگی آرام تر به خدمت سلاطین گیلان در می‌آید و با آن که آنجا زندگی توأم با عزت و احترام داشت، از طرف سلاطین مزبور بارها به مأموریت‌های جنگی رفت و در ضمن مورد مشورت ملوک آل کیا گیلان قرار گرفت و پیوسته برای حل معضلات و مشکلات و حل و فصل امور و عقد صلح پیشقدم بود. او در دربار «کار کیا ناصرکیا» و «کار کیا سلطان محمد کیا و پرسش سلطان علی میرزا» صاحب مقام بوده است.^۲

شرح جنگها و زندگی ظهیر الدین تا سال ۸۹۳ هـ . ق در تاریخ گیلان و دیلمستان آمده است و از آن به بعد نامی از خود نمی‌برد و کتاب را با فصل هفدهم و هجدهم به پایان می‌رساند.

ظهیرالدین در سفری که به جنت رودبار (جنبد رودبار) و دوهزار داشت، نام روستاهای آبادی‌های منطقه تنکابن را در کتابش آورده است. از

۱. مرعشی، ظهیر الدین: تاریخ گیلان و دیلمستان، چاپ منوجهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، صص ۳۹۱-۳۹۲.

۲. خاندان کارکیا حاکمان ناحیه بیه پیش گیلان بودند و تا دوره شاه عباس (۱۰۰۰ هـ) بر این منطقه حکومت می‌کردند. در زمان شاه عباس حکومتهای محلی گیلان و مازندران، و از جمله خاندان کارکیا برچیده شد.

ویژگی تألیف او آوردن کلمات و الفاظ محلی گیلان، دیلمان و تنکابن و ذکر آداب و رسوم و مراسم خاص مردم این منطقه است. استفاده از اصطلاحات محلی، حتی نکات دستوری آن سامان مانند پسر زن (زن پسر در گیلکی)، پسر عمو (عمو پسر در گیلکی) و ... باعث زیبایی متن کتاب های او شده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش دوم

جغرافیای طبیعی تنکابن تاریخی

اوضاع طبیعی

تنکابن از نظر جغرافیائی به دو بخش کوهستانی و جلگه‌ای تقسیم می‌شود؛ بخش اول شامل دو منطقه کوهستانی و کوهپایه‌ای است. ارتفاع بخش کوهستانی بیش از ۳۵۰۰ متر نیست و ناحیه کوهپایه‌ای نیز کم ارتفاع همچون دیواری، جلگه‌های تنکابن را سد کرده است. کوههای مشرف به جلگه‌تنکابن، شرقی - غربی است و مربوط به بخش غربی رشته کوه البرز با قلل بلندی چون کوه بلور، گورس چال، چالکی، تخت سلیمان، علم کوه، بُزاکوه، لپاسر، خَشچال، شیطان کوه، سیلان و ... حوزه آبگیر رودهای منطقه را تشکیل می‌دهند. این قله‌ها که اغلب بیش از سه هزار متر ارتفاع دارند و دارای اشکال مختلف ژئومورفولوژیکی مربوط به نواحی سرد و کوهستانی می‌باشند، در اغلب ایام سال دارای پوششی از برف هستند و حتی دارای یخچال‌های فعالی نیز می‌باشند.

تبرستان

www.tabarestan.info

بخش جلگه‌ای تنکابن نیز مناطق بزرگی چون بخش جلگه‌ای گرجستان (کالم، لشت، چپرس)، گلیجان، خرم آباد، لنگا و غیره را که تا به کلار و رستمدار تاریخی کشیده شده است، شامل می‌شود. پهنه تنکابن که در غرب طبرستان کهن و مازندران امروزی واقع شده است از شمال به دریای مازندران، از شرق به نمکاوه رود (نمک آبرود)، از جنوب به طالقان، الموت و بخش‌های جنوبی اشکور و از غرب به سرخانی تاریخی محدود می‌باشد. وسعت این پهنه ۲۸۲۸ کیلومتر مربع می‌باشد، عرض جغرافیایی آن از استوا بین ۳۹ درجه و ۵۰ دقیقه تا^۱ ۲۰°، ۳۶°، ۱۵° تا^۲ ۳۵° طول شرقی نصف النهار گرینویچ قرار گرفته است.

حدود منطقه تنکابن در تاریخ

نام منطقه تنکابن هیچ گاه در تاریخ، به شهر خاصی اطلاق نمی‌شده است و این برداشت نادرستی از سوی نام گذاران این شهر بوده، زیرا تنکابن نام پهنه‌ای گسترده بوده است، نه یک شهر خاص. این منطقه تاریخی بنا به نظر مورخان همواره مرز ثابتی داشته است، از شرق به رودخانه نمک آبرود (نمکاوه رود) که مرز میان تنکابن و رستمدار تاریخی می‌باشد، از غرب به رودخانه سرخانی که حد فاصل بین رانکوه و تنکابن می‌باشد، از شمال به دریای مازندران، از جنوب به بلوکات اشکور، الموت، روبار محمد زمانخانی (روبار خشک) و طالقان محدود بوده است.

در دوران قاجاریه و شاید هم از زمان زنده، تنکابن به «محال ثلاث» معروف شد که قلمرو آن عبارت است از کلارستان، نور و کجور به مرکزیت تنکابن؛ اما اداره منطقه تنکابن در ادوار مختلف بستگی به خاندان حکومتگر مازندرانی و گیلانی داشته است. هر ولایت که از نیرو و قدرت کافی بیشتری

بر خوردار بودند، پهنه تنکابن را تحت نفوذ خود قرار می داده است. با قدرت گیری خاندان خلعتبری در عصر زندیه و فزوونی گرفتن قدرتشان در عصر قاجاریه، ثبات حکومتی و سیاسی در این سرزمین حاصل گردید.

آب و هوا

تنکابن به علت شرایط جغرافیائی کوهستانی – جلگه ای، دارای آب و هوای متغیری است. آب و هوای تنکابن را از شمال به جنوب با توجه به ارتفاع آن می توان به سه نوار مرزی موازی شرقی – غربی تقسیم کرد؛ نخست آب و هوای معتدل خزری در نواحی پست و جلگه ای، دوم آب و هوای کوهستانی که از ویژگی قله های مرتفع منطقه است. معتدل کوهستانی در دامنه ها و ارتفاعات که عموماً پوشیده از جنگل هستند و آب و هوای سرد ساکن نبودند. مؤلف بستان السیاحه درباره آب و هوای تنکابن می نویسد: «جنگل توأمان و هوایش بد و آبشن فراوان و زمینش عفونت انگیز است».^۱

در کتاب اسمی دهات ایران نیز آمده است:

«هوای این منطقه به واسطه وجود باطلاق و مزارع برعی گرم و مرطوب است و در تابستان برای سکونت مناسب نبوده و اغلب اهالی، مبتلا به مalaria می باشند در زمان پهلوی اول امر به خشکانیدن باتلاقها نمودند».^۲

در دوران گذشته، هیچ شهریاری پس از رسیدن به تنکابن ، نتوانسته بیش از مدت کوتاهی در این منطقه دوام آورد و به ناچار از این منطقه روی به

۱ - شیروانی، زین العابدین، بستان السیاحه، تهران، سنتی، بی تا، ص ۱۹۲ (چاپ سنتی).

۲ - اداره کل آمار و ثبت احوال کشور، اسمی دهات کشور، تهران، ۱۳۲۷، ص ۱۹۸ .

هزیمت نهاده است؛ نمونه آن یعقوب لیث است که نتوانست هوای گرم و مرطوب این منطقه را تحمل کند.

به دلیل هوای نامساعد بخش جلگه‌ای تنکابن، اقوام و طوایف بومی در کوهستانها می‌زیستند و مردم بخش جلگه‌ای نیز فصلهای گرم سال را در ارتفاعات به بیلاق می‌گذرانیدند و با سرد شدن هوا به بخش جلگه‌ای باز می‌گشتند. وجود گورها و آثار کهن در بخش بیلاقی تنکابن و رامسر نشان دهنده حضور و سکونت بیشتر در این بخش بوده است. بنابراین این مسأله، فقدان شهرها را در بخش جلگه‌ای و اهمیت رونق زندگی اجتماعی در بخش‌های شمالی رشته کوه‌های البرز به ویژه پهنه بیلاقی تنکابن را ثابت می‌کند.

دما

دما مهمترین عنصر اقلیمی است و تأثیرات متعدد آن در فعالیتهای اقتصادی، اجتماعی و غیره غیرقابل انکار است، زیرا بی‌نظمی و تغییر آب و هوایی بیش از حد متوسط می‌تواند لطمehای جبران‌ناپذیری را به بار آورد. سردرترین ماه سال در شهرستان تنکابن ماه بهمن می‌باشد که متوسط حداقل دما در آن نزدیک به $2/5$ درجه و متوسط حداکثر دما نیز به $9/5$ درجه می‌رسد.

تعداد روزهای یخبندان معمولاً هفت یا هشت روز بیشتر نیست که در ماه بهمن است. به علت نزدیکی به دریای مازندران و وجود رطوبت در هوا، اختلاف دمای شبانه روز این منطقه بسیار ناچیز و اعتدال خاصی در آب و هوای آن موجود است. هم چنین در مورد اختلاف دما بین نواحی جلگه‌ای و

کوهستانی شهرستان طبق قانون کاهش دما، بر حسب ارتفاع به ازای هر ۱۰۰۰ متر، ۶ درجه از دما کاسته می شود.^۱

شهرستان تنکابن در جنوب دارای ارتفاعی بیش از ۳۰۰۰ متر می باشد، با توجه به این تفاوت زیاد ارتفاع ، اختلاف دما در آن بیش از ۱۵ درجه است که همین امر باعث کوچ خانواده های ساکن در جلگه به نواحی کوهستانی در فصل تابستان به عنوان بیلاق آنان می شود و مناطق خوش آب و هوایی چون دوهزار و سه هزار در فصل تابستان دارای جمعیتی زیادی می شوند.

بادها

جريانهای هوانیز تاثیر زیادی بر اقلیم و تحولات انسانی تنکابن دارند. این پدیده طبیعی را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. جريانهای عمومی و سراسری موجود در اين عرض جغرافیائي از نيم كره شمالی که شامل بادهای غربی و نفوذ توده های هوای سرد شمالی و قطبی است.

۲. جريانهای محلی ، شامل بادهای موضعی ناشی از ایجاد مراکز فشار محلی و سیستمهای دریا به ساحل در روز و بالعکس در شب است که اين جريانهای محلی تاثير چندانی در اقلیم آن ندارد.
به طور کلی وزش بادها در قسمت غربی کناره جنوبی دریای مازندران بدین صورت است که در زمستان و پاییز جريانهای شمال غربی و غربی و در تابستان و بهار جريانهای شمال شرقی غلبه دارد و عامل ایجاد بارش در اين منطقه بادهای ذکر شده می باشد.^۲

۱. مشایخی، حبیب الله، نگاهی همه سویه به تنکابن، تهران، انجمن مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۶۵

۲. همان ، ص ۷۰

جريان های هوا عموماً از روی دریای کاسپی و منابع آبی و مرتبط بهمجوار گذشته، رطوبت دریا را می‌گیرند و هنگام ورود به کناره های شمالی ایران به دامنه های کوههای البرز برخورد نموده و حداقل بارندگی کشور را در این ناحیه موجب می‌گردد.

بارش

بارش های موجود مهمترین شکل بررسی در اقلیمهای ناحیه ای و محلی را تشکیل می‌دهد. میزان بارش سالیانه در شهرستان تنکابن نزدیک به ۱۶۰۰ میلی متر است که در فصل پاییز با حدود ۸۰۰ میلی متر، بارندگی، پربارانترین فصل و تابستان با حدود ۲۰۰ میلی متر بارندگی، کم بارانترین فصل سال می‌باشد.

تعداد روزهای بارندگی در شهرستان تنکابن نزدیک به ۱۳۰ روز در سال است که بیشترین میزان آن مربوط به اردیبهشت ماه است (حدود ۱۷ روز بارندگی در ماه)، اما با اغماض از تعداد کم روزهای بارندگی در تیر و مرداد ماه نیاز به آبیاری محصولات کشاورزی از جمله کیوی و گل و گیاه را موجب می‌گردد، و توزیع فصلی بارش مناسب می‌باشد و بارش زیاد پاییز و زمستان نیز ذخایر آبهای زیر زمینی را تقویت می‌کند.

رودها

یکی از ویژگیهای منطقه تنکابن و رامسر همانند مناطق مازندران، کثرت رودهایی است که جغرافیای طبیعی این پهنه را زینت می‌بخشد. آن رودها در دوران تاریخی اهمیت اقتصادی و نظامی داشتند. لازم به توضیح است که از میان رودخانه هایی که از کرانه های جنوبی دریای مازندران به این دریا می‌ریزد، رود

مَزَر Mazer چشمِ کیله» که زادگاه اصلی ماهی آزاد است و رودخانه شیرود که زادگاه ماهی سفید محسوب می‌شود، حائز اهمیت هستند.

نمک آبرود

در میان آثار مورخان، این رود مرز مشترک تنکابن و رستمدار (رویان تاریخی) شناخته می‌شود و تقریباً بیشتر سیاحان و نویسنده‌گان بر این مطلب تأکید دارند که این رود مرز شرقی تنکابن است. از ویژگیهای دیگر این رود، آن است که آبش شور و برای کشاورزی مناسب نمی‌باشد. سرچشمه این رود تپه‌های کم ارتفاع و پست و بیشتر آبهای تأمین کننده این رودخانه، چشم‌های مسیر راه آن می‌باشد؛ از این رو آب این رود دارای جریانی آرام است که پس از طی مسافت بسیار کوتاه به دریا می‌ریزد.

کاظم رود

این رود از کوههای مازوچال، مازوگاسر، کک نشین و صافی سرچشمه می‌گیرد و در محلی به نام خرما چال با افزوده شدن نیک رود به شاخه‌های دیگر، رودخانه کاظم رود شکل می‌گیرد. کاظم رود سپس در غرب شهر عباس آباد و شرق روستای پستنده به دریا می‌ریزد.

ازارود

این رود از کوههای داکو - از بیلاتات معروف مردم تنکابن محسوب می‌شود - سرچشمه گرفته، در غرب نشسته و نشستارود به دریا می‌ریزد.

شیرود

شیرود از رونهای مهم تنکابن می‌باشد که از کوههای ورگ سر، رواز و

لِمَرَا سرچشمِه می‌گیرد و در غرب تنکابن به دریا می‌رسید. یکی از دلایل اهمیت آن، به دلیل اقتصادی است، زیرا این رود، زادگاه اصلی ماهیان سفید دریای مازندران می‌باشد. از سوی دیگر در منابع، از واژه‌های شیر، شیرجان و شیر رود بارهایاد می‌شود. در دو سوی این رودخانه اتفاقات تاریخی زیادی رخ داده که توسط منابع تاریخی نقل شده است. این رود در حوزه جغرافیایی گرجستان تاریخی قرار دارد.

چالکرود

رود چالکرود از کوههای جنت رودبار و لپاسر سرچشمِه می‌گیرد و در شرق چالکرود به دریا می‌رسید و در حوزه جغرافیایی گرجستان تاریخی قرار دارد. در عصر قاجار در دهانه این رود بندرگاه کوچکی بودکه کشتیهای روسی، محصولات منطقه تنکابن را به روسیه حمل می‌کردند، مولف حدود‌العالم از این رودبه نام «چلک رود» نام می‌برد. ملگونف در سفرنامه خود می‌نویسد:

«أجارة شيل اين رودخانه بيست تومان است».^۱

صفارود

صفارود که سویررود و اسیورود هم خوانده می‌شود، از کوههای جنت رودبار و جواهرده سرچشمِه گرفته، پس از پیوستن شاخه‌های آن به هم، صفارون را تشکیل می‌دهد و به دریا می‌رسید. رایینو از صفارود به نام آب سخت سر یاد می‌کند، اعتماد اسلطنه در مرآة البلدان می‌نویسد:

«رودخانه سخت سرکه دائمًا بيست سنگ آب دارد و گاهی زیاد می‌شود».^۱

۱. ملگونف، سفرنامه ملگونف تر سلطان جنوبی دریزی خزر، تصحیح و ترجمه مسعود گلزاری، تهران: دلجو، ۱۳۹۴، ص ۴۶.

رودخانه چشمه کیله(مَزِر)

رودخانه چشمه کیله، بزرگترین و پرآب ترین رود شهرستان تنکابن می باشد که خود از اتصال سه شاخه اصلی دوهزار، سه هزار و چهار رود تشکیل شده است.

رودخانه سه هزار، با سرشاخه آب گرم آب معدنی – و گرما رودکه در میان رود بهم می پیوندد، پس از عبور از روستاهای درجان، شهرستان و سرمن در پایین دست روستای غازی محله، وارد بستر اصلی شده و به همراه شاخه دیگری که سُلْجِع ابار-(در گویش محلی سَلْمَبَار)- سرچشمه می گیرد، پیکره اصلی رودخانه سه هزار را می سازند. این رود در این مسیر با حفر بستر در دره هایی اعجاب انگیز، همچون ماری سپید می خرد و از روستاهای بالان، پایین بالان ، پلت هاله، ورزمن، گاوور، زلم و یاندشت گذشته، و در درازلات نزدیک روستای کَلِّ پُشته (چال دره)، به رودخانه دو هزار می پیوندد.

این رود پس از عبور از درازلات و لَتَک ، پیش از رسیدن به هراطبر به سومین شاخه چشمه کیله می پیوندد. سومین شاخه رودخانه چشمه کیله که «ولَرْمِ رود» نامیده می شود و در شرق رودخانه سه هزار قرار دارد ، از داکو و شاه رشید سرچشمه می گیرد و در طی مسیر از پلهم چال، گزنال چال، فَلَکَدَه ، لیره سَرَ، گرما پُشته و خشکرود عبور می کند و در روستای هراطبر است که رودخانه چشمه کیله متولد می شود و با مسیر جنوبی – شمالی به سمت دریای مازندران حرکت می کند و پس از عبور از مرکز شهرستان تنکابن به دریای مازندران وارد می شود. در تنکابن رودهای دیگری نیز وجود دارد که از

۱. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه مرآه البلادان، به کوشش عبدالحسین نوابی و میر هاشم محدث. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ج. ۲، ص. ۱۵۲.

گذشته‌های دور تا به امروز مورد استفاده کشاورزی و اقتصادی مردم بومی قرار می‌گرفته است.

پیش از این اشاره شد که مساحت حوضه آبریز این رودخانه کمی بیش از ۱۱۰۰ کیلومتر مربع می‌باشد و قله‌ها و کوههایی همچون تخت سلیمان، سیلان، قسمتی از عَلَم کوه، نرگس کوه، نماز کوه، داکو و ... جزو حوضه آبگیر آن بوده که خود مربوط به سلسله جبال البرز می‌باشد. از نظر استقرار از غرب به شرق، ابتدا رودخانه دوهزار قرار دارد که از غرب سیلان کوه اجر، تنها دشت و سیلان سرچشم گرفته و آبادیهای نوش، خانه بُن، هلوگله، عسل محله و نرس را در مسیر خود پشت سر گذاشته و در روستای کلیشم دو هزار به هم پیوسته و پس از آن با برخور迪 عمیق با دامنه‌های کوه در امتداد جاده دو هزار، درپای کوه به چال دره رسیده و در محلی معروف به دوا آب با رودخانه سه هزار یکی می‌شود. رودخانه سه هزار مهمترین شاخه رودخانه چشمکله است که در شرق رودخانه دو هزار قرار دارد.

شاخه‌ای از رودخانه سه هزار از کوههای اطراف سلمبار (سلج انبار) سرچشم گرفته که به «مران رود» معروف است که پس از عبور از سلح انبار، و مران در پایین دست روستای قاضی محله به بستر اصلی رود می‌رسد. شاخه دیگری از رودخانه سه هزار از پای علم کوه و تخت سلیمان سرچشم می‌گیرد و به آب اصلی افزوده می‌شود.

دریای مازندران

این دریا در منابع تاریخی به نامهای گونا گونی آمده است. مؤلف حدود *العالم* از آن به نام دریای خزر یاد می‌کند و درباره حدود آن می‌نویسد:

«ناحیت مشرق ازو بیابانیست که به غور و خوارزم پیوسته است و ناحیت شمال به غور و بعضی از خزران پیوسته است و ناحیت جنوب از وی شهرهای گیلان و دیلمان و گرگان پیوسته است . و دریا را هیچ خلیج نیست و درازه این دریا چهارصد فرسنگ و ازو هیچ نخیزد مگر ماهی». ^۱

نویسنده‌گان یونانی و رومی، به این دریا و نام آن اشاره کرده‌اند، ولی از وضع جغرافیایی آن اطلاع درستی نداده‌اند، تنها هرودوت (۴۶۰ پ.م.) و ارسطو (۳۴۸ پ.م.) می‌دانستند که این دریا «دریایی کاسپی» خوانده شده است، چنانکه هنوز هم در زبانهای اروپایی این دریا کاسپین Caspian خوانده می‌شود.

در دوره اسلامی، مورخان و جغرافی نگاران اسلامی این دریا را به نام بحرالخزر (دریای خزر)، دریای جرجان، دریای آبسکون، دریای طبرستان، دریای خراسان، دریای گیلان، دریای دیلم، دریای ساری و دریای قزوین می‌خوانندند.^۲

پوشش گیاهی

پوشش گیاهی منطقه تنکابن، تحت تأثیر آب و هوای آن شکلی منحصر به فرد دارد. در روزگاران گذشته جنگل تنکابن به صورتی بود که نفوذ و عبور در آن را با مشکل مواجه می‌کرد؛ به قول مؤلف بستان السیاحه تنکابن جنگلی تؤامان داشت. جنگل خشکه داران تنکابن که امروزه به عنوان موزه تاریخ طبیعی محسوب می‌شود، نمونه‌ای از جنگل‌های به هم بافته گذشته تنکابن بوده است. این نوع پوشش گیاهی، گذشته از تأثیر بر نحوه معیشت و شیوه

۱. حدود العالم، ص ۱۳

۲. اسماعیل مهجبوری، تاریخ مازندران ، ساری، فرهنگ و هنر، ۱۳۴۲، صص ۱۲ و ۱۱.

زندگی اجتماعی، به عنوان سدی دفاعی در مقابل دشمنان محسوب می‌شد. جنگل‌های تنکابن، درختانی نظیر راش، افرا، بلوط، آزاد، انجیلی، توسکا، انجیر، مرز و شمشاد را در خود دارد. امروزه جلگه تنکابن تبدیل به مزارع و باغ‌ها شده است، در حالی که در گذشته نه چندان دور از کناره‌های ساحل، جنگلهای انبوه و به هم پیچیده شروع می‌شد.

با توجه به محیط طبیعی ای که اشاره شد، بستر مناسبی برای سکونت انواع جانوران و پرندگان وجود دارد؛ جنگل، مرتع، روودخانه، دریا و آبگیرها شرایطی فراهم نموده که گونه‌های مختلف جانوران آبری و خشک زی در آن محیط رشد یابند. از جانوران پستاندار تنکابن می‌توان از خرس، گراز، روباه، گرگ، پلنگ، یوزپلنگ، گربه وحشی، آهو، گوزن، قوچ، راسو و بیر مازندران - که امروز اثری از آن نیست، ولی در چند دهه پیش بر این جنگلها حکومت می‌کرده است - نام برد.

از ماهیان معروف تنکابن که از شهرت برخوردارند، می‌توان به ماهی آزاد، سفید، خاویار و ... اشاره کرد. آبگیرهای متفاوت و رودها و همچنین طبیعت منحصر به فرد منطقه پرندگان مختلف و گونه گونی را به سوی خود جلب نموده است .

راهها و مراکز ارتباطی

رودهای تنکابن، به علت فاصله کم کوه تا دریا، جریان آرامی ندارند و همچنین از عمق کافی برای حمل و نقل و قایقرانی برخوردار نیستند، تنها مسیرهای قابل استفاده، جاده‌ها هستند که از آن‌ها برای حمل و نقل و جابجایی استفاده می‌شود.

احداث راهها با مشکلاتی نظری کثرت رودها و زمینهای باتلاقی و جنگلهای انبوه مواجه بوده است. بنابراین در روزگار کهن و تاریخی با امکانات محدود آن زمان، کار بسیار دشواری بود؛ از این رو در کتابهای جغرافیائی گذشته اشاره‌ای به راههای تنکابن نشده است، استخری و مقدسی در کتابهایشان تنها به منزلگاهها و مراحله بین شهرها اکتفا کرده‌اند. استخری می‌نویسد:

از سالوس تا کلار یک مرحله و از کلار تا دیلم یک مرحله^۱

مقدسی نیز می‌نویسد:

از سالوس گرفته تا اسپیدرود یک مرحله.^۲

لسترنج، با توجه به منابع کهن بر این نظر است که در طبرستان راههای زیادی وجود نداشت و آن به علت کوههای طبرستان بود که مانع از آن می‌شد تا راهی از آنجا گذر کند.^۳

تنها جاده‌ای که در تاریخ نامی از آن باقی مانده و توسط مورخان گزارش شده است، «جاده شاه عباسی» است. این جاده در سال ۱۰۳۱ هـ ق ۱۶۲۱ م. در مازندران به دستور شاه عباس اول صفوی ساخته شد.

ملگونف سیاح و جهانگرد روسی درباره راه‌های شاه عباسی می‌نویسد:

«چون شاه عباس صفوی را منظور آسانی رفت و آمد و عبور مردم بوده، در هر جا از سواحل و دریا خیابانها ساخته، یکی از آنها از آذربایجان ابتداء شده و می‌گذرد از گسکر و انزلی و بارفروش و استرآباد تا گرگان. شعبه

۱. استخری، مسالک و ممالک، به تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۱۷۵.

۲. مقدسی، حسن التقاضیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی مژوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱، ص ۵۵۷.

۳. گی لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۴۰۶.

دیگر از کوه به شاهروド و بسطام تا به شهر مشهد سر. و شعبه دیگر از راههای کوههای البرز برده شده تا علی آباد و خرم آباد و این خیابانها را بسیار نیکو ساخته بود و در سر هر فرسخ جایگاهی بر آیندگان و روندگان بود.^۱

دکتر ستوده پس از یافتن مسیر راه‌های شاه عباسی درباره آن می‌نویسد:

«مسیر راه شاه عباسی پس از طی کردن گیلان به ولایت تنکابن از سورخانی به میان ده می آید؛ از میان باعها و اراضی گذشته، به میان ده وارد شده، از پل دوم و کنار حمام قدیمی می گذرد و به بوتولوی می رسد و سپس وارد لات می شود. پس از گذشتن سه راهی از رودخانه ایلچارود گذشته، به رزه سر وارد می شود. پس از گذشتن از باعها و مزارع به شیخ زاحد محله می رفته و دنباله آن به سخت سر می آمده است. این قسمت از راه با سنگهای بسیار بزرگ فرش کرده بوده اند از سخت سر، از وسط دهکده گلیجان به دهکده توساکله می رفت و از دهکده‌های تشكون و سیاورز و شهر سروکشکلستان و مازوین به پلنگ آباد نشتا و غرب دهکده اسبچین به قریه دانیال متصل می شد. پل معروف به «نگین پل» در این مسیر بوده است که آجرهای آن را برای بناهای شخصی و عمومی برده اند. از اینجا دنباله راه به جیسا و شمال نارنج بندبن که معروف به «کوتی بازار بندبن» است می رفته است. دنباله راه از پایین اسپی رود و چارز می گذشته و آثار آن تا امروز بر جای مانده است. این جاده پایین تر یعنی شمالی تر از جاده کتونی است که از نارنج بندبن به چارز می آید». ^۲

۱. سفرنامه ملگونف، ص ۲۲.

۲. منوچهر ستوده، از آسترا تا آستراپاد، ج ۳، تهران: آگاه، ۱۳۷۶، صص ۹۷، ۹۸، ۴۰، ۴۱.

این جاده و پل های مسیر آن که هنوز نیز آثاری از پل بر جای مانده است، مسیر ارتباطی بود که در طول تاریخ در منطقه تنکابن تا عصر جدید ایجاد و تا مدت‌ها از آن استفاده می شده است.

ملگونف درباره علل خرابی این جاده می نویسد:

«جاده شاه عباسی روزگاری بسیا آباد بود ولی پس از آن به مرور دهور چون آن راهها را مرمتی و عمارتی نشده ، اکنون به پایه [ایشان] خراب است که رفتن از آنها بیم جان و ترس است». ^۱

۱. سفرنامه ملگونف، ص ۲۲

تبرستان

www.tabarestan.info

بخش سوم

جغرافیای تاریخی تنگابن تاریخی

فصل اول: نگاهی به جغرافیای تاریخی مازندران و گیلان

جغرافیای طبیعی مازندران و گیلان سبب شده است تا این ویژگی تاثیر زیادی بر تحولات تاریخی و اجتماعی این سرزمین داشته باشد به گونه ای که تاریخ این پهنه شکل ویژه ای به خود گرفته است. با توجه به این شرایط برخی از حاکمان و فرمانروایان حکومت های مرکزی ایران پس از سرکوبی مدیان قدرت ، تصرف شمال ایران را به منزله پایان فتوحات خود می دانستند.

مازندران (طبرستان) و حدود آن

ریشه واژه مازندران و تاریخ پیدایش و دگرگونی آن به درستی مشخص نشده است و درباره معنای این نام که ظاهراً از آغاز سده هفتم هجری قمری (سیزدهم میلادی) و روزگار یورش مغولان، جانشین نام قدیمی طبرستان شده و هم اکنون نیز به این نام معروف است، اظهار نظرهای متفاوتی وجود دارد.

مولف معجم البلدان (۵۷۵ - ۶۲۷ ه. ق) نخستین مورخی است که واژه مازندران را در اثر جغرافیائی خود به کار بردé است، وی درباره ریشه واژه مازندران نشانی در کتابهای جغرافیائی و تاریخی پیش از خود نیافته است. با توجه به گزارش های موجود مشخص نیست که از چه دوره تاریخی اصطلاح مازندران به کار رفته است. با این حال تا سده هفتم هجری تمامی سرزمین این ایالت را طبرستان می نامیلند، اما از این زمان، نام مازندران جایگزین واژه کهن طبرستان شده است.^۱

گی لستنج در مورد مازندران و طبرستان چنین می نویسد:
 «در حقیقت این دو اسم یعنی طبرستان و مازندران به یک معنی بوده اند، اما در همان حال که اسم طبرستان بر تمام نواحی کوهستانی و اراضی پست ساحلی اطلاق می شد، کلمة مازندران بر منطقه اراضی پست ساحلی که از دلتای سفید رود تا جنوب شرقی بحر خزر امتداد داشت، اطلاق می گردید و امروز دیگر طبرستان استعمال نمی شود». ^۲

استخری در کتاب جغرافیائی خود در مورد طبرستان می نویسد:
 «در طبرستان زمین اغلب هامون است. بیشتر مردمانی نحیف و سبکساز ناپاک باشند و تا روزگار حسن بن زید رضی الله عنه مردمان طبرستان و دیلمان کافر بودند تا این روزگار قومی علویان در میان ایشان آمدند و مسلمان شدند. و گویند کی در کوههای دیلمان هنوز کافر هستند و راه گذر سوی دیلمان از طبرستان جایگاهی است که آن را سالوس (چالوس) خوانند؛ بر کنار دریا جایی استوار است. اگر نگاه دارند نتوان گذشت و آمل و ناتل و سالوس

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، بیروت، دارالکرات العربیه، ۱۳۹۹ ق، ص ۱۲۳.

۲. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۲۵.

و کلار و رویان و میلخ و برجی و چشمہ الهم و ممطیر و ساری و مهروان و
لمراسک و تمیشه شمار طبرستان است».^۱

ابن فقیه در کتاب جغرافیائی البلادان معتقد است که شالوس (چالوس)
مرز دیلم و طبرستان است.^۲

مؤلف الاعلاق النفیسه، رویان را جزء طبرستان نمی داند، بلکه معتقد
است در حوزه ای جداگانه قرارداد و کوهها آن را احاطه کرده‌اند. رویان در
روزگار گذشته از بلاد دیلم بود و عمرین علاء این سرزمین را فتح کرد، در آن
شهری بنا کرد و منبری در آن ساخت و آن را به ناحیت طبرستان ضمیمه
کرد.^۳

ابن اسفندیار نخستین مورخی است که کابش تاریخ طبرستان از گزند
زمانه مصون مانده است و امروزه منبعی معتبر در خصوص مازندران و
حوادث آن به شمار می آید. وی در مورد وجه تسمیه مازندران می نویسد:
«منسوب این ولایت را موز اندرون گفتند به سبب آنکه موز نام
کوھیست از حد گیلان کشیده تا به بلاد قصران که موز کوه گویند، همچنین
تا به جاجرم یعنی این ولایت درون کوه موز است. اما آنچه به طبرستان
منسوب است از دینارِ جاری شرقی «Dinare jary shargy» تا به ملاط
«Malat» که دیهی است هوسم Hosam گویند، در قدیم بیشه بوده است»^۴

۱. استخری حسانیک و ممالک، ص ۷۳.

۲. ابن فقیه، البلادان (مختصر البلادان)، ترجمه ح مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۹، ص ۱۷۷.

۳. ابن رسته، اعلاق النفیسه، ترجمه و تعلیق حسین قره چانلو. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۵، ص ۱۷۷-۱۶۷.

۴. ابن اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال. تهران، پدیده، ۱۳۶۲، ص ۱۲۳.

ظهیرالدین مرعشی در کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران درباره طبرستان می‌نویسد: «در زبان طبری، طبر، کوه را گویند و چون میان صحرای قلعه ری تپه‌ای بزرگ واقع است، آن تپه را تبرک می خوانند؛ یعنی کوهک به کاف تحریر به سبب سایر جبال که در آن حوالی واقع است».

و در ادامه درباره حدود طبرستان می‌نویسد: «وحد جنوبی، قله هرکوی که جریان آبیش به بحیره آبسکون باشد و حد شمالی بحیره آبسکون، حدود اصلی طبرستان، چنانکه در تواریخ مسطور است همین است... و طبرستان داخل فرشاذگر است و نیز می گویند به لغت طبری فرش، هامون و صحرا باشد».^۱

رابینو درباره مازندران و حدود آن می‌نویسد:

«مازندران که سابقاً طبرستان نام داشته، قسمتی از ایالات قدیمی فرشاذگر به شمار می رفته و این ایالات هم شامل آذربایجان، آهار، طبرستان، گیلان، دیلم، ری، قومس، دامغان و گرگان بوده است».^۲

طبر، در زبان محلی به معنای کوه است؛ بنابراین طبرستان یعنی کوهستان. منوچهر ستوده حدود طبرستان را به ترتیب زیر تعیین کرده است: «از مشرق دینار جاری، از مغرب دهکده ملاط که در جنوب هوسم است، از جنوب پیش آمدگی جبالی که آبهای آنها وارد دریای آبسکون (خزر) که خود حد شمالی این ایالت است می شود. پس طبرستان مشتمل بر گرگان، استرآباد، مازندران و رستمدار بوده که گاهی بسطام، دامغان، فیروزکوه و

۱. ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، به کوشش محمد حسن تسبیحی، تهران: مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵، ص ۶۷.

۲. ه. ل. رابینو، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غ. وحید مازندرانی، ص ۱۲۵.

خرقان نیز به آن ملحق می‌گردیده است. در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) هنگام حمله مغولان ظاهراً نام طبرستان متروک و اسم مازندران متداول شد که از آن تاریخ، عنوان عمومی ایالت مازندران شده است. اسامی مازندران و طبرستان در واقع به جای یکدیگر هم به کار می‌رفته است. در حالی که طبرستان به قسمتهای کوهستانی اطلاق و مازندران در اصل مشتمل بر اراضی ساحلی و ضمناً به قسمت کوهستانی اطلاق می‌گردیده است.

در مجموع عده‌ای از مورخان و جغرافی نگاران، مژاشرقی طبرستان را دینار جاری و غرب آن را چالوس می‌دانند و عده‌ای دیگر حد غربی طبرستان را روستای ملاط نوشته اند که جزو هوسم (رودسر کنونی) است^۱.

گیلان و دیلمان و حدود آن

اصطلاح گیل و گیلان در گویش عامیانه کوه نشینان تنکابن و رامسر کاربرد وسیعی دارد. مقصود آنان از گیلان سرزمین‌های پست ساحلی جلگه تنکابن است. بنابراین این بخش را می‌توان در برابر ولايت گیلان، گیلان خاص و یا کوچک نامید. «گیل» یا «گلای Glay» یونانی، اسم جمع است به معنای گیلان و گیلانیان، به عربی آن را (الجیل) می‌گفته اند. در منابع موجود، اصطلاحاتی مانند «از گیل جمعی» و «گیلکان گروهی» نیز آمده است.

گیلان نام سرزمین گیلها نیز هست ... در هزاره نخست پیش از میلاد مسیح، یعنی حدود سه هزار سال پیش، سرزمین پر جنگل کاسپی و کادوسیان و گیلان (گیلان) - سرزمینی که اکنون از غرب به شرق، بخش جنوبی دریای

۱. از آستانه اسلام‌آباد، ج ۳، ص ۱۱.

مازندران و تالش و گیلان و مازندران را تشکیل می‌دهد - در شمال خاک ماد قرار داشت.

استرابون جغرافیادان معروف یونانی به استناد گفته آریستوفان، قبایل زیر را از شرق به غرب ساحل جنوبی دریای مازندران (خرز) ساکن می‌داند: «هیرکانیان» و «امردان» (در مصب سفیدرود)، «اناریاکان» (غیرآریایی زبانان)، «کادوسیان»، «کاسپیان» و «ارتیان».^۱

مؤلف گمنام کتاب حدود العالم درباره جغرافیای طبیعی، اجتماعی و اقتصادی گیلان می‌نویسد:

«گیلان ناحیتی است جدا میان دیلمان و جبال و آذربادگان و دریای خزران و این ناحیت بر صحرا نهاده میان کوه و جبال با آبهای روان بسیار و یکی رو دیست عظیم سپیدرود خوانند. میان گیلان برود و به دریای خزران افتاد و گیلان دو گروهند یک گروه میان دریا و این رودند و ایشان را این سوی رود می‌خوانند و دیگر گروه میان رود و کوه اند، ایشان را از آن سوی رود می‌خوانند، اما از این سوی رودیان را ناحیت است بزرگ چون: «لافجان Lajfan»، «میالفجان Mialfjan»، «کشکجان Kashkajan»، «برفجان Barfjan»، «داخل Dakhel»، «تجن Tajen» و اما آنکه از آن سوی رودیان اند؛ ایشان را یازده ناحیت است بزرگ چون: حانکحال، سک، کوتم، سراوان، بیلمان شهر، رشت، تولیم، دولاب، کهن رود، استраб، خان بلی و هر ناحیتی را ازین دهه است سخت بسیار و این ناحیت گیلانان ناحیتی آبادان و با نعمت و توانگرست و کار کشت و برز همه زنانشان کنند و مردانشان را هیچ کاری نیست مگر کسی حرب، و بهمه حد گیلان و دیلمان هر روزی بهره‌دهنی یک

۱. کریم کشاورز، تاریخ گیلان، تهران: این سیتا، ۱۳۴۷، ص ۱۶.

بار یادو بار حرب کننده ... طعام همه این ناحیت برنج است و ماهی از این ناحیت گیلان جاروب و حصیر و مصلی نماز و ماهی ماهه افتادکی به همه جهان می‌برند».^۱

ابن حوقل در خصوص حدود جغرافیایی دیلم و گیلان می‌نویسد: «دیلم محدود است از جنوب به قزوین و طارم و قسمتی از آذربایجان و قسمتی از ری، و از مشرق به بقیه اعمال ری و طبرستان و از شمال به دریای خزر و از مغرب به قسمتی از آذربایجان و بلاد اران. اما ناحیه دیلم شامل سهل و جبل است: سهل از آن گیلان است که در کناره دریایی خزر زیر کوههای دیلم گسترده شده است. و ساکنان این کوهها دیلم محض آند. مدخل دیلم از طبرستان شهر چالوس است این شهر در سینه دریاست و اگر شحنه ای به نگهداری آن بگمارند، بس استوار است، چه راه دخول از دیلم به طبرستان دشوار است».^۲

ابن حوقل از آن دسته از جغرافیانگاران است که حدود گیلان را تا چالوس می‌داند.

مقدسی به صراحة حدود گیلان و دیلمان را مشخص نمی‌کند، اما می‌نویسد:

«دیلمان حوزه ایست کوهستانی [گیل‌ها در دشت و دیلمیان در کوهها زندگی می‌کنند] شهرهایش کوچک‌کند، مردم نه شایستگی دارند و نه دانش و نه دین، بلکه دولتمردانند و رجاله و حشیم ایشان، با آداب و رسومی شگفت‌انگیز و دیه‌های فراوان.

۱. حدود العالم، ص ۱۳۹.

۲. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۱، ص ۲۲۵.

من جبل (گیلان) را نیز به ایشان منسوب داشتم، زیرا بیشتر مردم فرقی میان ایشان نمی نهند».^۱

یاقوت حموی درباره گیلان می نویسد:

«گیلان نامی است برای بلادی که در آن سوی طبرستان قرار گرفت و در گیلان شهربزرگی وجود ندارد، بلکه بصورت قریه‌هایی است که در مراتع، میان کوهها قرار دارد».^۲

در تاریخ الجایتو درباره حدود گیلان مطلبی اوائیه شده که قابل تأمل است، چرا که در آثار قدما چنین بحثی مطرح نشده بود. او می نویسد: «ابتدا اول ملک زمین گیلان که دوازده هزار (دوهزار تنکابن) است بعد از آن کوچیان پس کلاجه کوه که اکنون پسر حیدر کیا بر شرقی سفید رود که مدعی ایشان است و به جای امام ناصر که حسن اطروش علوی بود».^۳

زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه درباره حدود گیلان می نویسد: «گیلان محدود است از طرف شمال به دریای خزر و دیار طالش و از جنوب به ولایت عراق و از جهت مشرق به ارض طبرستان مازندران و از سمت راست به خاک مغان و آذربایجان . طولش از رستمدار الی مغان پانزده فرسخ و عرض از دیلمان الی طالش دوازده فرسخ، بغايت محصور و اکثر مشتميات در آنجا وفور، اقسام مرغ و مرغایش نامحصور است»^۴ تقریباً از اوایل سده سیزدهم هجری قمری باروی کارآمدن قاجارها و تثیت قدرت خاندان خلعتبری در منطقه واسط گیلان و مازندران (تنکابن)،

۱. مقدسی، همان، ص ۲۲۷.

۲. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۰۱.

۳. کاشانی، تاریخ الجایتو، ص ۹۰.

۴. بستان السیاحه، ص ۲۳۸.

مرزهای امروزی این دو ولایت شکل گرفت و رودخانه «سامان رود» به عنوان مرز مازندران و گیلان تعیین شد و تا امروز به همین شکل باقی مانده است.

تنکابن و وجه تسمیه آن

همچنان که اشاره شد، بین جغرافی نگاران و مورخان در مورد حدود گیلان و مازندران توافق کلی وجود ندارد، اما در این میان نکته با اهمیتی که وجود دارد، اشاره های آنها به منطقه‌ای به نام تنکابن در فاصله بین نمکاوه رود (نمک آبرود) و رود سرخانی (سامان رود) می‌باشد. مؤلف حدود العالم از این منطقه به عنوان «دیلم خاصه» یاد می‌کند، به نظر می‌رسد «دیلم خاصه» همان منطقه تنکابن باشد. استدلال نگارنده، ناحیه هایی است که ذکر شده؛ و امروز نیز جزو شهرها و بلوکات تنکابن است. مؤلف کتاب یاد شده می‌نویسد:

«دیلمان ناحیتیست. دیلم خاصه از این ناحیت باشند. میان طبرستان و جبال و گیلان و دریای خزران نهاده است و این مردمان دو گروهند؛ یک گروه برکران دریا باشند و دیگر گروه اند و کوهها و شکستگی هاء و گروهی اند میان این هر دو قومست، اما این کی کران دریاست، ایشان را ده ناحیت است خرد چون:

«لترا Latra»، «وارپور Warpoa»، لنکالک lankal، «مرد mard»، «چالک roods»، «کرک رود karkroods»، «نیسارود miarood»، «جود judahenjan»، «سلان روبار salan roodbar»، «هوسم husam» و از پس کوه برابر این ده ناحیت سه ناحیت بزرگ چون:

«وستان westan»، «شیر shir»، «پژم pajem» و هر ناحیتی را از این ناحیتها و دهها بسیار سرت و این همه اندر مقدار بیست فرسنگ است اندر بیست و

پنج فرسنگ و این ناحیت دیلم ناحیه‌یست آبادان و با خواسته و مردمان ری همه لشکری اند یا بزرگر و زنانشان بزرگری کنند و ایشان را هیچ شهری با منبر نیست و شهرستان کلار، kilar است و چالوس.^۱

به طور کلی تنکابن تا سده‌ها همواره جزو گیلان بوده است تا این که خاندان خلعتبری به قدرت رسیدند. در عهد کریم خان زند، مهدی بیگ خلعتبری به شیراز رفت و از بدرفتاری حاکم قوم حصارلو از طایفه‌های کرد ساکن منطقه تنکابن (که حاکم تنکابن بود)، نزد کریم خان شکایت برد و خواستار عزل او شد.

کریم خان فرمان و عنوان خانی و حکومت تنکابن را به نام مهدی بیگ صادر کرد و حاکم قوم حصارلو معزول شد. مهدی بیگ تا مدتی از فرامین کریم خان تعیت می‌کرد، اما به دلیل شرایط سیاسی روزگار به آقامحمدخان قاجار که با زندیه دشمنی داشت، پیوست و در زمرة هواداران سرسرخ خان قاجار قرار گرفت و به سپاهیانی که آقا محمد خان در اردوکشی به گیلان فرستاد، شرکت جست، این مسأله عداوت سختی میان سکنه رشت و مردم تنکابن به وجود آورد.^۲

به دلیل شرایط به وجود آمده، مهدی خان چاره‌ای اندیشید تا تنکابن از گیلان جدا شود، از این رو از آقا محمد خان خواست تا تنکابن ضمیمه مازندران گردد و با موافقت وی تنکابن از گیلان جدا و به سرزمین مازندران ملحق شد به دنبال آن کلارستاق و کجور نیز به مهدی خان واگذار گردید. از آن تاریخ به بعد این سه ناحیه به «محال ثلاث» شهرت یافت.

۱. حدود العالم، ص ۱۴۸

۲. یوسفی نیا، تاریخ تنکابن، صص ۳۳۰-۳۳۲

از این زمان به بعد بیشتر سیاحان، تنکابن را جزو مازندران می‌دانند؛

گرچه اعتمادالسلطنه در مرآة البلدان می‌نویسد:

«تنکابن قسمتی از خاک گیلان است و تقریباً هشتاد پارچه ده کوچک و

بزرگ بیلاقی و قشلاقی است، این ناحیه را با دو ناحیه دیگر که کلارستاق و
کجور باشد محال ثلاث گویند».^۱

در ادامه درباره حدود تنکابن می‌نویسطه

«بالجمله خاک تنکابن از سفید تمش sefid tamesh تا نمک آبرود که

رودخانه‌ای است مشترک میان تنکابن و کلارستاق، هفت فرسخ است و از طرف دیگر حد این خاک کاسه گر محله است و آبادی قرای تنکابن مجاور کوهی است که در ساحل بحر خزر ممتد و فاصله کوتاه تا دریا بعضی جاها

نیم فرسخ است و به جایی می‌رسد که این فاصله به دو منزل می‌رسد».^۲

محمد معصوم شیرازی در خصوص تنکابن و بلوکات آن می‌نویسد:

«در فاصله سه کیلومتری در سخت سر به طرف گیلان گمرک خانه

وجود داشت و تنکابن دارای شش بلوک به شرح زیر بود: «سخت سر sakhtsar، «گلیجان golijan»، «نشتا nashta»، «نکال donkal»، خرم آباد و

چالکرود و حاکم نشین خرم آباد».^۳

أبْت، که در سال ۱۲۵۹ هـ. ق از تنکابن عبور کرده است، چنین می

نویسد:

۱. اعتمادالسلطنه، مرآة البلدان، ج ۱، صص ۸۱۰-۸۱۱

۲. همان، ص ۸۱۱

۳. محمد معصوم شیرازی، طرائق الحقائق، تصحیح محمد جعفر مجحوب. تهرانی: بارانی، ۱۳۴۵، ج ۳

«رودخانه میان ده که سفید تمش نیز نامیده می‌شود، بخش رانکوه و تنکابن را از یکدیگر جدا می‌کند. تنکابن جزء خاک مازندران است، ولی حاکم آن از تهران تعیین می‌شود». ^۱

راینو که در اوایل سده بیستم از تنکابن دیدن می‌کند، درباره حدود آن می‌نویسد:

«تنکابن که خرم آباد مرکز عده آن است، غربی ترین ناحیه مازندران محسوب می‌شود و محدود است از شمال به دریایی خزر و از مغرب به رودخانه سرخانی، از جنوب به سلسله البرز و بلوکات قزوین یعنی روبار و طالقان و از شرق به ناحیه کلارستاق. تنکابن هشت ناحیه دارد که عبارتند از: ۱. بلده baladeh که مهمترین ناحیه و دهستان معروف آن است. ۲. گلیجان ۳. لنگا ۴. نشتا به انضمام زوار ۵. سخت سر ۶. سرحد sarhad ۷. سیاه رستاق ۸. توابع tawabe». ^۲

سپس به ذکر آبادیهای هر یک از نواحی مورد اشاره می‌پردازد. یکی از علی که باعث شده منطقه تنکابن در منابع تاریخی محلی گمنام بماند، عدم وجود شهری بود که جنبه مرکزیت داشته باشد؛ تنکابن منطقه‌ای بود که چالوس در شرق و هوسم در غرب آن قرار داشتند. از زمانی که خرم آباد به عنوان مرکز حکمرانی خاندان خلعتبری قرار گرفت، در سفرنامه‌ها و کتابهای جغرافیایی از این منطقه یاد می‌شود. البته در گذشته گاهی نواحی روستایی گرمه رود سخت سر به عنوان مرکز حکمرانی قرار می‌گرفت. راینو در سفرنامه اش درباره خرم آباد می‌نویسد:

۱. سفرنامه راینو، ص ۴۵.

۲. همان، ص ۴۵.

«خرم آباد با عرض ۴۵ درجه و ۳۶ دقیقه و طول ۵۱ درجه مرکز عمدۀ تنکابن در میان برج زارها در جلگه های سرسبز و خرم در فاصله یک تا یک فرسخ و نیم از دامنه تپه ها واقع، دارای ۲۵۰ خانه است (در سال ۱۸۵۹ مسیحی فقط سی خانه داشت) که در میان درختها پراکنده اند و تلگراف حانه ای دارد که آنجا را با رشت مربوط می سازد و همچنین دارای کاروانسرایی است که با آجر مرغوبی ساخته شده است از خرم آباد ^۱ تا طهران پنج منزل است».^۱

منطقه تنکابن با این توصیفات که ارائه شد، در دوره رضا شاه از نظر تقسیمات کشوری و شهری چهار تحول شد و آن تغییر مرکز آن از خرم آباد به شهر جدید التأسیس شهسوار بود. رایینو در سفرنامه اش که در سال ۱۹۰۶ م. نوشته شده (مقارن دوران مشروطیت) است، درباره شهسوار می نویسد: «شهسوار بندر خرم آباد است که در نیم فرسخ شمال آن و در مصب رودخانه مزر واقع است».^۲

دهخدا درباره معنای واژه شهسوار می نویسد: «شهسوار مخفف شاه سوار، به معنای فارس و دلاور و پهلوان و موارد زیر و سوار کاری و جلد و چابک و استاد در سوار کاری را گویند».^۳ بحث بر سر این است که چگونه نام شهسوار بر شهر جدید التأسیس اطلاق شد؛ افسانه ای در این مورد وجود دارد که به نظر پژوهشگر بی پایه است و باید علت دیگری داشته باشد.

۱. سفرنامه رایینو، ص ۴۵.

۲. همان، ص ۴۵.

۳. لغت نامه، دهخدا.

محققان معتقدند که ریشه آن نام را کمی دورتر در زمان مهاجر نشینی کردها به روزگار صفویه در این نقاط باید جستجو کرد. سلاطین صفوی جهت فتح نهایی گیلان و خاتمه دادن به اغتشاشات بین طوایف این حدود، به کوچ عشایر مختلف اقدام می کردند. از جمله، کردهای «روزکی» در زمان سلطنت شاه تهماسب اول از حدود کرمانشاهان به تنکابن کوچانده شدند تا مرزبان این نقطه مرزی در مقابل تهاجمات ملوک مستبدان باشند و در صورت حمله ارتش قزلباش به گیلان از طریق دره سفید رود جبهه گیلانیان کیابی را از جهت شرق در فشار گذارند. این کردها به ریاست و ایلخانی شرف الدین علی بدليسی در نقاط جلگه‌ای تنکابن و نواحی پائین دست شمالی رودخانه «مزِر mazer» در دو سوی شرق و غرب آن رحل اقامت و انجاره قدرت نهاده و احتمالاً دامنه اسکان آنها به روستاهای کتالم و پیرامون آن کشیده شده بود.

هر چند کردهای روزکی به سبب ناسازگاری آب و هوای ناسالم این منطقه با رضایت دربار صفوی، از تنکابن به زادگاه‌های خویش بازگشتند، ولی نشانه‌هایی از سکونت کوتاه مدت آنان در روستاهای مختلف تنکابن به موازات شرق و غرب آن به جامانده است؛ از جمله نام قصبه کوچک «شهسوار» در جهت غرب مصب رودخانه مزر و «شهسوار محل» امروزی است؛ این نقطه یا محل سکونت طایفه شهسوaran از ایل کرد روزکی بود و یا احتمالاً نقطه‌ای بود که جنگجویان و نام آوران مشهور این ایل را در خود ساکن داشت.

کردهای روزکی پس از برخورد نابرابر در مقابل گیلانیان، بازتاب پیروزی شان موجب شد تا در دربار صفوی مورد توجه قرار گیرند و شهسواری کردن و پهلوانی کردن آنان در عرصه جنگاوری به تأیید عام

و خاص بر سد. اگر نام شهسوار از این پدیده حماسی تاریخی دانسته شود، طبیعی تر است.^۱

در کتاب اسامی دهات کشور که توسط اداره کل آمار و ثبت احوال که در فروردین ۱۳۲۹ ه.ش. تنظیم گردید، حدود تنکابن چنین تعریف شده است:

«شهسوار که سابقاً تنکابن نام داشته، از شمال محدود است به دریای خزر و از مشرق به آمل و نور و از جنوب به بیلاق نور و طالقان و الموت و روبار قزوین و سیاهکل، دیلمان، رشت، از غرب به لاهیجان و لنگرود. این منطقه دارای ۳۷ دهستان و ۵۹۷ قریه است، جمعیت شهر شهسوار قریب ۵ هزار نفر می باشد».^۲

اشتباهی که در کتاب فوق در مورد تنکابن دیده می شود این است که شهسوار و تنکابن با توجه به توضیحاتی که داده، هیچگاه به یک منطقه اطلاق نمی شده است. حوزه شهری و مرکز تنکابن در سال ۱۳۱۰ ه. ش به فرمان رضا شاه مطابق اصول صحیح و نقشه بنا گردید و شهسوار نامیده شد. چند خیابان موازی با ساحل دریا و چند خیابان عمود بر آن احداث شد و در دو طرف خیابانها ساختمنهای یک و دو طبقه بنا شد و سطح خیابانها سنگفرش گردید. خیابانها موازی با ساحل از شرق به غرب به نام سپهسالار، پهلوی، پنجم و ششم و خیابانهای موازی با رودخانه به نام بلوار طاهری، علامه؛ و ساعد نامگذاری شده است.

نام گذاری شهر جدید التاسیس به شهسوار، هر چند از واژه کهن تنکابن عقب تر بود، اما با توجه به سیر حوادث و جریانات تاریخی در نام مناسبی

۱. یوسفی نیا، تنکابن، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تنکابن، ۱۳۷۳، صص ۱۶-۱۸.

۲. اسامی دهات کشور، ص ۹۸.

برای این شهر جدید بود که به هویت آن شکل جدیدی بخشید و مرکزیت منطقه بزرگ تنکابن از خرم آباد به شهسوار منتقل شد. با این اقدام خاطره خوانین رفته رفته محو می‌شد؛ چرا که خرم آباد یادآور ایام دیگری از خوانین تنکابن بر سراسر پهنه تنکابن بود.

در این زمان حوزه اداری تنکابن کماکان مرزهای تاریخی اش بود؛ یعنی رودخانه سامان رود (سرخانی) و یا روتای سفید تمیش؛ از رودسر تا نمک آبرود (نمکاوه رود) و چالوس زیر نظر شهسوار و تحت منطقه تنکابن اداره می‌شد.

تنکابن

در مورد واژه «تنکابن» - که پلی بین مازندران و گیلان محسوب می‌شده است - و علت نامیده شدن بخش بزرگی از کرانه‌های دریای مازندران به این نام نظرات گوناگونی وجود دارد. نخستین مورخی که یادی از تنکابن و دژ معروف آن «تنکا» به میان می‌آورد، ابن اسفندیار در سده هفتم هجری قمری است. در عصر قاجار جهانگردان اروپائی هنگام عبور از تنکابن به معرفی این منطقه می‌پرداختند. در این میان جغرافی نگاران ایرانی عصر قاجار مانند محمد معصوم شیرازی در طرایق الحقایق و اعتماد السلطنه در مرآة البلدان به شرح تفصیلی منطقه و آثار آن می‌پردازند.

حاج زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه ذیل حرف ت، در مورد تنکابن می‌نویسد:

«ذکر تنکابن بضم تاء و سکون نون و کاف عربی مع الالف و ضم باء و سکون نون ثانی، قصبه ای است از گیلان». ^۱

نخستین سیاح سفرنامه نویسی که در مورد واژه تنکابن و علت نامیدن به این نام تحقیق کرده، رابینو است. او عقیده دارد:

«تنکابن یعنی «پایین تنکا» تنکا شهری بود که در سال (۸۷۹ ه.ق.) منهدم گشت. در آن وقت قلعه ای به نام دژ تنکا در محل شهر سابق بوده، یک نفر انگلیسی که خرابه های قصبه را در جنگل دیده بود، توانست محل واقعی آن را برای من بیان کند و خودم نیز نتوانسته ام کسب اطلاعاتی در این باب بنمایم. در صورتهای مالیاتی دهکده «بلده» هنوز هم محل عمده تنکابن به ثبت است». ^۲

نظریه بالا که تحقیق رابینو را در مورد اصطلاحات تاریخی و شهر تنکابن را شامل است، حکایت از آن دارد که «تنکا» شهری بوده در این دیار که دژی نیز به همین نام تنکابن را حراست می کرد و چون شهر و دژ آن به وسیله مهاجمان گیلانی در سال ۷۸۹ ه.ق. به ویرانی سپرده شد، آبادی دیگری در جهت شمالی تر آن بنا گردید و نام شهر را با اضافه مکانی «بن» که معنی پایین را به ذهن می رساند، به خود اختصاص داده است و تنکابن یا شهر فعلی، پایین تر از تنکابن سابق به وجود آمده است.

با تأمل درنظریه ای که رابینو ارائه کرده است؛ مشاهده می شود که او فراتر از دید یک سیاح به منطقه تنکابن و علت نامیده شدن آن، نظر داشته است. تحقیقات بعدی پژوهشگران پیرامون این موضوع با تکیه بر کار محققانه او صورت گرفته است.

۱. بستان السیاحه، ۱۹۲.

۲. سفرنامه رابینو، ص ۲۰۴.

گزارش‌های نویسنده‌گان متون تاریخ و جغرافیای گیلان و مازندران، در شرح حوادث نظامی ملوک الطوایف سده‌های میانه و زمان فتح این دو ولایت به وسیله شاهان صفوی به این سو نیز بر این مدعای گواه می‌شود که شهر تنکا و دژ یا دژهای پیرامون آن زیر پوشش این نام در شرق رودخانه مزر، مکانی که این رود از دره «دوهزار» خارج می‌شود و دامن به دشت می‌گسترد، واقع بود. وقوع شهر در چنین مکانی با موقعیت سوق الجیشی خود، به ساکنانش امکان می‌داد تا این گذرگاه را که شاهرگ حیاتی اتصال منطقه «آماردنشین» - دیلمی‌های بعدی - کوهپایه دوهزار و سه هزار به جلگه بود، پاس دارند و یا شهری جهت تسهیل دادو ستد کوه نشینان این سامان با جلگه نشینان پایین دست تنکا باشد و نقش واسطه را در معاملات جنس به جنس آن روزگار و مبادله محصولات دامی کوهستان و کشاورزی جلگه ایفا نماید.^۱

فرضیه دیگری درباره وجه تسمیه تنکا و تنکابن ارائه شده، چنین است: واژگان «تنکا» و «تنکابن» صرف نظر از فلسفه وجودی آن با اشتقاق از هریک از معانی دوگانه فوق که به شرح آن مبادرت شد، شهری بود با قلعه‌ای به همین نام در پایین دست شمالی قلعه گردن واقع میان زمینهای کنونی این آبادی و سیاورز (سی برس) و تشكون و بلده که حوزه قلمرو جلگه ای آن از رودخانه «مزر» یا «چشمکیله» کنونی به غربی ترین روستاهای «زوار» (zavarood) می‌رسید و در زمان گسترش قلمرو «ازارود» (ezarood) یا «زوارود» باستان تجاوز نمی‌کرد. از سمت جنوب به نقاط آماردنشین و دیلمی نشین بعدی دوهزار و سه هزار محدود می‌شد، هر چند دیلمی‌های کوهپایه به جز شهر تنکا و دژ مستحکم آن، آبادی گلیجان را پیش رو داشتند که می‌توانست

در بعد اقتصادی همان نقش «تنکا» را با گشاده دستی گسترده‌تر ایفا کند، زیرا به ناحیه گرجستان و سخت سر و نهایتاً به رانکوه گیلان راه داشت که پشتوانه ای نژادی و قومی کوه نشینان را در این سو شامل می‌شد، اما گلستان موقعیت بارز و استراتژیک دژ تنکا و شهر آن را نداشت و این امتیاز به ویژه در زمان حکومت ملوک الطوایف در خطة خزر و قلعه نشینی ساکنان آن به زمان اغتشاش و نامنی، حرف اول را در تأمین امداد و سهولت دفاعی ساکنان این دیار می‌زد.

این محدوده که تنکابن خاص و یا بهتر است تنکابن تاریخی نامیده شود، با چنین قلمرو به دوره پیش از اسلام و پس از آن به ویژه روزگارانی که نوشته‌های تاریخ نگاران به چهره این دژ روشنایی می‌بخشید، «تنکا» نامیده می‌شد، اما در متون به جا مانده از زمان حکومت دراز مدت سادات کیانی و همچنین هنگامی که در عصر سلاطین صفوی از جمله شاه عباس بزرگ، به عمر سروری شاهان شهر ناحیه مازندران جنوبی خاتمه داده شد و گیلان و مازندران به قلمرو حکومت صفوی پیوست، تنکا از دو صورت یک دژ با روستاهای محدود پیرامونش خارج گردید و کانون سیاسی و مرکزیت نظامی گشت که شرقی ترین نقطه آن «تنکا» با سامان تاریخی و باستانی نمک آبرود شد و رودخانه سرخانی با منطقه سفید تمش در غرب سخت سر حد غربی آن گردید و در بطن خویش نیز بخش‌های گلستان و گرجستان(gorjian) و سخت سر و همچنین دو هزار و سه هزار را در جنوب داشت.

از این زمان تنکا و دژ آن به مناسبت پایان جنگ‌های ملوک الطوایفی عصر حکومت سادات و پایان دژ نشینی این خطة و مرکزیت یافتن این نام بر واحد جغرافیایی یاد شده، تنکابن نامیده شد و به طور رسمی به این نام

معروف شد. پس می‌توان به این نتیجه رسید که اضافه شدن جزء «بن» در ترکیب تنکابن با بن تعییر، معنای خاص خود را نمی‌دهد، بلکه اضافه‌ای است عاریتی که تحت پوشش نام تنکا قرار گرفته و ساختاری سیاسی، نظامی، اقتصادی جدید را با این نام به وجود آورد. بنابراین تنکابن با این فرضیه به معنای آبادیهای زیر قلمروی دژ یا شهر تنکا معنی می‌شود.

نظریه‌های دیگری نیز درباره معنای تنکابن وجود دارد، مرحوم پاینده در کتاب آیین‌ها و باور داشت‌های گیل و دیلم در مورد تنکابن می‌نویسد: «تنکابن منطقه‌ای وسیع بین گیلان و مازندران است؛ همچنین ادامه می‌دهد (تنک آوه بن = تنک. آب. بن) = تنک tonak، آو = آب باریکه؛ زیر آب باریک. آبادی زیر باریک؟»^۱

این فرضیه را می‌توان در مقایسه با فرضیه آقای یوسفی نیا قابل تأمل دانست؛ ایشان در کنار فرضیاتی دیگر این نظر را ارائه می‌کند که بر گرفته از موقعیت اقلیمی خاص این مناطق است. پیشرفتگی آشکار دریای مازندران در راستای جلگه تنکابن به ظن قوی و نزدیک (با داده‌های علمی) در اعصار گذشته چنین فاصله‌ای کوتاهتر نیز بود و دریا با بالا آمدن سطح آن در این نقاط جز باریکه ناچیزی از خشکی باقی نمی‌گذاشت. این پیشرفتگی آب در خشکی را عرب زبانان خلیج فارس در گویش پارسی باستان و گاه لهجه‌های طبری و دیلمی و گیلکی و سایر نیم زبانهای منشعب از زبان فارسی، «تنکاو» می‌نامیدند که همان مخفف «تنگاب» است که با فتح ت و سکون نون خوانده می‌شود، راه یافتن واژه خلیج از زبان عرب به فارسی و مقبولیت عامه آن، سبب مهجور شدن کلمه تنکا و کاربرد آن گشته است. به هر حال، شهری که

۱. محمود پاینده لنگرودی، آیین‌ها و باور داشت‌های گیل و دیلم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۰، ص. ۴۰۹.

در مدخل شرقی تنگه دو هزار زمان باستان به نام تنکابن مشهور بوده ، با این دریافت تازه به معنای شهری در پای خلیج معنا می شودو دز «تنکاو» و بر اساس تحقیقات تنکاو نیز نام خود را از موقعیت خاص جغرافیایی وام مسی گیرد.^۱

از مجموع فرضیه های ارائه شده می توان به این نتیجه رسید که واژه تنکابن از منطقه و یا دز تنکا حوالی قلعه گردن خرم آباد گرفته شده و پسوند «بن» در زبان گیلکی به معنای محلی است که در پایین قرار گرفته است . از آنجایی که قلعه گردن تنکا یکی از قلعه های مهم این منطقه بوده و تا کیلومترها سرزمینهای زیادی را تحت اشراف خویش داشته، به سرزمینهایی که در پیرامون این دز واقع می شده است، «تنکای + بن» و یا «تنکابن» می گفتند. دز تنکا امروزه از بین رفته است، اما قلمروی از خود به یادگار گذاشت که سده ها حدود طبیعی منطقه تنکابن را شامل می شود.

نخستین مورخی که در کابش به نام تنکابن و دز تنکا اشاره می کند، ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان است که حدود تنکابن را از مشرق، رودخانه «نمکاوه رود» و از مغرب، رود سرخانی در هوسم می داند، اما تحلیلی از واژه «تنکا و «تنکابن» و علت نامیده شدن منطقه را به این نام ارائه نمی دهد.

۱. یوسفی نیا، علی اصغر، تنکا، ص ۲۵.

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل دوم: طایفه ها و تیره های معروف تنکابن

۱- گیل و دیلم

طایف گیل و دیلم پس از کاسی ها (کاسپی ها) آخرین اقوام بزرگی بودند که پس از مبارزات طولانی و خالی شدن میدان از رقیب یعنی کاسی ها و مردها (آماردها)، در گیلان، دیلمان و تنکابن سکنی گزیدند. البته آماردها در منطقه کوهستانی ساکن بودند و پس از تبعید آنان توسط اشکانیان، دیلمان در بخش کوهستانی و گیلها در جلگه جای گرفتند. در عصر اوستا هنوز بومیان به مبارزاتشان در برابر آریاییهای مهاجم ادامه می دادند و به همین دلیل است که اوستا این ناحیه را «ورنا» نامیده و به مردمان این سامان لقب «دیوان شرور» و «دروغ پرستان» داده است.

بر خی از محققان با اشاره به جنگ هایی که بین اقوام بومی «ورنا» و آریاییان رخ می داد، به این نتیجه رسیدند که بر اثر این نبردها، بومیان استقلال خود را به علت از دست دادن زمینهایشان به کلی از دست دادند و در تاریخ گم شدند. آنها در دوره پیشرفته آیین مزدا پرستی به طور کل نابود و منقرض شدند و بازماندگان نیز ناچار برای ادامه زندگی به انتقاد پیروزمندانه آریایی ها گردن گذاشتند. در متون یونانی از سده هشتم میلادی و سده پایانی ساسانیان و همچنین متون اسلامی، به سکونت اقوام دیگری چیز گیل و دیلم در این مناطق اشاره ای نشده است.^۱ شاید به همین دلیل باشد که مقارن اشغال «ورنا» توسط اقوام آریایی، طوایف گیل و دیلم، مناطق مختلف گیلان و دیلمان و تنکابن را به اشغال خود در آوردند و آنجا را موطن خویش قرار دادند. کسری در کتاب شهریاران گمنام از بطلمیوس نقل می کند که گیل و دیلم از تیره های ماد بوده و نسبتی با آن طایفه داشته اند؛ این مطلب میتواند نشان دهنۀ این موضوع باشد که این دو تیره از یک ریشه و نژاد بوده اند.^۲ در صدر اسلام به دلیل قدرت نظامی و معروفیت دیلمیان، این ولایت (از تنکابن تا آستانه) را دیلمستان خواندند، در حالی که دریخش جلگه ای، گیلها ساکن بودند. امروزه نیز ساکنان مناطق کوهستانی و کوه نشینان تنکابن و رامسر به بخش جلگه ای تنکابن، گیل و گیلان می گویند.

۲- طوایف بومی تنکابن

به قوم بزرگ آمارد و سکونت آنها در منطقه تنکابن و همچنین جایگزین

۱. داراب سنجانا، عصر اوستا، ترجمه مجتبی رضی، تهران: آسیا، ۱۳۴۲، ص ۲۵۴.

۲. کسری، شهریاران گمنام، ص ۸۷

شندن اقوام گیل و دیلم در این منطقه پس از فترت آماردها اشاره مختصری شد. متأسفانه تحقیقات در مورد قوم شناسی منطقه به علت کمبود مأخذ معتبر - همچون دیگر موضوعها و پدیده‌های تاریخی - پژوهشگر را دچار دشواری‌های فراوان کرده است. از این رو با اطلاعات و آگاهیهای محدود تاریخی سعی در تبیین آن خواهد شد.

رابینو، در سفرنامه مازندران و استرآباد^۱ مورد تلقی مردم تنکابن از موقعیت خود می‌نویسد:

«سکنه نواحی تنکابن و کلارستاق و کجور که سابقًا جزو رستمدار بودند، خود را مازندرانی محسوب نمی‌دارند. مازندرانی‌ها نیز آنها را گیلک می‌شمارند».^۲

مورخانی نظیر ابن اسفندیار، اولیاء الله آملی و مرعشی به طور صریح از اقوام باستانی و قدیمی تنکابن بحث نمی‌کنند، اما در ضمن نبرد یعقوب لیث با حسن بن زید از جایی به نام «شیروود هزار» که ولایتی در جلگه تنکابن بوده و اقوامی به نام «شیر» و «شیرجان» و مهرشان «کوکبان» یاد می‌کنند.

مرعشی، درباره طوایف تنکابن می‌نویسد:

«این کوکبان بارو بنه یعقوب را غارت کرده و او را مجبور به ترک تنکابن می‌کند».^۳

گزارش مرعشی نشان می‌دهد که غیر از گیل و دیلم که اقوام تحمیلی منطقه تنکابن بوده‌اند، اقوامی با قدمت طولانی و شاید بازماندگان آماردها در منطقه دارای قدرت و مکنت بوده‌اند.

۱. سفرنامه رابینو، ص ۶۳.

۲. تاریخ طبرستان، رویان، مازندران، صص ۱۳۵ و ۱۳۶.

رایینو در سفرنامه خود از طوایف یازده گانهٔ تنکابن نام برد و درباره آنها نوشته است:

«خلعتبری، قوی اصلانلو یا قوی حصارلو، کلاتریه، فقیه، طالش، گلیج، داج، اساس، سورج، طالقانی و روباری. این طوایف مذکور همگی در اصل تنکابن نیستند.

در دوره‌های مختلف تاریخی بنا به مبایست پادشاهان ایران و یا بنابر مقتضیات جغرافیایی یا به این منطقه کوچانده شده ویا این که به دلایل دیگر، این طوایف مهاجر مانند؛ طالقانی‌ها، الموتی‌ها و روباری‌ها در طول سده‌های متتمدی به سرزمین آباد و پربرکت تنکابن مهاجرت کردند».^۱

با توجه به تحقیقات انجام شده، به نظر می‌رسد که پنج قوم گلیج، شیرج و یا شرج و داج و بائوج و شورمیع قدمت طولانی تری نسبت به دیگر اقوام نامبرده شده رایینو داشته باشند و در ادور پیش از صفویه با قدرت بر منطقه مسلط بوده اند، به این معنی که هریک از اقوام مذکور در ناحیه تحت سلطه‌خواش دارای حاکمیت بوده است. روایت پیشین از قوم شیرجان و سلطان آن‌ها بر شیرود، هزار و فرمانده آنها کوکبان نشان دهنده قدرت سیاسی قوم «شیر» و حوزه جغرافیایی حاکمیت و نفوذ آنها در سده سوم هجری قمری بوده است.

با توجه به آثار به دست آمده در نقاط کوهستانی و بیلاقی تنکابن، می‌توان به این نتیجه رسید که حیات اجتماعی در این مناطق رونق بیشتری داشته است. به همین دلیل، اقوام بیشتری به زندگی در این نواحی متمایل بوده اند. این اقوام در هر منطقه که سکونت داشتند، نام محل اقامتشان با نام آنها

۱. سفرنامه رایینو، ص ۶۳.

شناخته می شد. اندک اندک نام قوم گلیج که بر منطقه بزرگی از جلگه و کوهستان تنکابن سلط داشتند، بر بخش مرکزی تنکابن اطلاق شد، در برخی از متون تاریخی نظیر طبرستان و رویان و گیلان و دیلمستان، از گلیج و گلیجان نامی برده نشده است، گمان می رود این نام در دوره های متأخر پس از حکومت صفوی و روی کارآمدن خاندان خلعتبری بر منطقه گذاشته شده و یادگاری از دوره اوج و عظمت قوم گلیج بوده است.

علی اصغر یوسفی نیا در مورد واژه گلیجان می نویسطان.^۱
«..گلیجان از ترکیب کلمه گلی و گلای که همان نژاد گیل یا کادوس باستانی است با پسوند مکان «گان» درست شده است. جان در گلیجان محصول تلفظ زبان عرب از این پسوند است که روزگاری حکومت علویان زیدی و کیائی بر تنکابن رواج داشته است. همچنان است کلمه گلیج که مرکب از واژه «گل» و علامت نسبت «ج» می باشد که در نیم زیانهای طبری و دیلمی به آخر اسامی انسان و مکان افزوده می شود، چون نامهای طوایف شیرج، امرج و ...».

شورمیج و شیرج ها باید منشعب از قوم بزرگ و معروف «شیر» یا «شیرجان» باشند که محل سکونت و حوزه قلمرو حکومت آنها «شیروود هزار» و سپس به سمت کوهستان دو هزار و سه هزارگسترده شده بود. نام روستاهای فعلی «شیرج محله»، «شیرگ رز» و «شرج خیل» یادگاری از این قوم می باشد که بر روستاهایی در جلگه اطلاق شده است. در منطقه کوهستانی سه هزار، دو هزار، لیره سر و داکو نیز بازمانده اقوام شیرج، گلیج و داج زندگی می کنند.

۱. علی اصغر یوسفی نیا، تاریخ تنکابن، صص ۳۴ و ۳۵.

از طوایف مهاجر تنکابن می‌توان از کلاترها، مرشتاوندها، چیلندان و کاکوان نام برد.

رابینو می‌نویسد:

«ملافتاج مؤلف کتاب حکیم مؤمن و تحفه حکیم، به طایفه کلاتر تعلق داشته است. در تاریخ خانی علی بن شمس الدین لاهیجی، طایفه های مرشتاوند و چیلندان از طوایف تنکابن ذکر شده اند». [tarbiestan.info](http://www.tarbiestan.info)

ظهیرالدین مرعشی نام کاکو اردشیر یکی از کاکوان تنکابن را ذکر می‌کند که از جمله کاکوان بزرگ تنکابن بود که در اواخر سده هشتم هجری قمری فرمانبرداری خود و خانواده اش را برسید علی کیا ابراز داشته و با طایفه اش به نزد او شتافته است.^۲ همچنین نام کاکو حسام خلابرستگر جیان در سال ۸۸۷ هـ.ق. در تاریخ خانی ذکر شده است.^۳

رابینو در فرمانروایان گیلان می‌نویسد:

«گمان ما بیشتر بر این است که این خاندان از تنکابن برخاستند، چه در تنکابن رئیس قبیله یا نوعی منصب را کاکو می‌نامیدند».^۴

lahijji در تاریخ خانی از درویش محمد خانی که از طایفه «چیلندان» تنکابن بود، یاد می‌کند که از بزرگان سپاه سلطان آل کیا در محاصره قلعه پلنگ تنکابن بود. همچنین لاهیجی از قوم «مرشتاوندان» و سیادت نظامی آنان بر تنکابن در ضمن حوادث چهل ساله گیلان (۸۸۰ هـ.ق. - ۹۲۰ هـ.ق.) اشاره می‌کند. او می‌نویسد:

۱. سفرنامه رابینو، ص ۲۳۲.

۲. تاریخ طبرستان، رویان، مازندران، ص ۲۹.

۳. تاریخ خانی، ص ۲۱.

۴. رابینو، فرمانروایان گیلان، ترجمه جكتاجی و مدنی، رشت: طاعتی، ۱۳۶۷، ص ۱۲۲.

«پس از این که سلطان هاشم تخت تنکابن را به تصرف در آورد و کارکیا یحیی را شکست داد، فرزندش میرحسین را به حکومت تنکابن منصوب گردانید و منصب سپه سalarی از قوم مرشاوندان به شاه نظر نام که آبا و اجداد ایشان سپه سalarی تنکابن کرده بودند، رجوع فرمود». ^۱

متأسفانه منابع تاریخی از خاستگاه اولیه این اقوام سخنی نمی‌گویند، تنها در ذیل حوادث و ماجراهای سیاسی و پیو حسب اتفاق، چنین اطلاعاتی را از بافت طوایف و تیره‌های ساکن در تنکابن در دست داریم.

جیمز فریزر جهانگرد، درباره منطقه تنکابن شرح گذرایی از ساخت سر ارائه می‌کند و در ضمن ورود به سرزمین تنکابن از طایفه‌ای به نام «عبدالملکی» نام می‌برد که در کوهستانها زندگی می‌کردند و در گروه‌های مختلف برای غارت مسافران و کاروانیان کوچک، از کوه فرود می‌آمدند، اما به ندرت دست به جنایت می‌زدند. از این طایفه و اقوامشان در سفرنامه فریزر یاد شده است. جهانگر دان دیگری که پس از او به خطه تنکابن وارد شده‌اند، با وجود این که بیشتر سیاحان انگلیسی بودند، از این طایفه نامی نمی‌برند و از برخوردهایی که فریزر مدعی است نیز گزارش نمی‌دهند.^۲

پس از این که شاه عباس اول، خان احمد خان دوم را سرکوب نمود و خاندان کیائی را در سال ۱۰۰۰ هـ. ق. منقرض کرد، طایفه حصارلو (اصنانلو‌ها) را که در اصل طایفه‌ای ترک نژاد بودند، به ریاست حیدر سلطان وارد منطقه تنکابن کرد. در زمان حکومت او طایفه بزرگ شیرج که در دو هزار ساکن بودند، به بهانه غریب شاه گیلانی در مقابلش ایستادند و خواهان بیرون راندن

۱. لاهیجی، تاریخ خانی، به تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، صص ۲۱۱-۲۹۷.

۲. جیمز فریزر، سفرنامه فریزر، ترجمه منوچهر امیری. تهران: توشن، ۱۳۶۴، ص ۵۲۲.

این بیگانگان از سرزمین تنکابن شدند، اما در برابر نیروی تازه نفس ترک شکست خوردن. البته با دستگیری سران طایفه شیرج و به راه نیفتادن ماشین جنگی ایشان، این واقعه برایشان شکستی قطعی بود. اولاد و احفاد حیدر سلطان و طایفه قوی حصارلو تا روی کار آمدن مهدی خان خلعتبری و این خاندان در این شهر، قدرت مسلط منطقه بودند. در سفرنامه استرآباد، مازندران، گیلان که توسط میرزا ابراهیم نامی در زمان قاجار در سالهای ۱۲۷۶ - ۱۲۷۷ ه.ق. نوشته شده درباره قوی حصارلوها آمده است:

«پنجاه خانه‌وار قوی اصانلو در تنکابن ساکنند و امروزه خانواده‌های اصانلو تنکابن بازمانده این طایفه ترک نژاد هستند که در ابتدای قرن پانزدهم ه.ق. به منطقه تنکابن وارد شده‌اند».^۱

قوی حصارلوها هر چند مدتهای متمادی بر منطقه تنکابن حکومت داشتند، اما در همین زمان طوایف قدرتمندی نظیر گلیج در بخش گلیجان بیلاقی و قشلاقی و شیرج‌ها در دو هزار و داج‌ها که در مناطق کوهستانی بودند، به حیات سیاسی خود ادامه می‌دادند. در این میان خاندان خلعتبری که در منطقه قدمتی طولانی داشتند و به علت فراهم شدن بستر سیاسی سودای سیاست در سر می‌پروراند، توانستند قدرت را از حصارلوها گرفته و اوضاع را به نفع خویش تغییر دهند.

۳- خاندان خلعتبری

در مورد منشأ و خاستگاه این خاندان، ادعاهای ضد و نقیضی وجود دارد؛ در متون کهن گیلان و مازندران نامی صریح تحت عنوان «خلعت بری»

۱. میرزا ابراهیم؛ سفرنامه استرآباد، مازندران، گیلان، به کوشش مسعود گلزاری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۴۹۵، ص ۲۵۳۵.

و طایفه‌ای به این نام برد نشده است، اما ظهیرالدین مرعشی در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان از خلابران تنکابن یاد می‌کند. همین موضوع باعث می‌شود که در مورد ریشه و اصل و نصب این خاندان با مشکل مواجه شویم. دهخدا در مورد خلابران و خلابر می‌نویسد:

«خلابر به زبان مردم گیلان، تازیانی را گویند که در خانه پادشاهان و

سلطانی مرسوم خوار باشند». ^۱

دکتر منوچهر ستوده در تعلیقات خود بر تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی در مورد خلابران می‌نویسد:

«خلابر که بیشتر با الف و نون جمع به شکل خلابران دیده می‌شود، ظاهرا به معنی جاندار، سربازان یا گارد سلطنتی است و همچنین اشاره می‌کند که ایشان مسکن و خانه می‌ساخته و آنها را جا می‌داده‌اند». ^۲

مولف برهان قاطع می‌نویسد:

«خلابر بر وزن سراسر به زبان گیلان مردمی را گویند از عرب که در خانه پادشاهان و سلطانی مرسوم خوار باشند. در ادامه از خلابران تنکابن یاد شده است. ظاهراً نویسنده [مرعشی] که خود همراه آنان در یک لشکرکشی به طارم حضور داشته، از آنان به عنوان یک قبیله و یا طایفه یاد نمی‌کند، اما بعد نیست خاندان خلعتبری نام خود را از این نام فراموش شده گرفته باشند». ^۳

این کلمه بیشتر با کلمه «رست» همراه است. با این حال معنا و تلفظ صحیح این کلمه آشکار نشده است. دکتر ستوده سپس توضیح بیشتری در

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل خلابر.

۲. تاریخ گیلان و دیلمستان، صص ۵۰۱، ۱۰۴ و ۲۶۰.

۳. برهان قاطع، ذیل خلابر.

مورد طایفهٔ خلعتبری ارائه نمی‌کند، اما رایینو در مورد اصل و نسب این خاندان می‌نویسد:

«طایفهٔ خلعتبری مدعی هستند که نسبتیشان به شخصی موسوم به احمد شمید حلبی می‌رسد که در زمان خلافت حضرت علی حامل نامه برای یکی از حکام محلی بود و نام خلعت بر از آنجاست، پسران او ناصر و یاصر به رستمدار در مازندران آمدند، اولی در نور و دومی در گلستان اقامت گزید، اما به عقیده من لقب خلعت بر مشتق از نام خلابر است و آن عنوانی بوده که به بعضی ملازمان یا خدمتگزاران فرمانروایان گیلان می‌داده‌اند».^۱

امیر عبدالصمد خلعتبری در مقدمه کتاب یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی، مختصری از ریشهٔ خانوادگی اش می‌نویسد، اما توضیحات مستند و گسترده‌ای در مورد اصل و نسب این طایفهٔ ارائه نمی‌کند، وی می‌نویسد:

«خاندان خلعتبری یکی از خانواده‌های قدیمی و کهن‌سال ایرانی است که مراکز عمده آن محل ثالث تنکابن و سواحل دریای خزر و دامنه‌ها و دره‌های کوهستان البرز بوده است. خلعتبری‌ها که همواره زیر ریاست ایلی، بر جسته ترین اعضای خانواده بوده‌اند، به خاطر جنگاوریهای خود شهرت دارند و نام سران این خاندان جزو سرداران جنگهای ایران دیده می‌شود... از جمله نام خلعتبری‌ها را در جنگهای مقاومت در مقابل اعراب و هم در زمان نهضت ضد عرب دیلمان می‌توان دید. در تاریخ اخیر ایران خلعتبری‌ها در زمان نادر شاه در قشون او به هندوستان حمله برند و از همان زمان است که شاخه‌ای از خاندان خلعتبری‌ها در هندوستان اقامت گزیده است».^۲

۱. سفرنامه رایینو، ص ۵۲.

۲. عبدالصمد خلعت بری، یادداشت‌های سپهسالار تنکابنی، به کوشش احمد تقاضی، تهران: نوین، ۱۳۶۲، ص ۱۹.

نکته مشترکی که می توان در گزارش های مذکور یافت ، موجودیت تاریخی طایفه خلعتبری است که در سده پیش از عصر زنده در منطقه حضور داشتند. گرچه عبدالصمد خلعتبری در این مورد به افراط گراییده است، اما نمی توان موجودیت تاریخی این خاندان را نادیده گرفت. مطلبی که رابینو در مورد اصل و نسبت خاندان خلعت بری نقل می کند، مربوط است به شنیده های او از این خانواده که معلوم نیست تا چه اندازه صحت داشته باشد. متأسفانه سپهسالار تنکابنی در یادداشت های خود که به اهتمام دکتر اللهیار خلعتبری منتشر شده، به ریشه خانوادگی خویش اشاره ای نکرده است. سردودمان خاندان خلعتبری فردی به نام مهدی خان است که در سالهای پایانی حاکمیت کریم خان زند برای خاتمه بخشیدن به حکومت قوم حصارلو بر منطقه تنکابن که مطرود طوایف تنکابنی بود به نزد کریم خان می شتابد. او ضمن این که موفق می شود قوم حصارلوها را از حاکمیت بر منطقه تنکابن بر کنار کند، فرمان حاکمیت تنکابن را از وکیل الرعایا دریافت می کند و علاوه بر این به لقب خانی از سوی کریم خان مفتخر می شود.

از این به بعد یکی از خاندان تنکابنی بر این منطقه حکم می راند ، مهدی خان نیز خراج گزار خان زند شد. پس از مرگ کریم خان زند و درگیری های جانشینان او، عرصه برای فعالیت آقا محمد خان قاجار گشوده شد، از جمله همراهان آقا محمد خان در سرکوب دشمنان و مخالفان، مهدی خان خلعتبری بودکه تفنگچیان و نظامیان تنکابنی را در اختیار آقا محمد خان قرار می داد تا هدایت الله خان حاکم رشت را شکست دهد. همین مسأله فصل نوینی را در تاریخ سیاسی و جغرافیائی تنکابن ایجاد نمود. هادی خان بزرگترین فرزند مهدی خان، جانشین پدر شد. پس از او و پسرش، فتحعلی خان و ولی خان سرتیپ بر سر قدرت نزاع داشتند تا این که ولی خان از قدرت صرف نظر

کرد و راهی جنگ هرات گشت و در این جنگ کشته شد. پس از حیب الله خان، پسرش محمد ولی خان سپهبدار اعظم، جانشین پدر گردید. در حقیقت زمان ولی خان دوم، دوران اوج و حضیض قدرت سیاسی خاندان خلعتبری است.^۱

بخش چهارم

قلعه های تنکابن

فصل اول: دژها و ویژگی های آن

دشواری های پژوهش در مورد قلعه های تنکابن

یکی از مشکلات پژوهشگران تاریخ در بررسی جغرافیای تاریخی شمال به ویژه قلعه ها، کمبود منابع و گزارش های موجود است. به همین علت، در پژوهش های جغرافیای تاریخی، پژوهشگران در به دست آوردن اطلاعات و مشاهده آثار تاریخی و جغرافیایی کهن از این پنهان یا گزارشی نداده و یا به ارائه مطالب جزئی و مبهمی بسته کرده اند. این کمبود مطالب نشانگر آن است که مولفان چنین آثاری خود وارد مناطق شمالی ایران نشده اند که به احتمال بسیار، این امر به دلیل آب و هوای مرطوب و بارانی، جنگل های انبوه و مشکلات سیر و سفر در این سرزمین بوده است که بیشتر جغرافی نگاران و جهانگردان این منطقه را از نزدیک مشاهده نموده و آگاهیهای خود را بیشتر از نوشه های دیگران نقل کرده اند. با نگاهی گذرا به آثار گوناگون جغرافیایی،

این نقص علمی به طور کامل مشهود است. به عنوان نمونه، اغلب مسالک و ممالک نویسان، حدود طبرستان را از غرب تا کلار و حدود گیلان را هوسم (کوتّم) یعنی رو در سر کنونی، تعیین کرده‌اند. در نتیجه پهنهٔ تنکابن در محاسبات جغرافیایی از نظر جغرافی نگاران مسلمان غافل شده است.

دومین مشکل که در این مورد می‌توان از آن یاد کرد، جدائی طبیعی شمال ایران از سرزمین اصلی و فلات هوکری ایران است. به گونه‌ای که تا سده‌های طولانی گیلان و مازندران به دور از فعل و انفعالات سیاسی مناطق مرکزی ایران بوده است. غرب طبرستان، دیلم و گیلان به تسبیب شرایطی که در بالا به آن اشاره شد، کمتر مورد توجه تاریخ نگاران و جغرافی نویسان قرار گرفته است.

عامل سوم که از ویژگی‌های پهنهٔ تنکابن می‌باشد، این است که در حد و فاصل کلار در غرب مازندران و هوسم - رو در سر - در شرق گیلان که مؤلف حدود «العالم آن را «دیلم خاصه» خوانده است، شهر معتبر و معروفی وجود نداشت که مرکزیت سیاسی و تجاری داشته باشد تا نظر جهانگردان و جغرافی نگاران را جلب کند، بلکه این سرزمین گستره‌ه که از جنوب بر بیلاقات دو هزار، سه هزار، جنت رو دبار، اشکور و الموت مشرف می‌باشد، مجموعه‌ای از روستاهای پراکنده بوده که به صورت خرد و گاه کلان مالکی اداره می‌شد و اغلب جمعیت آن در طول سال نوعی زندگی کوچ نشینی را تجربه می‌كردند.

در دوران حاکمیت قاجار، با قدرت گیری خاندان «خلعتبری» شهر خرم آباد، تختگاه تنکابن و این خاندان گردید و در گزارش‌های مورخان و سیاحان از آن سخن به میان آورده شده است. در این زمان، شهر شهسوار بعدی - تنکابن فعلی - بندر تجاری برای ارتباط با روس‌ها بوده است.

فقدان بناهای تاریخی و علل آن

خودزکو سفرنامه نویس روسی درباره علل ناپایداری آثار و بناهای تاریخی در گیلان و مازندران می‌نویسد:

«هیچ سرزمینی در حفظ این خرابه‌ها نامساعدتر از گیلان و مازندران نیست. نباتات این منطقه به سبب گرمای فوق العاده و رطوبت فراوان رشد سریعی دارند، به طوری که گاهی ممکن است خانه‌ای پیش از آن که کار ساختمانی آن پایان گیرد از گیاه پوشیده شود. یک بُلگی متروک در اثر این گیاهان چنان به سرعت تغییر وضع می‌دهد که دیگر نمی‌توان آن را شناخت. با طوفانی شدید که گاه چند ماه طول می‌کشد و آفتاب شدیدی که مانند مناطق گرمسیری این ناحیه را گرم می‌کند و در اثر تغییرات دیگری از این نوع، در شکاف این ساختمان‌ها درخت انجیر ریشه می‌دواند و انار و شمشاد در آنها نفوذ می‌کند. این عوامل در ویران کردن بنا به هم ملحق می‌شوند و در مدت کوتاه زمینی که بنا در آن است با گیاهان و درخت‌ها پوشیده می‌شود».^۱

گزارش خودزکو از شرایط عمومی بناهای و آثار تاریخی شمال ایران دور از واقعیت نیست، زیرا به طورکلی معماری هر منطقه‌ای تحت تاثیر شرایط اقلیمی و جغرافیایی هر ناحیه شکل می‌گیرد. فراوانی چوب و راحتی استفاده از آن در شمال ایران موجب می‌شد تا بخش زیادی از مصالح و سازه‌های این پهنه مبتنی بر آن باشد. با توجه به ناپایداری چوب در برابر آب و هوای مرطوب، ساختمان‌ها و بنایهایی که با آن ساخته می‌شد به سرعت در برابر شرایط نامساعد جوی رو به ویرانی می‌نهاد. بنابراین نه تنها در تکابن بلکه در اغلب مناطق جلگه‌ای شمال ایران شاهد بقایای ساختمان‌های قدیمی و کهن

۱. خودزکو، به نقل از رابینو، ولایات دارالمرز، ص ۵۳

نیستیم. تنها بازمانده تاریخی در شمال ایران کاخ‌ها و آثار عصر صفوی است که با تاثیر از معماری عصر صفوی، مصالح آن از آجر و سنگ، کاشی و سرامیک بوده است. با این حال در بخش‌های تپه‌ای و کوهستانی تکابن بخش عمده مصالح سنگ و آجر پخته بود. آثار باقی‌مانده در این پهنه نشان دهنده استفاده از این مصالح است. بنابراین با وجود تخریب‌های فراوانی که در دوره‌های مختلف انجام شده است، بخشی از آثار قلعه‌ها در مناطق تپه‌ای و کوهستانی باقی‌مانده است. علاوه بر عوامل یاد شده برخی از پژوهشگران نبرد‌های حاکمان محلی را در نابودی بناهای تاریخی موثر می‌دانند. ستوده درباره نقش جنگ‌های حکام محلی بر تخریب آثار تاریخی می‌نویسد؛ کشمکش‌های محلی و اختلافات مذهبی، علت اصلی از میان زفتش آثار گذشته در این نواحی بوده است. جدال ائمه زیدی و پیشوایان اسماعیلی با خاندان‌های قدیمی و سلسله‌های سلاطین محلی، بسیاری از این آثار را از میان برداشتند. سرانجام سادات زیدی بر پیشتر صفحات شمال ایران (گیلان) مسلط شدند. پس از این شیعیان اثنی عشری، بر سادات زیدی دست یافتد و ایشان نیز به نوبه خود به خرابی این صفحات کوشیدند.^۱ بنابراین همان اقدامی که ساسانیان جهت حذف فکری و فرهنگی اشکانیان انجام داده بودند، سادات زیدی در شمال ایران به این کار دست زدند تا پیشینه فرهنگی پیش از خود را حذف کنند و خود را میراث دار فرهنگ و تاریخ گیلان و مازندران معرفی نمایند.

استحکامات دژ و عملکرد آن در برابر دشمنان

همان طوری که پیشتر آورده شد، وقتی که واژه «دژ» به ذهن خواننده می-

رسد به سرعت معنای مترادف آن «دفاع» به عنوان معنی آن تفسیر و تبیین می‌گردد. اساساً دژها در ایران به عنوان آخرین حریة دفاعی در برابر دشمنان محسوب می‌شدند. وقتی که نیروهای یک منطقه، ایالت و یا کشور از عهده جنگ با متباوزین برنمی آمدند و نمی‌توانستند در نبرد برابر جنگ کنند به قلعه‌ها پناه می‌بردند و آن اندازه به مقاومت ادامه می‌دادند تا شکست را پذیرند و یا شرایط نبرد به نفع آنها خاتمه یابد. در الموت‌ده‌ها بار مورد هجوم سپاهیان سلجوقی قرار گرفت، اما هر بار توانست از مهلهک نجات یابد و به حیات خود ادامه دهد. حتی خوارزمشاهیان با آن که خلافت عباسی را تهدید نمودند، توانستند در برابر نزاریان اتهادی واقعی باشند و به ناچار با آنها مماشات نمودند.^۱

با این وجود قلعه‌های ساحلی دریای مازندران با آن که همان کارکرد دژهای بخش مرکزی ایران را داشتند، با این حال بیشتر به پادگان‌های نظامی و سرحدی شباهت داشتند که این پادگان‌ها مخفی گاه در خدمت خاندان‌های حکومتگر و یا برای دفاع از قلمرو این خاندان و نظارت بر راه‌های تجاری مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

از نظر استحکامات، معماری و شیوه‌های دفاعی قلعه‌ها در ایران شیبه به هم بوده‌اند. مولف کتاب آداب الحرب و الشجاعه دژها را به انواع مختلف تقسیم نموده و کارکرد آنها را نیز آورده است. به جهت عدم دسترسی محقق به این مأخذ، گزارش‌های آن از کتاب قلاع اسماعلیه اثر دکتر ستوده به طور مستقیم نقل می‌شود. از آن جایی که شیوه‌های دفاعی و نقش قلعه‌ها را به

۱. هاجسن، فرقه اسماعلیه، ص ۱۲۵.

۲- ن. ک. دفتری، تاریخ عقاید اسماعلیه، ترجمه: فریدون بدراهی، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

خوبی بیان می دارد بی مناسبت نیست تا خواننده با نحوه کارکرد قلعه ها در تاریخ میانه ایران آشنا شود:

مولف کتاب آداب الحرب و الشجاعه، دژها را به اقسام زیر تقسیم کرده است:

«و حصار هم بر چند نوع است: یک نوع آن است که در زیر زمین ها سمجح ها کرده باشند و از آن سمجح ها راهها کرده و سوراخهای آن تا درون روباری یا لوره کنند^۱ یا بیشه ای بیرون برده تا کسی درنیاید. از آن سوراخها بگریزند و قلعه را خالی بگذارند و چنین حصارها ملحدان کنند اگر درمانند بگریزند.»

«..و نوعی دیگر آنست که حصار بر روی زمین باشد که در و سمجح توان گرفت و بمراد جنگ توان کرد و نوعی دیگر آنست که اگر چه بر روی زمین باشد اما او را خاکریز کرده باشند و آنرا سمجح نتوان گرفت و نوعی دیگر آنست که بر شیبها و سرهای کوه باشد و اگر برگ حصار ساخته باشد از مرد و خزاین، دشوار توان ستدن و بر آن صلح باید کرد و بازگشت که اگر بی صلح باز گردد و هنی بزرگ باشد و اگر در زیر حصار بشینند چون لشکر بکاه و علف رنج بیند بدین سبب مقام لشکرگاه تباہ شود و هوا عفن گردد و رنجوریها خیزد و نشاید که پادشاهان زیر چنین حصارها روند و اگر شهری حصین باشد و اسباب آنچه در حصار باید ساخته باشد و مرد بسیار نشاید که پادشاه نزدیک آن حصار رود که او بیش شهراستاخ (گستاخ) شوند و بنزدیک شهر رها نکنند و اگر چه بی غرض برخیزد و هن بزرگ باشد و اگر مردمان حصاری درمانند و امان خواهند و التماس کنند که آنچه توانند ببرند امان باید

داد که در آن هیچ مضايقه نباید کرد که چون حصار فتح شد کاری بزرگ باشد به حصار بسته باید کرد که غرض از کارها برآمد مراد است و گرفتن و مسلم شدن حصار».^۱

سلاحهای دفاعی دژها

مولف کتاب آداب الحرب و الشجاعه درباره احتیاجات درونیان-(کسانی که داخل دژها زندگی می‌کردند)- گوید:

«آنچه درونیان را باید مردان دانشمند و مؤذن و طیب و منجم و طباخ و زه تاب و تیرگر و کمانگر و درودگر و زرگر و زراد و سراج و چیلانگر و چرخ گر^۲ و جراح و حجام و درزی و پنبه زن و جولاه و فقاعی و کلال و گازر و نعلبند و نمذکر و موی تاب و غسال و حفار و کناس و طبال و دمامه^۳ و دهل زن و بوقی و چوبک زن^۴ و دیگر طبل و علم و دمامه و دهل و کاسه^۵ و بوق و صنج و طبل باز^۶ و دیگر تیر کلک و تیرناوک و غدرک^۷ و ملخک و

۱. آداب الحرب نسخه خطی کتابخانه ملی ملک باب بیست و هفتم، نقل از ستوده، قلاع اسماعیلیه، ص ۱۶.

۲. جرخ: کمان سخت و نوعی از کمان که آنرا تخش گویند و کمان حکمت را نیز گویند و آن نوعی از منجنيق است که بدان تيراندازند. (برهان قاطع)

۳. دمامه: کوس و نقاهه را گویند و معنی نفیر هم آمده است که برادر کوچک کرناست (برهان قاطع)

۴. چوبک: تخته و چوبی است که مهتر پاسبانان شبها بدست گیرد و آن چوب را بر آن تخته زند تا پاسبانان از صدای آن بیدار باشند. (برهان قاطع)

۵. کاسه: طبل و کوس و نقاهه بزرگ (برهان قاطع)

۶. طبلی کوچک که برای بازآوردن باز می‌زده اند. مولانا جلال الدین گوید:

باز آدمد که ساعد سلطانم آزوست.

۷. بر وزن نفرک بمعنی غد راست که جیبه و جامه روز جنگ باشد و بعضی گویند غدرک یکی از سلاحهای اهل هند است و آنرا «جمدر» و «کتار» نیز گویند. (برهان قاطع)

جوال دوز و دانگ سنگ و کمان و زنبورک^۱ و نیم چرخ^۲ و چرخ و کشک انجیر^۳ و منجنيق و عراده گردان و خفته و سنگ منجنيق و سنگ دست و سنگ فلاخن^۴ و دیگر آرد گندم و جو و دیگر حبوب از هر جنسی بسیار و روغن و سرکه و گل سیاه و روغن گاو و کنجد و پیه و کنjarه و روغن چراع و مشعله و چراغانهای زیادتی و گوشت قدید و سر گوسفتند و پاچه قدید و هیزم بسیار و نی بسیار که اگر تیر نماند تیر بسازند و آهن بسیار و میخهای دولابی و دیوار کن و خام گاو و گاویش و زنجیرهای سرکڑ که اگر خرک نهند پشتواره نی با هیزم را در آن سخت کنند و بر خرک فروهلهند تا خرک و آنکس که زیر خرک باشد بسوزد و دیگر تخته های سبک و تخته های گران و موش دنبها (موش دنبها) و سنگهای گران که سر دیوار و کنگره ها نهند و آسیا سنگها و هیكلهای ارمت [کذا] و میخهای هر دو سر آهنین در قیاس نیم من و یک من و از حواچ آنچه به مطبخ به کار شود از هر جنس ترشی و شیرینی و پرورددها و آچارها و ادویه و دیگر پی گاو بجهت کمان و زه کمان و انگشتوانه بسیار و سپر کرگ و سوشک و خفچه و خدنگ^۵ و رشته های زیادتی از جهت منجنيق و کواره و کهاره از جهت سنگ کشیدن و فلاخن و شیلو (شیلو؟) و تنبوره و جمله سازها و مطریان که از جهت پاس

۱. زنبورک: توب کوچک را گویند و نوعی از اسلحه باشد سر آن بغايت تيز. زنبوره بر وزن طببوره نوعی از ساز باشد که بيشتر اهل هند نوازنده و نوعی از پیکان تيز و اسلحه جنگ باشد و توب کوچک را نيز گفته اند (برهان قاطع).

۲. کمان تخش را گویند و آن نوعی از کمان است (برهان قاطع).

۳. فلاخن را گویند ظاهرآ تنه های عظیم درخت است که بر سر چهار چرخ گذارند و بسرعت آنها را حرکت درآورند و بدیوار قلمه زنند تا سوراخ شود (برهان قاطع).

۴. فلاخن= فلاخان: از پشم و ابریشم بافند و شبان و شاطران با آن سنگ اندازند.

۵. خدنگ نام درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیر و زین سازند (برهان قاطع)

داشتن سماع کنند و دیگر جوشن^۱ و خود وختان^۲ و بغلطاق^۳ و برگستان^۴ و کدر (نسخه: کدری) و از جهت روغن ریختن کفلیزهای آهین بزرگ بسبب روغن جوشیده که فرو ریزد و خشت خام بسیار و آهک و گچ و نی و کره^۵ و چیزی که اگر جائی خلل افتد در حال راست کنند و تخته های بر کال^۶ گشته و خرتیرها. و چون خصمی نزدیک حصار آید البته یاوه نگویند و دشمن دند و خدای را بسیار یاد کنند و در هیچ کار تقصیر نکنند و غافل نباشند که اگرچه حصار نیک حصین باشد پاس و تیمار بهتر دارند و همه شب بیدار باشند و پیوسته تفحص دیوارها و رخنه ها بکنند و بر دربیان اعتماد نکنند و کلید قلعه را بستانند و شبهای خود نگاهدارند و هر شب پاسبانان را از برجی به برج دیگر فرستند که شاید از بیرون بریشان راست نهاده باشند و در پاس داشتن غفلت نکنند تا ایشان از دیوار کنند و نقب زدن بپردازنند و هر شب چندبار بر درهای قلعه روند و احتیاط کنند و دربیان و سرهنگان را که بر در باشند تلطیف نمایند و امیدوار به تربیت و انعام کنند و منجنيق و عراده اندازان را تشریف وصلت دهنند و ناوک^۷ و غدرک و جوال دوز اندازان را باید که

۱. جوشن سلاحی باشد غیر زره چه زره تمام از حلقه است و جوشن حلقه و تنگه آهن با هم باشد (برهان قاطع).

۲. خفتان نوعی از جیبه و جامه روز جنگ باشد که آنرا قزاکند گویند و بتركی قلماقی خوانند. (برهان قاطع)

۳. بغلتاق - طلاقیه و کلاه و فرجی و برگستان باشد. (برهان قاطع)

۴. برگستان: پوششی که روز جنگ پوشند و اسب را پوشانند. (برهان قاطع)
۵. کره: شاید بمعنی «لوئی» باشد که در ساروج مصرف می شده است
عر کال: نوعی گل است.

۷- ناوک: نوعی از تیر باشد و آن تیری است کوچک و بعضی گویند آلتی است چوبی و میان خالی که تیر ناوک را در میان آن گذاشته می اندازند و بعضی گویند ناوی باشد از آهن که تیر کوچکی در آن نهند و بعد از آن در کمان گذاشته اندازند. (برهان قاطع)

پیوسته بر سر کار دارند و تیر و ناوک و جوال دوز بیهوده خرج نکنند و بوقت هنگام [کذا] جنگ خرج کنند و هر که از درون کسی را از بیرونیان [افتادگی دارد] و اگر جنگ بیرون در باشد از پس فصیل و خندق نگذرند و در خالی رها نکنند و بر در سرهنگان و نقیبان جلد مردانه، روز جنگ نصب کنند و درها را بسلاح از تیرو کمان و نیزه و نیم نیزه و دمک و پیلکش و گروه و سپر چرخ و سپر فراخ دامن آراسته دارند و تبراندازان و ناوک اندازان و نفط اندازان را پیوسته بر درهای قلعه مرتب دارند و شب قریب دل در کار جنگ دارند تا خدای تعالی آن شر دفع کند».

منجنيق هم آلت اصلی دفاع و تعرض بوده است به قول صاحب کتاب آداب الحرب چندین نوع به شرح زیر است: و منجنيق بر چند نوع است: ۱- منجنيق عروس و آنرا به چهار سوی بتوان انداخت. ۲- منجنيق ديو ۳- منجنيق غوري وار ۴- منجنيق روان و عراده يکروي و عراده گردن و عراده خفته و عراده روان.

سلاح های تعرضی و طرز تسخیر دژها

مولف کتاب آداب الحرب والشجاعه، باب بیست و هفتم کتاب خود را به بیان جنگ حصار و تدبیر و حیلت گشادن دژ اختصاص داده است و چنین می نویسد:

«اما اندر حصار گرفتن حیلت آنست تا دل حصاریان به سوی خویش آرند، به رقه اندرون انداختن و پیغام فرستادن و سخن نیکو گفتن و وعده های خوب کردن بهر وجهی که بتوان و دیگر اخبار ارجیف انداختن، چنانکه گویند منجنيقها خواهند نهاد و در او آتش زد تا دیوار فرود آید و نفط و آتش خواهند انداخت در حصار تا همه بسوزد و فلان لشگر قراری خواهد رسید و

فلان لشکر بفلان جای رسیده است و شب از لشکرهای تفاریق بیرون شوند و با مدد با طبل و علم در آیند و بگویند که جنگ قوی فلان روز خواهد شد و آنکس که هودار شما باشد شما را از حال حصار آگاه می‌کند و از مرد جنگی و علف و آب و کاه و هیزم و سلاح و از تدبیرها که در حصارها سازند و شما آنرا بیرون حصار با آواز بلند بگوئید: که ای بیچارگان با خود ستم مکنید بدانقدر که علف و کاه و آب در حصار است شما را چند روز برخواهد گرفت، و از دیگر احوال ایشان همچنین خبر می‌دهند از هیزم و علف و ستور و هوداران در حصار ایشان را می‌گویند که اوجالهای ما همه خبر دارند بیائید تا به وقت صلح کنیم پیش از آنکه ما صلح خواهیم ایشان صلح نکنند.

و در پای حصار هر روز درودگران کار می‌دارند که منجنيق می‌نهیم و خرك^۱ در زیر حصار خواهیم آورد تا دیوار سوراخ کنیم و ستونها اینجا و آنجا خواهیم نهاد و گرد حصار می‌گردند که ازینجا برتوان رفت و از اینجا نردهان باید نهاد و از اینجا سوراخ باید کرد تا حصاریان دل مشغول شوند و رقهه های دروغ نویسنده بهر کسی از مقدمان حصار یعنی شما بر ما یارید موافق و آنچه معلوم گردانیده برآن وقوف افتاد و تدبیر آن کرده می‌شود و منت داشته می‌آید و چون کار حصار کرده شد تشریف فاخر وصلت و انعام خواهیم داد، تا ایشان دو گروه شوند و حصار را هیچ چیز بدتر از دو گروهی نیست.

و رقهه ها نویسنده بر وجه شفقت یعنی دوستداری نوشته است که فلان سرهنگ اینجای ساخته است در بخواهد داد و دربان و پاسیان را سر بگردانید

۱. خرك: چیزی که بدان بدیوار رخنه کنند. (برهان قاطع)

اندکی ایشان فریغته شده زینهار و هزار زینهار که بر ایشان اعتماد مکنید و از مکر و غدر ایشان ایمن باشید.

و آنچه در حصار گشادن باید اینست:

نردهان لیفتن و ریسمانی و کتب و سرچنگال و خرك و مترس^۱ و ده مرده و منجنبیق و عراده گردان و عراده خفته و دیوار کن و آتش گش آهنهین و بیل و کلنده نیزه مردگیر و سپرچخ و گرفمه^۲ و نیزه سترزندانه و تختهای زیادتی و ستونها.^۳

دژهای غار مانند را که در دل پرتگاههای عظیم بود به اشکال و سختی می توانستند گشاد. بیرونیان مجبور بودند به قلل کوههایی که این نوع دژها در آنست بروند و سربازان و جنگجویان خود را در صندوقها بگذارند و با طنابهای قطور به پایین بفرستند تا در مقابل دهانه غار قرار گیرند. آنوقت با دژنشینان با تیر و کمان و نیزه و شمشیر به جنگ پردازند و سپس خود را به درون غارها اندازند و با خنجر و کارد کار دژنشینان را بسازند.^۴ تسبیح دژهای کوههستانی به مراتب مشکل تر از دژهای جلگه ای بود زیرا نقیب زدن، خرك پیش بردن یا استفاده از نردهان چوبین در این نوع دژها بسی اثر بود از این جهت در لشکریان گروهی بنام «کوه رو» یا «کوهمال» بودند که بندها و سختانها را به راحتی بالا می رفتد و به آتش زدن دروازه ها یا کمند انداختن و از بارو بالا رفتن یا نصب نردهانهای ریسمانی به داخل دژ دست پیدا می

۱. چوب گنده را گویند که در پس دراندازند تا در گشوده نگردد و بر کنگره های دیوار دژ نیز گذارند تا چون غنیم بر سر دیوار آید بر سرش زنند. (برهان قاطع)

۲. گروه بمعنی گله است. (برهان قاطع)

۳. آداب الحرب باب بیست و هفتم.

۴. ظفرنامه، ج ۱، ص ۵۵۵ و ج ۲ ص ۱۷۳.

کردند و با گشودن دروازه‌ها، یا آتش زدن مواد غذایی و مواد سوخت و نظایر این اعمال، دژنشینان را مجبور به تسلیم می‌کردند. نصب منجنيق و عراده هم در این نوع دژها مشکل بود و اغلب مجبور بودند قسمتهای جداگانه آنها را به کوههایی که سرکوب دژ هستند بکشند و پس از نصب از بالا بارو و بناهای دژ را بکویند.^۱

تبرستان

www.tabarestan.info

علل تسلیم شدن دژ فشنینان

بیرونیان همیشه سعی داشتند در نخستین قدم سرچشمه‌های آب دژ را بیرنده یا آب را با قازورات آلوده کنند و دژنشینان را به امراض مختلف گرفتار سازند. اگر مدت محاصره به طول می‌انجامید ذخیره آب دژهایی که از آب باران بود تمام می‌شد، یا مواد غذایی و کاه و هیزم و نظایر آن در دژ باقی نمی‌ماند. مولف تاریخ سیستان می‌نویسد: «و امیر خلف بلب پارکین ریضی کرد تا هیچکس اندر حصار طعامی نیارد برد»^۲ گرسنگی یا تشنگی دو عامل اصلی بود که دژنشینان را وادار به تسلیم شدن می‌کرد. کمبود انواع تیر و سنگ و سایر سلاحها و خراب کردن بارو و بن دژ به دست بیرونیان و مخالفت و سست شدن اهل حصار از علی بود که سران قلعه را مجبور به تسلیم شدن می‌کرد. مولف کتاب آداب الحرب در بیان راه تسلیم شدن چنین آورده است: «و اگر دانند که حصار را نگاه نتوان داشت نسبت چند چیز یا خلل حصار و یا اندکی مرد و سپاه و یا ناساختگی سلاح و یا تنگی آب و علف و کاه و هیزم و یا ناموافقی اهل حصار و چون این چیزها مشاهده کردند و معلوم گردانیدند، زینهار، زینهار که بر عقل مکابره مکنید و امان خواهید و

۱. ستوده، قلاع اسماعیلیه.

۲. تاریخ سیستان ص ۳۳۹.

بعهد و سوگند مغلظ مؤکد گردانید و بیهوده خود را و خانه و جان فرزندان را بیاد مدهید و در مهلکه نیفکنید که چون حصار به قهر و جنگ ستده شود نتوان دانست که حال هر یک چه شود و عاقبت کار به کجا رسد تا این دقایق معلوم گردانند و کار خود پیش از وقت بسازند تا در نمانند و هلاک نشوند تا مردم زنده است آنچه از دست او شود باز به دست آید و خدای تعالی عوض دهد تا غم قماش و کدخدائی نخورند که معتبر جان است و دیگر همه چیز تبع اند، تا استبداد نکنند و خلاص خود جوینند.^۱

یکی از مهمترین دلایل تسلیم دژ نشین‌ها کمبود منابع آب بوده است. بنابراین نرسیدن آب به قلاع چه به دلیل گردانیدن سرچشمه آب به دست دشمن و یا به دلیل نامهربانی طبیعت و نباریدن باران به اندازه‌ای اهمیت داشت که قلعه‌های غیر قابل تسخیر را به تسلیم مجبور می‌کرد. با این حال برخی از دژها برای مقاومت در برابر هجوم و محاصره دشمن اقدام‌ها و تدابیر مختلفی اتخاذ می‌کردند. این شیوه‌های مقاومت در عصر نزاریان با روشهای گوناگونی کاربرد داشت. گاهی بانیان قلعه‌ها با بهره‌گیری از امکانات طبیعی به تامین آب برای قلعه نشینان می‌پرداختند. ایجاد قلعه در دل یا فراز کوه‌ها و کنار سرچشمه‌های آب از اصلی‌ترین تدابیر برای تامین آب قلعه‌ها بوده است. با این حال آب‌ها و سرچشمه‌ها در قلعه‌ها و یا در کنار آنها مورد استفاده مستقیم قلعه‌نشینان قرار می‌گرفت و یا این که از شیوه‌های متعددی نظریه حفر نهر، آب را به درون قلعه هدایت می‌کردند. در عصر نزاریان توجه ویژه‌ای به حفظ و نگهداری آب شده بود. زیرا نزاریان به تجربه آموخته بودند که فقدان آب یکی از مهمترین عوامل تسلیم قلعه‌نشینان است، بنابراین حسن صباح با

تسخیر و یا احداث هر دژ به سرعت برای تامین منابع آب آن اقدام می‌کرد و به گفته حافظ ابرو «آب بروی روان می‌کرد و حوض‌ها روان می‌ساخت». ^۱ منوچهر ستوده درباره شیوه آبرسانی برخی از قلعه‌ها می‌نویسد که: در برخی از قلعه‌ها مکان سرپوشیده‌ای مانند پایاب‌های قنات ساخته‌اند و بدین وسیله دسترسی به آب رودخانه پیدا کرده‌اند. این نوع مکان‌های سرپوشیده در دژ لمسر دیده شده است. در پاره‌ای بناهای برج مانند ساخته‌اند و پله‌هایی مارپیچ نظیر پله‌های مناره در آنها تعییه کرده و بدین وسیله خود را به چشمه یا رودخانه ای رسانده‌اند. ^۲

استفاده از آب باران برای رفع نیاز اهالی قلعه رایج بود. به ویژه در نواحی شمال ایران، آب باران به تنها‌ی آب مورد نیاز قلعه نشینان را تامین می‌کرد. به نظر می‌رسد که با توجه به شرایط آب و هوایی تکابن، قلعه‌های این پهنه، منابع آب خود را از طریق آب باران، چشمه‌ها و حفر چاه‌ها تامین می‌کرده‌اند و از این نظر در هنگام هجوم و یا ادامه محاصره دشمن مشکل کمبود آب نداشته‌اند.

دژها در عصر فدائیان اسماعیلی

دژها در همه دوره‌های تاریخی ایران وجود داشتند، اما به دلیل استفاده گسترده اسماعیلیان نزاری «دژ» به عنوان مهمترین ابزار سیاسی و نظامی آنها تبدیل شد. بنابراین بی مناسبت نیست که وضعیت دژها در عصر فدائیان و کارکرد آنها بررسی شود.

۱. حافظ ابرو، مجمع التواریخ والسلطانیه، ص ۱۹۵.

۲. ستوده، قلاع، ص ۱۶.

اسماعیلیان نزاری پس از این که در سال ۴۸۳ هـ ق توانستند بر دزموت دست یابند. آنها سیاست خود را مبنی بر گسترش افکار خود از طریق تصرف قلعه‌ها آغاز نمودند. در زمان حسن صباح و جانشینان او نزاریان موفق شدند بر صد و پنج دز دست یابند که سی و پنج دز ایشان در صفحات طالقان و الموت و روبار و طارمین بود و هفتاد دز در بخش‌های قومس و قهستان قرار داشتند. از نظر جغرافیایی این دزها بر سر راه بازرگانی قرار داشت که ایران را از مواراء التهر به مدیترانه متصل می‌نمود. بیشتر این دزها پیش از اسماعیلیان آباد بود و از آنها استفاده می‌شد. پاره‌ای از آنها خراب بود و به دست آنها مرمت شد و برخی نیز توسط نزاریان ساخته شد.^۱ خواجه عظاملک جوینی در این باره می‌نویسد:

«حسن】 از قلاع آنچه میسر می‌شد به دست می‌آورد و هر کجا سنگی می‌یافت که بنا را می‌شایست بر آنجا قلعه [کند] بنیاد می‌نهاد و در عهد کیا محمد بن بزرگ امید بسیار کارها بکردند و دزها برآوردنده».^۲

سلطان سنجر که با اسماعیلیان از در مصالحه درآمد نخستین شرط مصالحه را بنیاد نکردن دزها قرار داد. عظاملک جوینی در تاریخ جهانگشا درباره این پیمان نامه می‌نویسد:

«نخست آنکه از نو قلعه‌ای بنیاد نکنند و دیگر سلاح و سلب جنگ نخرند و ندارند و سوم مردم را بر عقیده خود دعوت نکنند».^۳

دز مارکوه، نیز از جمله قلعه‌هایی است که در زمان کیا بزرگ امید توسط فدائیان تصرف شد، تسلط بر این دز برای اسماعیلیان جنبه حیاتی

۱. ستوده، قلاع اسماعیلیه، صص ۴-۵.

۲. جهانگشا، ج ۳، ص ۱۹۹.

۳. جامع التواریخ، صص ۴۱ و ۴۰.

داشت، زیرا اسماعیلیان با تسلط بر این دژ بر سراسر خاک دیلمان و طبرستان می‌توانستند نفوذ و سلطه یابند. برخی از دژها جنبه نظامی داشت و برخی دیگر مانند الموت علاوه بر جنبه نظامی، کانون علمی و مرکز مباحثات دینی و جای مطالعه و بررسی بوده است.

شهرنشینان قرن ششم و هفتم هجری نیز که هم زمان با اسماعیلیان بودند باروها و برج‌های شهر را حفاظ و جان پناه خود قرار داده بودند و در پس این حصارها به حفاظت دارائی خوش و جان زن و فرزند خود می‌کوشیدند. دیه‌ها هم بخش می‌شدند و هر چند پاره دیه را نگهبان و پادگان قلعه‌ای محافظت می‌کرد و در موقع اضطراری ده نشینان به این دژها پناه می‌بردند. صاحبان ده و مالکین نیز به نوبه خود برای محافظت جان و مال خوش به ساختن دژها می‌پرداختند. سرکشان و شورشیان و آزاد مردان نیز سعی می‌کردند دژهایی به دست آوردنده و به هدف‌های سیاسی و دینی و اجتماعی خود بر سند و نقشه‌های خوش را بر مردم تحمیل کنند. حسن صباح و جانشینانش را جزء این گروه باید دانست.^۱

شیوه کار اسماعیلیه به این گونه بود که آنها برای نفوذ در یک منطقه ابتدا توسط فدائیان در یک قلعه رخنه می‌نمودند و پس از تصرف، آن دژ را به عنوان پایگاه فدائیان اسماعیلی درمی‌آوردن، سپس از این دژ به سایر مناطق رخنه می‌کردند و قلعه‌های اطراف را نیز تصرف می‌نمودند. از نظر عقیدتی آنها مخالف صریح دشمنان عقیدتی و نظامی خود بودند. از نظر فکری مهمترین کانون رشد علوم را درون دژها پدید آوردنده که خواجه نصیر طوسی بارزترین شخصیت فکری قرن هفتم هجری است.^۲

۱. ستوده، قلاع اسماعیلیه، صص ۹۶۰-۹۶۱

۲. همان، ص ۱۰

حاکمان دژها

اداره دژها و نحوه انتخاب حاکمان قلاع در هر منطقه‌ای متاثر از ایران شرایط اجتماعی و سیاسی آن سامان بود. با این حال کارکرد قلعه‌ها در ایالات مختلف ایران متفاوت بود. به طور کلی دژها در ایران کارکرد خاصی داشتند. یعنی قلعه‌ها به عنوان آخرین مکانی بودند که برخی از حاکمان شکست خورده و یا رهبران جنبش‌ها به آن پناه می‌بردند. درباره چگونگی اداره دژها در پهنه تنکابن و سخت سر آگاهی‌ای در دست نیست، با این حال با توجه به اوضاع عمومی حاکم بر قلعه‌ها، نحوه اداره آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. درباره شیوه اداره قلعه‌ها و صاحب منصبان و اداره کنندگان آن در مناطق مختلف ایران آگاهی پراکنده‌ای در مأخذ دیده می‌شود. این آشنایی و پراکندگی ناشی از این مساله بود که قلعه‌ها را به شیوه یکنواخت و منسجم و از نظر اداری با سلسله مراتبی خاص اداره می‌کردند و این موضوع از تفاوت جایگاه و کارکردهای قلعه‌ها ناشی می‌شد.

به نظر می‌رسد قلعه‌های کوهستانی اغلب دارالاماره و محل اقامت حکمران و حرم وی محسوب می‌شد و برخی از قلعه‌ها صرفاً محل نگهداری خزانی دولتی یا زندان بود که در آن مکانها تنها تعدادی نگهبان گماشته می‌شد. تفاوت کارکرد قلعه‌ها بی‌تردید در ساختار و شیوه اداره آن‌ها تاثیر می‌گذاشت. این تمایز در مورد قلعه‌هایی که محل استقرار مخالفان نظام وقت بود، بیشتر مشهود بود، زیرا همچون شهری بود که جمعیت انبوی از زنان و مردان و کودکان با حرفه‌ها و پیشه‌های گوناگون در آن می‌زیستند و صرفاً محل اقامت نظامیان به حساب نمی‌آمد. با این ملاحظات نمی‌توان به هیچ

وجه از نظام اداره، سیاسی منسجم و یکسانی در دژها سخن گفت.^۱ به علت حساسیت‌های امنیتی قلعه‌ها در بیشتر موقع حکام آنها به دستور یا با نظرارت سلطان وقت انتخاب می‌شدند. باآن که حاکمان قلعه‌های مناطق مرکزی ایران توسط حکومت‌های وقت گماشته می‌شدند،اما نحوه تعیین حاکمان پنهان تنکابن متفاوت به نظر می‌رسد، زیرا قلعه‌های این منطقه صرفاً به عنوان پایگاهی سیاسی-نظمی ای بود که در اختیار حاکمان قرار داشت.این دژها وظیفه محافظت از قلمرو یک ناحیه در برابر دشمنان را بر عهده داشت.

با این وجود در تاریخ میانه ایران از مهمترین عنوان‌هایی که به صاحب منصبان قلعه‌ها اعطا می‌شد، می‌توان به (کوتوال) اشاره کردکه به معنای (دز دار) یا (دژ دار) بود گفته می‌شد که اصل واژه «کوتوال» ماخوذ از زبان سنسکریت هندی است. در عصر ساسانی عنوان «ارگذ» یا «هرگذ» را برای فرماندهان قلعه‌ها به کار می‌بردند.^۲ دقت فوق العاده در انتصاب افراد معتمد و امین به دژداری یا کوتوالی به کارکردهای سرنوشت ساز قلاع و نقش آن در تغییر و تحولات سیاسی مربوط بوده است.

فرجام قلعه‌نشینان

درباره فرجام دژهای فراوانی که در تنکابن وجود داشته‌اند، آگاهی‌ای در دست نیست، حتی درباره نقش و جایگاه تاریخی آنها گزارش‌های اندکی باقی مانده است. با این وجود با توجه به گزارش‌های مورخان درباره سرنوشت اهالی قلعه بعد از پیروزی محاصره کنندگان و یا تسليم قلعه‌ها قابل تأمل

-
۱. الهیار خلعتبری و بشری دلریش، کارکرد دژ‌ها در تاریخ میانه ایران، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲ ص. ۹۹.
 ۲. شمس شریک امین، همان ص. ۲۰۴.

است. برخورد با قلعه‌نشینان پس از تسخیر و تصرف دژها متفاوت و گاه با شدت عمل بسیار همراه بود. تاجایی که هراس از همین برخورد و معامله بود که قلعه نشینان را در آخرین فرصت به خودکشی‌های دسته جمعی و ادار می‌ساخت. سلجوقیان پس از تسخیر قلعه‌ها مخالفان سیاسی و عقیدتی خود را که معمولاً اسماعیلیان نزاری بودند، قلعه‌هایشان را ویران و اهالی آن را به قتل می‌رساندند.^۱ مغولان در برخورد خود با قلعه‌ها خشونتهای بیشتری را به کار می‌برند، زیرا آنها برای از بین بردن انگیزه مقاومت، دست به کشتارهای جمعی قلعه نشینان و تخریب دژها می‌زنند. پس از هجوم مغولان غالب دژهای مناطق جنوبی البرز ویران شدند و هرگز به دوران عظمت و گذشته پر افتخار خویش بازنگشتند. این اقدامهای فاتحان دلایل متعددی داشت، گاهی به دلیل این که قلعه‌های فتح شده بار دیگر کانون مقاومت علیه فاتحان نشود و خواه به دلیل تسکین خشم ناشی از رنج‌ها و دشواریهای فتح دژها، در پاره‌ای از موارد فاتحان به تخریب کامل دژها می‌پرداختند. به عنوان نمونه اعراب در یورش خود به ولایت فارس با هفتاد و سه دژ مواجه شدند که برخی از آنها را نابود کردند تا به این وسیله آرامش را به ولایت فارس برگردانند.^۲ به گزارش مرعشی برخی از سپاهیان مغول که مامور تصرف دیلم بودند، پس از ناتوانی در فتح دیلم و قلعه‌های این سامان با دشواری و زحمت بسیار خاک آن نواحی را زیر و زیر کردند تا به این وسیله سایه ترس و وحشت را در دیلم گسترش دهند.^۳ در باره فرجام قلعه‌نشینان پنهان تنکابن

۱. راوندی، راحه الصدور، ص ۲۸۹.

۲. اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲، ۳۸۷.

۳. مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۶۳ و ۶۴.

مطلوب اندکی وجود دارد، تنها گزارش که از این موضوع باقی مانده است مربوط به محاصره دژ گرسمه سر توسط سید علی کیا بود. این دژ آخرین پناهگاه فرزند سید رکابزن کیای تنکابنی بود. به گزارش مرعشی این دژ توسط سید علی کیا تصرف شد، اما مولف گفتاری درباره نحوه برخورد کیائیان با قلعه نشینان گرسمه سر ارائه نمی‌دهد.^۱

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل دوم : مارکوه

موقعیت جغرافیایی مارکوه

در پنج کیلومتری شرق رامسر و در غرب شهرستان تنکابن ، کوهی منفرد و سرسبز وجود دارد که به «مارکوه» و «مالکوه» معروف است و مردم منطقه به گویش رامسری، آن را «مورکوو Murku » می خوانند.

این کوه را می توان از داخل شهر رامسر و حتی به فاصله چند کیلومتری، از شرق و غرب این شهر، به خوبی مشاهده کرد . مارکوه در پنج کیلومتری جنوب جاده رامسر - تنکابن و در شرق شهر «کالم» همچون شیری خفته در دل دشت به نظر می رسد که پشت بر کوه البرز و رو به سوی دریای مازندران دارد.

مارکوه، از شمال با روستاهای نیاسته، پوده و میانهاله، از شرق با روستای چهل شهید و رودخانه نسارود، از غرب با روستای کوزه‌گر محله کالم و از جنوب با روستاهای تجن و تلارسر همسایه است. پیکره اصلی کوه از سنگهای آهکی است. پوشش گیاهی آن را درختچه‌های شمشاد و درختان جنگلی تشکیل می‌دهد. متأسفانه در سالهای اخیر، بخشهایی از این کوه توسط اهالی و کشاورزان محلی ^{تبلیغ} به باغات مرکبات و چای شده است.

گرجستان (گرجیان)

در متون کهن، بارها در مورد گرجستان که بخشی از پهنه تنکابن بوده، مطالبی گفته شده است، اما به درستی مشخص نیست که گرجیان در کدام بخش از این پهنه قرار داشته است.

دکتر منوچهر ستوده در کتاب از آستارا تا استارباد می‌نویسد: «به ظاهر گلیجان امروز با ناحیه گرجیان قدیم کمایش قابل تطبیق است».^۱

واعظی تنکابنی معتقد است:

«گرجیان به مکان خاصی اطلاق نمی‌شد، بلکه به قسمتی از بخش جلگه‌ای اشکور گفته می‌شد که به احتمال قوی، گلیجان مرکز حکومت آن بوده است».^۲

۱. از آستارا تا استارباد، ج ۳، ص ۴۸.

۲. ابوالحسن واعظی تنکابنی، «دز مارکوه در عهد اسماعیلیان و مغولان». تنکا، س ۲، ش ۱۳۷۲، ص ۴۶.

با بررسی برخی از متون تاریخی، مشخص می‌شود که حدهای این پژوهشگران چندان درست به نظر نمی‌رسد، زیرا منابع جغرافیایی و تاریخی، گزارشی مغایر نظر آنها ارائه می‌دهند.

به عنوان نمونه، ابن اسفندیار کاتب در تاریخ طبرستان از قلعه‌های مجهزی که محل ذخیره غذایی و استقرار مردان جنگی حسام الدوله اردشیر بن الحسن بود، نام می‌برد و ضمن بردن نام این قلعه‌ها از «گرجیان» و «ازبلو» و «تنکا» به طور جداگانه یاد می‌کند.^۱

حمدالله مستوفی در نزهه القلوب از «گرجیان» به عنوان یک ولایت یاد می‌کند و می‌نویسد:

«گرجیان از اقلیم چهارم است و در قدیم شهری بزرگ بوده و اکنون وسط است به آب و هوا مانند ولایات دیگر».^۲

مولف تاریخ الجاتیو، موقعیت جغرافیائی و مکانی گرجستان را مشرق مارکوه می‌داند و می‌نویسد:

«ابتدا اول ملک زمین گیلان که «دوازده هزار است» بعد از آن گوچیان پس کلاچه کوه که اکنون پسر حیدر کیا متصرف است بِر شرقی سفید رود که مدعی ایشان است و به جای امام ناصر که حسن اطروش علوی بود».^۳

رایینو در سفرنامه مازندران و استرآباد، از گلستان و گرجیان یاد می‌کند که در سال ۸۲۰ ه. ق. سید رضی والی «بیه پیش» آن نواحی را گرفت و به سید امیر کیا بن هادی بن علی کیا ملاطی داد.^۴

۱. تاریخ طبرستان، ص ۱۲۳.

۲. حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری، ۱۳۶۲، ص ۲۰۴.

۳. ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی، تاریخ الجاتیو، به اهتمام مهین همبی، تهران: ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، ص ۱۹۷.

یوسفی نیا، نیز معتقد است که گرجیان منطقه‌ای میان سخت سر و گلیجان در بخش جلگه‌ای و کوهستانی واقع بوده است.^۱ با توجه به گزارش‌های ارائه شده، دیدگاه یوسفی نیا پذیرفتنی است. بنابراین به نظر می‌رسد که:

۱. گرجیان و گلیجان هر دو به یک محل اطلاق نمی‌شد، بلکه این نامها را به دو ولایت جداگانه می‌گفتند و از نظر تاریخی گلیجان (با در نظر گرفتن موقعیت جغرافیایی و تقسیمات کشوری) تغییر نام جغرافیایی نداشته است و منظور مورخان و جغرافی نگاران از گرجیان غیر از گلیجان بوده است.
۲. با توجه به گزارش‌های موجود، گرجستان منطقه‌ای نیمه کوهستانی و نیمه دشت بوده است. از آن جانی که گرجیان شرق مارکوه قرار داشته و مارکوه نیز جزوی از آن بوده است، در منابع تاریخی در توصیف جنگ‌های مربوط به «اسماعیلیان نزاری» صحبت از مارکوه و گرجستان شده است. با توجه به نزدیکی گرجیان به مارکوه، در نتیجه این ناحیه نمی‌توانست در منطقه‌ای کاملاً کوهستانی قرار داشته باشد.
۳. با توجه به آنچه آورده شد، می‌توان به این نتیجه رسید که گرجستان در شرق رامسر کشوری و مارکوه سخت سر قدمی - در غرب گلیجان قرار داشته و تا (جنده روبار) را شامل می‌شد.

مارکوه در گذر زمان

با توجه به تحقیقات دکتر منوچهر ستوده در منطقه تنکابن، در روزگاران گذشته بیش از صدها قلعه و دژ موجود بوده است، اما امروز از این دژها یا

۱. سفرنامه رایینو، ص ۱۹۷

۲. علی اصغر یوسفی نیا، تاریخ تنکابن، تهران: قطره، ۱۳۷۲، ص ۲۰۵

فقط نامی مانده و یا حداقل تبدیل به تپه هایی شده اند که درخت و درختچه هایی بر روی آن ها روییده و جزء بخش جنگلی منطقه شده اند. بیشتر تاریخ نگاران در توصیف از پهنه تنکابن، نام دو قلعه را ناگزیر ذکر کرده اند، یکی «تنکا toneka» که در حال حاضر فقط نامی از آن باقی مانده و محل آن مماو از درخت و خارزار است، و قلعه دیگری که در بالای مارکوه قرار همچون شیری خفته در دل دشت قرار دارد و روزگاری مأمن بخشنداران و فداییان اسماعیلیان نزاری بوده است.

آگاهی تاریخی درباره مارکوه پیش از دوره مغول بسیار محدود است. با وجود پی گیریهای مداوم و خسته کننده، موفق به یافتن مطالب زیادی درباره سرگذشت دژ پیش از حمله مغول و تسلط اسماعیلیان بر آن نشده است. بیشتر گزارش های تاریخی درباره این قلعه بر اساس روایتی است که جمال الدین ابوالقاسم عبدالله علی بن محمد کاشانی در زیله التواریخ آورده است و همچنین یادداشت های سیاحان فرنگی که در سفرنامه هایشان از این قلعه گزارشی داده اند. افزون بر این، اعتمادالسلطنه تنها جغرافی نگار ایرانی است که در کتاب مرآة البلدان به شرح مبسطی درباره «مارکوه» پرداخته است.

مارکوه در طول تاریخ به نامهای گوناگونی خوانده شده آن نیز به علت دست به دست شدن این دژ توسط حکام و سلاطین زمان بوده است.

در زیله التواریخ درباره مارکوه آمده است:

«در دوران مؤلف، این دژ را «سعادت کوه» می خوانده اند، اما پیش از آن، آن را «قلاقچکوه» می گفتند و بعد نام «مارکوه» گرفت و پس از تسلط اسماعیلیان نزاری آن را «مبارک کوه» نام نهادند». ^۱

۱. جمال الدین عبدالله کاشانی، زیله التواریخ، پخش مریوط به فاطمیان و نزاریان، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۱۷۳.

ابن اسفندیار آن را «ازبلو» می‌نامد.^۱

خواجه رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ از آن به نام «سفالین کوه» نام می‌برد.^۲ و در تاریخ الجایتو از آن به اسم «کلاچه کوه» یاد شده است که به احتمال زیاد باید همان «مارکوه» باشد.^۳

برخی از پژوهشگران معتقدند که «مبارک کوه» که نام دیگر آن «گرجیان» بوده، پس از استیلای اسماعیلیان به نام جلدید «مبارک کوه» خوانده شد. ظاهرآ این ادعا نادرست است، زیرا ابن اسفندیار کاتب ازیان ۲۲ قلعه‌ای که ساز و برگ حسام الدوله اردشیر بن الحسن در آنجا نگهداری می‌شد، از ذرا «گرجیان» و «ازبلو» و حتی «تنکا» جداگانه یاد می‌کند.^۴

دکتر ستوده با تردید می‌نویسد:

«شاید نام این قلعه در قدیم ازبلو بوده است».^۵

ملگونف سیاح روسی، در سفرنامه خویش درباره «مارکوه» چنین می‌نویسد:

«در عهد قدیم در مارکوه قلعه‌ای بنا نهاده بودند و به همین دلیل به آن «قلعه کوه» هم می‌گویند».^۶

۱. تاریخ طبرستان، ص ۱۲۵.

۲. رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ «قسمت اسماعیلیان» به اهتمام محمد تقی داشن پژوه و محمد مدرسی زنجانی، تهران: ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶، ص ۱۴۸.

۳. تاریخ الجایتو، ص ۶۱.

۴. تاریخ طبرستان، ص ۱۲۵.

۵. از آستانه تا استریاد، ج ۳، ص ۳۸.
۶. سفرنامه ملگونف، ص ۱۳۴.

رایینو در سفرنامه خود اشاره ای به «مارکوه» دارد. از میان جغرافیا نگاران معاصر، اعتمادالسلطنه در مرآه‌البلدان از «مارکوه» شرحی در خور توجه ارائه می‌دهد.^۱

همان طور که پیش از این اشاره شد، به علت در دست نداشتن منابع، امروزه آگاهی‌های تاریخی از «مارکوه» و تحولاتی که در ادوار تاریخی بر آن حادث شده، اندک است. نخستین اطلاعات تاریخی در مورد دژ «مارکوه» که در منابع به تصویر کشیده شده، مربوط به تصرف قلعه در سال ۵۳۳ هـ ق. توسط اسماعیلیان نزاری که هم زمان با دوران رهبری «بزرگ‌امید» در الموت و عصر سلجوقیان بزرگ است.

ابوالقاسم کاشانی نحوه تصرف این قلعه را چنین گزارش می‌کند:

«روز بیستم رمضان امیر سالارجوی وند به الموت آمد و به دعوت در آمد «کیابزرگ امیر» فرمود تا بر «سعادتکوه» که پیش از آن «قلاقچکوه» گفتدی، بر سرش قلعه عالی بنا کردند و برگ و ذخایر «سعادت کوه» از «نتاجان» مهیا کرد. و از فلامرد تا به [عراق] عجم همه مردم مطیع شدند و از آن تاریخ که کیا داعی را به الموت آوردہ بودند و با او حق دعوت تقریر می‌کردند ... در ثلث و ثلثین و خمسمانه [۵۳۳] رفیقان قلعه الموت عزیمت دیلمان کردند و «سعادت کوه» بگرفتند، و «تهیجان» بسوزانیدند، دژ را عمارت کردند و کیا و فیروز را به حکومت «سعادت کوه» نصب کردند و به هریک چند گاه لشکر به گرجستان می‌تاختند و برزم و محاصره مقصور بودند، چنانکه ساکنان را امکان دخول و خروج نماند، از برای آنکه یک طرف رفیقان تاختن می‌کردند و از جهت دیگر مردم «سعادت کوه» و از طرف دیگر مردم کوه گرجیان و

نهیجی به یاری و مساعدت گرجی نمی‌توانستند آمد. کار بر گرجیان سخت شد. لهراسف بن ملکشاه گرجی از برادرش گرشاسف به سبب وحشتی برگشت و به گرجستان آمد و به نزاریان پیوست، و کاربر گرشاسف به جایی رسید که یک دم فارغ نبود، پس کس به داعی پادشاه دشت دیلمان فرستاد و با سپهبد علی بن شهریار طبرستان نمود که اینجا نمی‌توانم بودن، می‌خواهم که آنجا بیایم و دیده به دیدار شما روشن کنم، و با ایشان معاهده و موافعه کرد. و امیرلشکر گیر عم گرشاسف با گروهی پیش رفیقان آمد.

گرشاسف، از رفیقان امان طلبید تا با عیال و چهار پایان به طبرستان رود. داعی نیز بدین التماس رسول فرستاد، رفیقان به او راه دادند تا گرشاسف با اصحاب خود به جانب طبرستان رفت و رفیقان «مارکوه» را عمارت کردند و «مارک کوه» نهام نهادند، و آن نیز به کیا محمد بن علی خسرو فیروز دادند. رفیقان چون کار گرجیان ساختند به الموت آمدند.^۱

و از این زمان به بعد اسماعیلیان به آبادانی آن دژ مشغول گشتد، سال بعد تا حد بیشتری به گیلان تاخت و تاز برداشت و در آنجا برای خود پایگاه هایی به دست آوردند.

نامهایی که اسماعیلیان، برای این «پایگاهها» انتخاب کرده بودند، نشان دهنده شور و حرارت آنان است و همچنین امیدواری بزرگی که به این پیروزیهای محلی بسته بودند.

سرانجام اسماعیلیان با تصرف این دژ، توانایی و نیرومندی مضاعف یافته‌ند، زیرا بیشتر آنان با تصرف قلعه الموت بر جاده ابریشم و نقاط مرکزی ایران تسلط یافته بودند و با این فتح بر بخشی از شمال ایران نیز مسلط شدند.

در واقع دژ «مارکوه» که گلوگاه طبرستان و دیلمان و گیلان بود و در منطقه تنکابن وجود داشت، به تصرف فدائیان درآمد.

ویژگی‌های طبیعی قلعه مارکوه و آثار باقی مانده آن

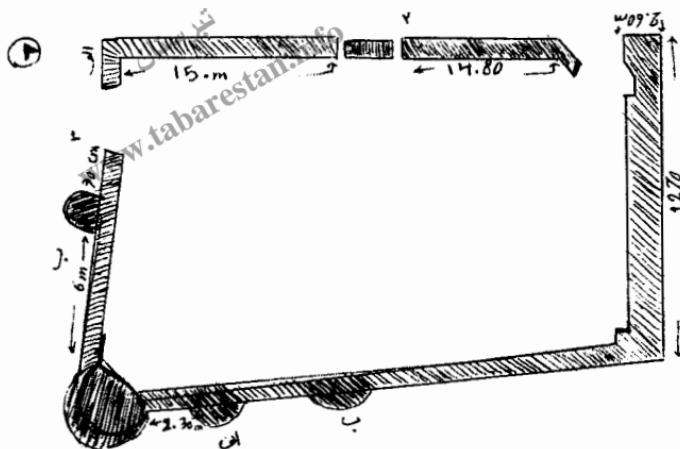
از میان قلعه‌های بازمانده در منطقه تنکابن و رامسر، تنها دژی که تبدیل به تپه‌ای از خاک نشده و هنوز برای پژوهش‌های باستان‌شناسی مکانی مناسب است، قلعه «مارکوه» است. این دوام و بقای تاریخی تیز به این مناسب است که دژ بر روی قله کوه واقع شده و دسترسی به آن آسان نبوده است.
اعتمادالسلطنه، در مرآه البلدان می‌نویسد:

«در مارکوه دخمه‌های متعددی دارد، شب پرۀ زیادی در این دخمه هاست که خود را به آدم و چراغ می‌زنند و مانع دخول به دخمه‌ها می‌شوند. بالای این کوه جایی است مشهور به «نقاره خانه» هرگاه سنگی برآن موضع بزند، صدایی مانند صدای طبل حادث می‌شود و تا نیم فرسخ راه آن می‌رود». ^۱

دکتر ستوده، در تحقیق خود تصویر دقیقی از قلعه ارائه داده و می‌نویسد: «فضای قلعه به قدری است که حدود یکصد تن سرباز می‌توانند در آن سکنی کنند. آثار و قطعات گنجهای سفالین در قلعه دیده شد، ظاهراً آب مصرفی قلعه را از چشممه‌های دور دست می‌آورده‌اند. در وسط قلعه چاهی کنده شده که امتداد آن به محلی معروف به قلعه باغ می‌رسد. مصالح بنای این قلعه سنگ و گچ غربالی است و برج‌ها و باروهای آن برجای است، طول ضلع شرقی ۱۷/۷۵ متر و قطر آن ۲/۳۰ و ارتفاع آن ۶/۳۰ متر است. طول

ضلع غربی ۹ متر تمام است. ضلع شمالی با سنگی که در امتداد آن بوده به دو قسمت تقسیم می‌شود. قسمت غربی آن $14/80$ متر و قسمت شرقی آن که از سنگ جدا می‌شود، 15 متر تمام است. با روییدن درختچه‌های فراوان در میان محوطه قلعه طرح اتاقهای مسکونی آن را نتوانستیم معلوم کنیم.^۱

پلان قلعه مارکوه^۲ (بدون مقیاس)



معماری قلعه مارکوه

۱. در ضلع جنوبی قلعه دیواری است شرقی- غربی به طول $17/70$ متر که ضخامت انتهای شرقی آن $2/60$ متر است. از ضخامت این دیوار به تدریج کاسته می‌شود تا در فاصله 2 متری انتهای خود به $1/20$ متر می‌رسد. ارتفاع این دیوار عظیم از بیرون $6/30$ متر و از داخل قلعه در حال حاضر $3/50$ متر است. در حدود میانه این دیوار از سمت داخل قلعه فرورفتگی

۱. از آستانه استانی استاریاد، ج ۳، ص ۳۷.

۲. سامان سورتبجی، قلاع باستانی مازندران، تهران، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۸۲

طاق نما مانندی به عمق ۳۰ سانتی متر دیده می‌شود که به سبب فقدان پوشش گچی و نامنظم بودن مصالح و آسیب دیدگی، نوع قوس آن مشخص نشد. فاصله بین دو پایه طاق ۲/۵۰ متر و ارتفاع آن از کف فعلی قلعه تا اوج قوس ۲/۵ متر است. مقدار کمی پوشش ملات گچ در قسمت هایی از این طاق نما بر جای مانده است.

۲. در سمت شرق دیواری شمالی جنوبی به طول ۳۴ متر وجود دارد که تخته سنگی به طول ۳ متر در حدود میانه این دیوار، از پی در آمده و به جای دیوار به کار رفته است. به این ترتیب این دیوار عملاً به دو قسمت تقسیم شده است؛ سمت جنوبی ۱۴/۸۰ متر و سمت شمالی ۱۵ متر ضخامت این دو ساختار هم ثابت نیست و بین ۱/۴۰ متر تا ۴۰ سانتی متر متغیر است. ارتفاع این دیوار از بیرون و داخل بین ۲ متر تا ۳ متر تغییر می‌یابد.

دیوار ۱۴/۸۰ متری به دیوار جنوب خود متصل نیست و بین دو دیوار ۱/۵۰ متر فاصله وجود دارد. می‌یابد. این فاصله می‌توانست راه ورود یا یکی از راه‌های ورود به قلعه باشد.

۳. در جهت شمالی آثار دو دیوار شرقی - غربی مشاهده می‌شود: الف) دیواری ۲ متری که ابتدای آن با زوایه‌ای قائم به دیوار جهت شرقی متصل می‌شود. این دیوار به قطر یک متر و عمق یک متر دیده می‌شود که معلوم نیست ناشی از حفاری غیرمجاز بوده یا کاربرد دیگری هنگام آبادانی قلعه داشته است.

ب) به فاصله ۳ متر از دیوار (الف) دیوار دیگری آغاز می گردد که امتداد فرضی آن به سوی مشرق زاویه ای منفرجه ایجاد می کرد. این دیوار شرقی - غربی ۹ متر طول، $1/20$ متر ضخامت و $2/30$ متر ارتفاع دارد. این دیوار در فاصله ۶ متری از انتهای شرقی خود به برجی توپر متصل می شود که ضلع شرقی آن با دیوار، زاویه قائم تکمیل می دهد و بقیه آن به صورت ^{کبسن} به دیوار (ب) می پیوندد.

طول این پیش آمدگی شمالی - جنوبی 90 سانتی متر و طول کمانی آن $1/60$ و ارتفاع برج $2/30$ متر است، که از آن برای تقویت دیوارهای طرفین خود استفاده می شد.

همچنین در انتهای این دیوار قبل از رسیدن به دیوار شمالی - جنوبی که از آن سخن خواهیم گفت، با زاویه حاده به برج دیگری ختم می شود که $3/50$ متر قطر و در حال حاضر $2/50$ متر ارتفاع دارد.

۴. دیواری شمالی - جنوبی که در میان انبوه درختان و در ختجه های غیرقابل عبور مخصوص شده است. از آنجا که امکان دسترسی به دو سوی دیوار وجود نداشت، طول دقیق این دیوار تعیین نشد.

در نهایت بقایای $2/30$ متری برج موضوع دیوار شماره (۳) قرار دارد. این برج به شکل استوانه توپر با قطر نامشخص و ارتفاع ۴ متر است. برجی که در فاصله $1/80$ متری برج قبلی قرار دارد و به ارتفاع ۴ متر و قطر نامشخص است. در سطح قلعه تأسیسات دیگری مشاهده نمی شود.

فصل سوم: سخت سر

قلعه‌های از بین رفته تنکابن

پیش از این به تفصیل توضیح داده شد که در پنهان تنکابن به دلیل شرایط جغرافیایی دژهای متعددی وجود داشته است. این دژها به صورت های گوناگون مورد استفاده حاکمان تنکابن واقع می‌شدند و برخی از این دژها صرفاً پاسگاه دیدهبانی و یا پناهگاه خانوادگی آنها بوده است.

از این مجموعه گسترده دژها همگی از بین رفته‌اند، زیرا جلگه نشینان برای گسترش باغ‌های مرکبات چای و کیوی به از بین بردن تپه‌ها و باقی مانده این آثار پرداخته‌اند. در این میان تنها قلعه‌های جنگلی است که نسبت به قلعه‌های واقع در بخش جلگه‌ای نشانه‌هایی اندک از آن‌ها باقی مانده است.

دکتر منوچهر ستوده در جلد سوم از آستارا تا استاریاد، فهرست کلی این دژها را آورده است، اما امروزه اثر اندکی از اشاره‌های که ایشان در بیش از چهل سال پیش به این دژها داشته‌اند، وجود دارد. محقق نیز با تلاشی که در این زمینه نموده، نتوانسته محل واقعی برخی از دژ‌ها را بیابد و از اشاره‌هایی که دکتر مسعود گلزاری در ترجمه ملگونف و تصحیح سفرنامه میرزا ابراهیم درباره دژها نموده نیز امروزه اثرباری نمانده‌اند.

بنابراین پژوهشگر در برخی از موارد چاره‌ای جز تکرار تحقیقات محققان نداشته است، اما با این وجود در برخی موارد سعی شده‌اند یافته‌های جدید خود را نیز به آن اضافه کند.

در این بخش براساس تقسیم بندي پیشین، دژها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سخت سر (رامسر)

رامسر در گذشته، یعنی پیش از حاکمیت پهلوی در متون تاریخی به نام‌های «سخت سر» و بخشی از آن به «گرمه رود» - تختگاه مویدیان - معروف بوده است. امروز محدوده شهرستان رامسر وسیع‌تر از سخت سر باستانی است. موقعیت جغرافیائی آن سبب شده است تا سه بخش ساحلی، جنگلی و کوهستانی در کنار هم واقع شوند. چنین موقعیت و شرایط زیست محیطی موجب گشت تا این ناحیه یکی از کانون‌های قدیمی سکونت تبدیل شود. امروزه شهرستان رامسر از شمال به دریای مازندران، از شرق به شهرستان تنکابن، از غرب به چابکسر و از جنوب به اشکور محدود است. همانطور که آورده شد، پیش از حکومت پهلوی رامسر محدود به سخت سر، چند پارچه آبادی و جواهرده بوده است. دکتر ستوده با توجه به تحقیقات

خود می‌نویسد: «سخت سر که مرکز آن آخوند محله و منطقه بیلاقی آن جنده روبار (جنـت روـبار) است...»^۱

در قرن سوم هجری قمری «گرمه رود» توسط علویان مؤیدی به عنوان مرکز حکمرانی برگزیده شد. بنابراین سادات در پناه حکومت آنها به این منطقه روی آوردند، در نتیجه بر وسعت و جمعیت سخت سر و نواحی اطراف آن افزوده شد. پس از این که سید رکاپن کیا در سال ۷۶۹ هـ. ق توسط کیاثیان کشته شد، از اهمیت و اقتدار سخت سر (گرمه رود) کاسته شد.^۲

شرایط اقلیمی و جغرافیایی سخت سر سبب شده تا در اطراف این ناحیه به فاصله بسیار کم قلعه‌هایی برای محافظت منطقه و همچنین پناهگاه طبقه حکومتگر ایجاد شود.

دژ قلعه بند

این قلعه در جنوب غربی سخت سر (رامسر)-در چند صد متری هتل رامسر و شرق روستای لیماکش- واقع شده است. از تاریخ بنای قلعه و نقش تاریخی آن اطلاعی در دست نیست، دکر ستوده درباره این دژ می‌نویسد: «قلعه‌ای قدیمی با دیوارهای سنگی و آجری و غرفه‌ها و پله‌ها که بیشتر آنها را خاک و سبزه و درخت پوشانده است. آب قلعه از چشمه «دورواست» می‌آمده و هنوز گنگ‌های سفالین آن بر جای مانده است. در محل معروف بود بر اثر جنگی که قلعه نشینان با مهاجمان داشته اند مخالفان

۱. از آستانه‌تا استاریاد، ج ۳، ص ۲۱.

۲. مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۲۳۵.

آب قلعه را در محلی به نام «جولابن» بستند و مهار کردند و در نتیجه نرسیدن آب به قلعه، ساکنان مجبور شدند قلعه را تخلیه کنند^۱

با توجه به این که نگارنده حدود چهل سال پس از دکتر ستوده، مکان این دژ را که بر بالای تپه قلعه بند واقع شده است، را بازدید نموده است، اما آثار و بقایای زیادی در این محوطه تاریخی-باستانی مشاهده نکرده است. با این حال قلعه در موقعیت مهمی قرار داشته است، زیرا راه سراسری گیلان به مازندران از کنار آن عبور می‌کرد و قلعه بانان می‌توانستد به راحتی بر این مسیر حیاتی نظارت کامل داشته باشد.

دژ ایلمیلی

این دژ که امروزه آثار کمی از آن باقی مانده، بر روی تپه سنگی کم ارتفاعی در غرب سخت سر به فاصله چند صد متری دریا واقع شده است، چاهی نیز در این دژ وجود دارد. موقعیت طبیعی و نزدیکی به دریا و کوه باعث شده که اهمیت استراتژیکی خوبی پیدا کند. در منابعی که امروزه در دسترس است متاسفانه نامی از این دژ برده نشده است. فرسایش طبیعی سبب شده تا آثار اندکی که باقی مانده بود به سرعت نابود شود.

جواهرده (جورده) *javaherdeh*

جواهرده از بخش‌های مهم بیلاقی رامسری باشد که در منطقه کوهستانی و در ۳۰ کیلومتری جنوب غربی رامسر و در ارتفاع دو هزار متری واقع شده و هوای آن سرد و کوهستانی است.

۱. از آستانه استاریاد، ج ۳، ص ۴۱

جواهرده، در دوره سادات کیائی ملاطی مرکز و والی نشین تنهیجان بوده است.^۱ این منطقه به علت هوای سرد آن فقط در تابستان ها قابل سکونت بوده است و تعداد سکنه آن در تابستان حتی به چندین هزار نفر می رسد. وجود گورستان های گبری در مناطق کوهستانی رامسر به ویژه جواهرده حکایت از قدامت تاریخی آن دارد. پیش از آن که اسلام توسط علویان وارد این سرزمین شود مردم این منطقه پیرو آئین مزدیسنا و مذاهب آریانی بودند. قدامت بسیار طولانی مسجد آدینه نشان دهنده سابقه سکونت در این بخش کوهستانی می باشد. بنابراین با توجه به این قدامت بی گمان قلعه های مهمی در گوشه کنار آن وجود داشته اند، اما متأسفانه امروزه حتی نامی از آنها باقی نمانده است.

قدامت طولانی این منطقه باعث شده تا اغلب جمعیت بومی و قدیمی رامسر نشأت گرفته از جواهرده باشند. این تیره ها عبارتند از: درجانی، لاریجانی، قصاب، شیخ الاسلامی.

محلات و روستاهای جواهرده عبارتند از: بَرَشی محله، اوشیان، رَمَک، تَنگدره، فتوک، سید محله، آموسی خیل، سراب و ... از نظر راه های ارتباطی جواهرده با مناطق ییلاقی همچوار مربوط است. بوسیله راه های مال رو می توان به جنت رو دبار، اشکور و قزوین ارتباط برقرار نمود. به احتمال زیاد اسماعیلیان و سایر حکومت ها نیز از این طریق به جلگه سخت سر دست می یافتد.

۱. ظهیر الدین مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۴۴۵.

دژ کوه پایین مازوسر

دکرستوده درباره این دژ می‌نویسد:

«بر سر راه رامسر (سخت سر) به جواهر ده (جورده) و بر تپه ای قلعه بنا شده و آثار باقی مانده و دیوارهای قلعه ای قدیمی از سنگ دیده می‌شود». ^۱

تبرستان

جنده روبار (جنت روبار)

نام تاریخی جنت روبار «جنده روبار» می‌باشد. سید محمد تقی سجادی در کتاب جغرافیای تاریخی رامسر درباره جنت روبار می‌نویسد: «تا قبل از سلطنت پهلوی اول (رضا شاه) این دهستان به همان نام تاریخی جندۀ روبار معروف بود، اما از آن به بعد به جنت روبار تغییر یافت با این وضع هنوز هم کسانی هستند که آنجا را به همان نام تاریخی می‌نامند». ^۲

نظر ایشان در رابطه با تغییر نام جندۀ روبار به جنت روبار در زمان پهلوی اول - رضا شاه - درست به نظر نمی‌رسد، زیرا در سفرنامه استرآباد، مازندران و گیلان که توسط میرزا ابراهیم نامی در فاصله سال‌های ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۶ هـ. ق نوشته شده است، این سیاح از رودخانه «چالکرود» نام می‌برد و سرمنشأ رود را تحت عنوان «جنت روبار» یاد می‌کند.^۳ بنابراین علی رغم نظر آقای سجادی این واژه از دوره قاجار کم و بیش به کار می‌رفته است. هر چند اکثریت اهالی واژه «جنده روبار» را به کار می‌برند.

۱. همان، ص ۴۳.

۲. سجادی، محمد تقی، تاریخ و جغرافیای تاریخی رامسر، تهران، معین، ۱۳۷۹، ص ۵۲.

۳. سفرنامه میرزا ابراهیم، ص ۱۵۰.

در رابطه با وجه تسمیه «جنده روبار» و علت تغییر نام آن به «جنت روبار» نظر قطعی وجود ندارد، اما اهالی معتقدند که اجداد آنها از روبار گیلان به این منطقه مهاجرت نمودند.

ظهیرالدین مرعشی، مؤلف کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان در سال ۸۹۰ ه. ق به سمت حاکم گرجیان از سوی آل کیا منصوب می‌شود. در طی حکومت او در این منطقه زلزله بزرگی در گرجیان روی می‌دهد. بنابراین او برای سرکشی منطقه کوهستانی گرجیان به «جنده روبار» می‌رود و در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان از «جنده روبار» و «چهارده» (چونه امروزی) یاد می‌کند.^۱

روستای چاک (chak)

چاک در گویش محلی به معنای جانی گفته می‌شود که در حاشیه دره واقع شده باشد و به جهت نمناک بودن و برخورداری از آب، سرسیز است. این روستا از شمال به ایزیکی، از جنوب به اکراسر، از مشرق به منابع طبیعی و از غرب به ایزیکی، و جاده اصلی محدود می‌شود. چاک به دو بخش جیرچاک، که محله مخصوص خاندان خلعتبری بود و چاک تقسیم می‌شود. املاک این روستا به جهت امامزاده معروف آن بیشتر وقفی است بنابراین روستا از دیرباز مورد احترام اهالی جنت روبار بوده است. به جهت جمعیت اندک این روستا، حتی در فرهنگ جغرافیایی ایران که توسط دایرة جغرافیایی ارتش در سال ۱۳۲۹ خورشیدی تنظیم شد، نام این روستا نیامده است. به طور کلی مراتع روستا در

پایین ترین نقطه دره واقع شده است و بلندترین نقطه روستا همان جایی است که قلعه واقع شده است.

دژ چاک

این دژ، در روستای چاک جنده رودبار در محلی به نام چاک کوتی می‌باشد. دکتر ستوده نیز اطلاعات بیشتری درباره دژ ارائه نمی‌دهد. امروزه هیچ اثری از این دژ در روستای چاک باقی نمانده است. نگارنده نیز با توجه به سفرهای متعدد به جنت رودبار و بازدید از روستای چاک اثربخش از این دژ مشاهده نکرده است.

دژ گل کند

این دژ را که در محل «گاو سره گردن» نیز می‌گویند، در جنده رودبار واقع شده و دکتر ستوده درباره آن می‌نویسد:

«در محل معروف است که سمجی به چاه قلعه مارکوه دارد». این قلعه نیز به طور کامل ویران شده و مکان آن نیز تبدیل به باغ فندق در این ناحیه شده است.

ایزیکی (Eziki)

ایزیکی یا ایزکی از جمله قدیمی‌ترین روستاهای منطقه جنت رودبار محسوب می‌شود. ایزکی به «علیرضا گردن» نیز معروف بوده است. روستا در دره‌ای واقع شده است. ایزکی از دیرباز از اهمیت زیادی برخوردار بوده

است، زیرا روستا در پای تپه‌ای واقع شده که بر بالای آن دژ ایزکی قرار داشته است. از سوی دیگر تمامی راه‌هایی که از مناطق قشلاقی به بیلاقی ختم می‌شد، از ایزکی عبور نموده است، به طوری که راه‌های لشتو، سخت سر، کتالم و گالش محله پس از عبور از روستاهای گذرگاه‌های مختلف در روستای ایزکی به هم می‌رسیده است و چارودارها^۱ و مسافران ییلاق از این روستا دسته بندی شده و به اوطان خویش می‌رفند. ساکنان^۲ بومی این روستا براساس قدیمی‌ترین روایات از مهاجرین اشکوری هستند.

دژ ایزیکی

بنا به روایات تاریخی، این دژ توسط یکی از سرداران اسماعیلی به نام امیر ناماورین کیکاووس به سال ۵۳۴ هـ. ق. بنا شد. مؤلف زیاده *التواریخ* از این دژ تحت عنوان «ازیکه» نام می‌برد.^۳

حافظ ابرو درباره دژ ایزیکی می‌نویسد:

«رفیقان چون کار برگ جیان بساختند به الموت آمدند و بیست و سوم محرم اربع و ثلثین و خمسمانه امیر ناماورین کیکاووس به گیلان مباردت نمود. به جایی که سیاه کله رود خوانند و به موضوعی که از یکه گویند دزی بنا کرد». ^۴

از این دژ امروزه آثار زیادی باقی نمانده است. تنها بازمانده دژ تپه بسیار بزرگی است که بر تمامی بخش‌های جنت روdbار اشراف دارد.

۱. چارودارها کسانی بودند که با استفاده از چهارپایان (اسب و قاطر) بین بیلاق و قشلاق در رفت و آمد بودند و اسباب و اثاثیه مردم را جایه جا می‌نمودند.

۲. حافظ ابرو، زیده *التواریخ*، ص ۱۸۵.

۳. همان، ص ۱۸۵.

قَلَّاِيَه

در مسیر روستای جیررود به هزارلات - از توابع جنت رودبار - دژ بر روی تپه‌ای بلند قرار دارد و امکان دسترسی به آن تنها برای صخره نورдан امکان پذیر است. بومیان از این مکان تحت عنوان قَلَّاِيَه یا قلعه یاد می‌کنند، اما کمتر کسی است که موفق شود مکان آن را مشاهده کند. سراسر تپه پوشیده از درختان جنگلی است و امکان عکس برداری از آن میسر نیشد.

اهمیت قلعه به جهت تسلط آن بر راه مالرو بود که توسط چارودارها استفاده می‌شد.

جاده‌ای که از کنار آن می‌گذشت، از ایزیکی به جیررود و سپس گلین و از آن جا به اشکور ختم می‌باشد. بنابراین قلعه از این جهت بسیار مهم می‌باشد. در منابع جغرافیایی نامی از این قلعه برده نشده است.

گَرِسْمِه سَر (گَرِزْمَانِ سَر Garesmane sâr)

گرسمه سر از مناطق باستانی و آباد منطقه جنت رودبار محسوب می‌شود. این روستا از سمت شمال به جنگل دالخانی و از سمت جنوب با جنت رودبار، ایزیکی، اکراسر و نَمَكَلَرَه و از شرق با روستاهای لیماکله و سیاهسرت و از غرب با کوه زین پشت و جواهرده هم‌جوار است. با توجه به حدود و وسعت گرسمه‌سر این منطقه از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد. گرسمه‌سر نام خود را از دژ معروف گَرِزْمَانِ سَر گرفته است. رایینو از روستای مذکور با نام «گَرِلِسِپَه سَر» نام برده که در کنار دژ «گَرِزْمَانِ سَر» واقع شده بود.^۱

۱. سفرنامه رایینو، ص ۲۳.

گرسمه سر به صورت منطقه‌ای جداگانه و در ارتفاع بالاتری نسبت به جنت روبار واقع شده و امروزه به صورت بیلاق اهالی کالم درآمده است، البته عده‌ای از دامداران و گالش‌ها در تمام فصول به ویژه بهار، تابستان و پاییز در آن جا به سر می‌برند.

دژ گرزمان سر

این دژ برروی تپه بزرگی در روستای گرسمه‌سر واقع شده است. رایینو از این روستا تحت عنوان «گرلسبه سر» یاد می‌کند.^۱ نام گرسمه سر و گرلسبه سر تحریف شده گرزمان سر است و گرزمان سر از دو واژه ترکیب شده است، «گرزمان» در لغت به معنای عرش، آسمان و بهشت است و «سر SAR» به معنای ناحیه می‌باشد. به استناد کتاب ارد اویر افناهه اصل این واژه به پهلوی گروتمان است و به معنی مکان آرام می‌باشد این جایگاه در فرهنگ پهلوی از جاهای مینوی است.

قلعه گرزمان سر در بهترین نقطه آب و هوایی جنت روبار واقع شده است. این منطقه در فصل بهار، تابستان و پاییز از هوایی بسیار خوب برخوردار می‌باشد. با توجه به این که نام گرزمان واژه‌ای اوستایی است، دژ متعلق به عصر باستانی است. متاسفانه امروزه هیچ اثری از آن دژ باشکوه و با عظمت باقی نمانده است. به دلیل شرایط آب و هوایی و عدم مراقبت، این دژ کاملاً ویران شده و تنها تپه‌ای از آن بنای باشکوه باستانی باقی مانده است.

وقایع تاریخی دژ گرزمان سر

منابع تاریخ محلی و مورخین در هنگام گزارش نبردهای دودمانی در

منطقه طبرستان ، تنکابن و دیلمان، گزارش هایی درباره دژ گرzmان سر ارائه داده اند، این گزارش‌ها امروزه یکی از شواهد و مدارکی است که ثابت می کند این دژ دورانی از شکوه و عظمت برخوردار بود و نام بردن از گرzmان سر در میان دژهای متعددی که در منطقه تنکابن و سخت سر بوده نشانه اهمیت و اقتدار آن بوده است.

نخستین گزارش درباره حمله اسماعیلیان نزاری به دیلمان، هجوم آنها به مارکوه و دیگر قلعه‌های دیلمان می باشد. مارکوه در فاصله‌ای نزدیک به گرzmان سر واقع شده است. بی‌گمان «نزاریان» هنگام فتح «مارکوه» ابتدا این دژ را تصرف و سپس در سال ۵۳۳ هـ. ق «مارکوه» را متصرف شدند.^۱

بنا به گزارش مرعشی در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان دژ گرzmان سر نقش مهمی در نبرد بین حاکمان آل کیای لاهیجان با پسر سید رکابزن کیای تنکابنی داشت. براساس این گزارش حاکمان آل کیا موفق شدند در سال ۷۶۹ هـ. ق سید رکابزن کیای تنکابنی را به قتل برسانند، با قتل سید رکابزن کیا به عمر خاندان «مؤیدی» در تنکابن خاتمه داده شد. پسر سید رکابزن کیا برای مقاومت در برابر سید علی کیا به دژ «گرzmان سر» پناه برد. سید علی کیا به دنبال فرار او حرکت نمود و خود را به پای قلعه رساند و آن جا را محاصره کرد، دو، سه مرتبه جنگ میان طرفین روی داد. در طی این جنگ‌ها اهالی دژ موفق شدند برادر سید علی کیا معروف به سید حسین کیا را به قتل برسانند. در این میان، محاصره شدگان گرzmان سر شجاعت نموده از دژ خارج شدند و موفق گشتند عده زیادی از لشکر سید علی کیا را به قتل برسانند، اما سید علی کیا با توجه به کمکی که به او رسیده بود، موفق به فتح قلعه شد. پسر

۱. جمال الدین کاشانی، تاریخ الجایتو، ص ۱۷۳.

سیدرکابزن کیا چون وضع را بدین گونه دید از دژ فرار کرد و به سوی امیر نوباشا حاکم رانکوه رفت. سید علی کیا پس از تصرف دژ گرزمان سر بر ج و باروی آن را ویران کرد، از این تاریخ دژ گرزمان سر روی به آبادانی ندید.^۱ در منابع تاریخی و گزارش جهانگردان غربی قرن نوزدهم اثری از این دژ در آثارشان دیده نمی شود.

تبرستان

tabarestan.info

آثار بر جای مانده از دژ گرزمان سر

دکتر منوچهر ستوده، در کتاب از آستارا تا استاریاد گزارش مفصلی درباره دژ گرزمان سر ارائه نمی دهد، زیرا اساساً آثار چندانی از این قلعه باقی نمانده بود، او درباره دژ می نویسد:

«این قلعه را امروز «ددکول» می نامند و نزدیک دهکله گرسباسراست و ظاهراً گرلس به سر، شکل دیگری از گرزمان سر است. آنچه از دیوارهای قلعه بجاست با سنگ و ملاطی بسیار محکم چیده شده است. آثار گنگ های سفالین در این قلعه، نشان می دهد که آب قلعه از چشمه هایی نزدیک آن تأمین می شده است. محل این قلعه بسیار مرتفع و مسلط بر تمام دشت زیر دست آن است». ^۲

در حال حاضر از آثاری که دکتر ستوده به آن اشاره نمود، چیزی بر جای نمانده است. عدم مراقبت از بازمانده های دژ موجب شده که عده ای از بومیان به امید یافتن گنج، دیوارها و سطح قلعه را زیر و رو کنند. عامل دوم تخریب آثار باقی مانده به سبب شرایط جوی است. بنابراین امروزه جز تلی از خاک

۱. مرعشی، تاریخ گیلان، فصل هفتم و هشتم، تلخیص.

۲. از آستارا تا استاریاد، ج ۳، ص ۳۹.

چیز دیگری از دژ باقی نمانده است. امروزه این تپه خاموش در قلب خود یادگارهای بسیاری نهفته دارد.

همان گونه که اشاره شد، دژ گرزمان سر یا قلعه ڈزکول^۱، در روستای گرسمه سر واقع شده است. این منطقه بیلاقی در ادوار گذشته جزئی از گرجیان بود و امروزه از روستاهای جنت روبار رامسر می‌باشد. همانطور که پیش از این آورده شد، گرجیان منطقه‌ای کوهستانی - جلگه‌ای بود که در شرق سخت سر و غرب گلستان واقع شده و مناطق حالکرود، کالم، لشتو، گالش محله، شیروود و بیلاق جنده روبار را در بر گرفته است.

۱. وجه تسمیه ڈزکول و یا «دزدکول» از نظر اهالی به این ترتیب است که دوره هایی که عده ای به راهزنی و غارت مشغول بودند برای فرار از دست مردم و مأموران خود را در تپه‌های این دژ مخفی می‌نمودند زیرا اطراف این تپه بلند دره‌های بزرگ واقع شد و دسترسی به آن آسان نبود.

فصل چهارم: قلعه های سه هزار و دو هزار

سه هزار (Sehhezar)

سه هزار، یکی از مناطق بیلاقی و باستانی تنکابن می باشد؛ این منطقه موطن طوایفی است که امروزه در جلگه تنکابن ساکن اند. نخستین پژوهش علمی درباره سه هزار توسط دایره جغرافیایی ارتش در سال ۱۳۲۹ هـ ق صورت گرفته است. نویسنده فرهنگ جغرافیایی ایران درباره سه هزار می نویسد:

«تقریباً در جنوب باختری شهرسوار [تنکابن] در دره معروف سه هزار واقع شده، شغل عمده ساکنین، گله داری است و زمستانها اکثرآ برای کار و نگهداری گله های خود به حدود میان بند دهستان خرم آباد، لنگا و نشتا آمده، تابستان مراجعت می نمایند. جمع آبادیهای دهستان ۱۳ آبادی بزرگ و کوچک

و جمعیت آن در حدود ۴۰۰۰ نفر و قراء مهم آن به شرح زیر است: درجان- خانیان- شهرستان- مران- آرود.^۱

سه هزار، ناحیه‌ای بسیار بزرگ و وسیع می‌باشد و حدود آن از شمال به قلعه گردن خرم آباد، از شرق به داکو و کلاردشت، و از جنوب به طالقان و از غرب به دوهزار تعیین گردیده است.

مؤلفان کتاب سه هزار، در پژوهش خود در مورد وجه تسمیه سه هزار، نظر یکی از اهالی آن جا را نقل کرده اند؛ این فرد روایت می‌کند:

«تا جایی که این جانب در سن ۷۰ سالگی در پیرامون دو بخش کوهستانی «سه هزار و دو هزار» تفحص نموده ام، به اتفاق نظر عده‌ای از روستائیان منطقه که اهل فن و قلم و بینش بوده اند، به آنجا رسیده‌ام که در مورد نام این دو بخش، نقطه‌ها جایه‌جا شده است. یعنی در اصل «سه هراز» بوده است، در قدیم رودخانه را «هراز» می‌گفتند، و چون این منطقه دارای سه رود اصلی شلف رود، گرما رود و مران رود است، بنابراین به آن «سه هراز» گفتند و بعدها با جایه‌جا شدن نقطه‌ها، سه هزار شده و یا در مورد دو هزار همین طور است که دارای دو رودخانه است، یکی از سمت نوش‌سرازیر می‌شود و دیگری از سمت سیلان و عسل محله که در قریه کلیشم به هم‌دیگر می‌پیوندد.^۲»

ظهیرالدین مرعشی، در طی سفری که به دوهزار داشته است، در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان از دو هزار مطالبی ارائه می‌دهد، متأسفانه درباره سه هزار گزارشی نمی‌کند.

۱. فرهنگ جغرافیایی، ج ۳، ص ۱۶۵.

۲. ابوالقاسمی، سه هزار، صص ۱۲-۱۳.

رایینو در سفرنامه مازندران و استرآباد اشاره هائی درباره سه هزار دارد.

او می‌نویسد:

«در سالنامه های قدیمی سه هزار ، را «سی هزار» نوشته اند. قصر سی هزار در سال (۹۱۶ هجری) بوسیله سلطان احمد خان لاھیجی تعمیر شد. این کاخ دوازده برج داشت و ساختمانش سه سال به طول انجامید». ^۱

از آثار و بقایای به جا مانده در سه هزار قوه‌چنین ادعایی اهالی این گونه استباط می‌شود که سکونت و حیات بنا بر شرایط آنچه و هوایی در محل هایی بالاتر از روستاهای فعلی مانند میانرود (Mianrood)، درجان (Darjan) و غیره وجود داشته است. این آثار در محل هایی مانند بارنگن (Barengen) در مسیر راه سه هزار به طالقان بالاتر از آبگرم، گل زرود (Golzarood) و آشنگ (Aleshang) بالاتر از آب معدنی شلف (Shelef) به وضوح دیده می‌شود. صورت مالیاتی سه هزار در دوران حکومت خاندان خلعتبری، سه هزار را شامل قسمت‌های ذیل می‌داند:

«آب گرم، آرود، داکو، داریجان، گاویر، گازرود، خانیان، ماران، پیجه بُن -

البته پیجه بن در قلمرو الموت قرار داشته و جزء البرز جنوبی است -، غازی محله، سلمبار، شهرستان ، پیچ». ^۲

از میان اقوام بومی تنکابن، «گلیچ» ها ابتدا در گلیجان و بعد از آن در دو هزار نیز ساکن شدند و بیشتر افراد و خاندان هایی که در بخش جنگلی سه هزار ساکن اند «گلیچ» هستند.

«داج» ها نیز بیشتر در لیره سر ساکن اند و نام خانوادگی شان «داجلری» است. ظاهرآ شورمیچ ها ابتدا در حدوفاصل بین سه هزار و دو هزار از «چال

۱. سفرنامه رایینو، ص ۱۴۵.

۲. ابوالقاسمی، سه هزار، ص ۱۵.

دره» تا مرتع «شرمچ» فعلی زندگی می کردند، که در سال های نخست به قدرت رسیدن خاندان خلعتبری، از آنجا کوچانده شدند، و در حوالی شهر تنکابن امروز - روستای کشکو - سکنی داده شدند.^۱

سه هزار از نظر راه ارتباطی تنکابن با مناطق مرکزی ایران از اهمیت زیادی برخوردار بود؛ زیرا راه قدیمی تنکابن به تهران از این منطقه می گذشت. نخستین منزل پس از بلده، «مران» بوده است. سپس چارودارها و مسافران از شمال الموت، طالقان و کردان عبور می کردند و سپس وارد تهران می شدند. بنا به گفته ملگونف این راه تابستانی بود و در زمستان په دلیل برف و سرما از این جاده استفاده نمی شد.^۲

مران (Maran)

مران از روستاهای مهم دهستان سه هزار می باشد. در لغت نامه دهخدا درباره مران چنین نوشته شده است:

«مران: [مَرَآن] (اع) دهی است از دهستان سه هزار شهرستان شهرسوار. در ۵۶ هزار گزی جنوب شهرسوار، در منطقه‌ای کوهستانی سردسیری واقع است و دارای ۷۰۰ تن سکنه است. آبش از چشمه سار و محصولاتش گندم، جو، سیب زمینی، لبیبات و شغل مردمش زراعت و گله داری است.»^۳

روستای مران در بین اهالی سه هزار به مروان نیز معروف بوده است و علت امر را نیز چنین ذکر می کنندکه فردی به نام ملک مروان در این روستا حکمران بوده است. او در جایی بین مران و سرن (sern) در مکانی به نام

۱. همان، صص ۷۲ و ۷۳.

۲. سفرنامه ملگونف، ص ۱۴۴.

۳. لغت نامه دهخدا، ذیل م.

«قلایه سر» زنجیری بسته و از کسانی که عبور می‌نمودند، باج می‌گرفت. فرد مزبور یاغی بود، اما پس از مرگ او رفته رفته مروان به مران تغییر نام داده است. به نظر می‌رسد گزارش مورد اشاره تنها داستانی تاریخی باشد.

روستای مران در دوران‌های گذشته بسیار آباد و معمور بوده است، اما در حال حاضر جمعیت ساکن اندکی دارد.

تبرستان

www.tabarestan.info

دژ مران

مران به جهت این که با الموت و طالقان با فاصله کمی همسایه است، از اهمیت زیادی برخوردار است؛ این اهمیت استراتژیکی باعث شده تا دژی برای حفاظت سه هزار ساخته شود. در منابع مورخین و مسالک و ممالک نویسان اشاره ای به این دژ نشده است. فریا استارک در سفری که به تنکابن از مسیر الموت داشت، اشاره ای به دژ مروان دارد، او می‌نویسد:

«در پیچ دره یک قلعه باستانی نگهبانی به نام قلعه مروان است که اینک از آن تپه‌ای از ستون‌های سنگی بر جای مانده است، دیده می‌شد، راهش به سوی سه هزار می‌رفت».^۱

متاسفانه امروزه همان اندک باقی مانده‌ی دژ مروان که استارک اشاره نمود، دیده نمی‌شود. فرسایش و عوامل طبیعی از عوامل مهم تخریب در شرایط آب و هوایی کوهستانی می‌باشد. مران از نظر جغرافیائی در حقیقت در بام البرز قرار دارد و شرایط آب و هوایی سرد و خشک آن موجب فرسایش بنای‌های تاریخی می‌شود.

دژ سی هزار

آثار متقدم تاریخ محلی نظیر تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ طبرستان و رویان مرعشی به قلعه سی هزار اشاره‌ای نمی‌کنند. منابع دیگر نظر تاریخ خانی نیز از مکان جغرافیایی آن اطلاعاتی نمی‌دهند. لاهیجی در تاریخ خانی درباره دژ سی هزار و چگونگی تاسیس آن می‌نویسد:

«خان احمد خان مبنای این بنای مبارک را به دوازده برج تقسیم فرمودند و در هر برج شرفه عالیه و عمارت متعالیه بنا نهادند و به همه رکن بیوت موزنه هر عرضه منی شد طرح انداختند و اتمام هر برج و رکن به عهده سردار الکله‌ای نهادند و رکاب عالی از آن مقام متعالی مراجعت به خیر فرمود و در مدت سه سال متوالی سمت استكمال یافت».^۱

رابینو نیز درباره قلعه سی هزار توضیح می‌دهد:

«قلعه سی هزار در تنکابن در سال ۹۱۶ هجری به وسیله سلطان احمد خان لاهیجی تعمیر شد. این کاخ دوازده برج داشت و ساختمانش سه سال به طول انجامید».^۲

به نظر می‌رسد اهمیت مکانی دژ سی هزار در مدخل ورودی تنکابن از سوی الموت نقش مهمی در دفاع از این سرزمین در برابر مهاجمان البرز مرکزی برای مردم تنکابن و شمال ایران ایفا می‌کرد.

رابینو، به مرجع خود خود اشاره‌ای نمی‌کند، اما با توجه به گزارش لاهیجی به احتمال زیاد رابینو بدون این که دژ را مشاهده کند، از روی خبری که مؤلف تاریخ خانی درباره دژ سی هزار اشاره کرده، درباره این دژ گزارش

۱. تاریخ خانی، ص ۳۶۷ و ۳۶۸.

۲. سفرنامه رابینو، ص ۶۶

می دهد. امروزه آثاری از این دژ مشاهده نمی شود، حتی از مکان جغرافیایی آن کمتر کسی اطلاعی دارد. با این حال بومیان سه هزار و برقی اهل ذوق مکان واقعی دژ را دیده اند.

دوهزار (Do-hezar)

در فرهنگ جغرافیایی ایران در مورد دو هزار چنین آمده است:
«یکی از دهستان های ییلاقی تنکابن است، این دهستان تقریباً در ۴۰ کیلومتری جنوب باختری شهر سوار و در ارتفاع دو هزار متری واقع، هوای آن سرد سیر و آب آن از چشممه سارهای کوهستانی است».^۱

به گزارش کتاب یاد شده این دهستان در زمستان چندان سکنه ندارد، ولی تابستان علاوه بر سکنه آن که از قشلاق مراجعت می کنند، عده ای از اهالی دهستان خرم آباد و بلده و اطراف آن برای استفاده از هوای مناسب آن به دوهزار می روند. در سال های اخیر به دلیل شرایط مطلوب آب و هوایی و گسترش امکانات زندگی، موجب تبدیل شدن این دهستان به عنوان منطقه ای توریستی شده است.

دهستان دوهزار از ۱۶ آبادی تشکیل شده است و از روستاهای مهم آن، اشتوج، برسه و میان کوه می باشد.

رایینو، در سفرنامه خود روستاهای دوهزار را چنین برمی شمارد: «آنوزین، آقا سید قاسم، عسل محله، بالاس، برسه، چاله کوه، گلستان، گلخانه، هلودره، اشکربن، جزما، که ابوالقاسم بن المؤید بالله در آنجا مدفون

۱. فرهنگ جغرافیایی، ج ۳، ص ۱۳۶.

است، گرگره چال، کلیشم، کوهستان ولات، مدرسه، نرس، پیله دارین، سردابه، استوج (اشتوج)، یاغ دشت.^۱

نخستین مورخی که در مورد دوهزار و روستاهایش گزارش می‌دهد، ظهیرالدین مرعشی است. او در سفری سیاسی که به منطقه گرجیان و جنت رودبار داشت، از طریق «چهارده» (چرنه امروزی) و «شاه سفید کوه» به دو هزار رفت و در این دهستان، مقبره امامزاده قاسم را که در قریه جزما بود، زیارت کرد.^۲

نزدیکی دوهزار به الموت و طالقان باعث شده که همواره موقعیت استراتژیکی نسبت به نواحی مرکزی فلات ایران داشته باشد. با توجه به آن چه که در رابطه با وجه تسمیه سه هزار آورده شد، در مورد دو هزار نیز صدق می‌کند. سرچشمۀ رودخانه دوهزار از دو رودخانه اصلی است که یکی از نوش‌سرازیر می‌شود و دیگری از سمت سیلان و عسل محله (اسل محله) که در روستای کلیشم به هم می‌پیونددند.

در روستای اشتوج بقایای آثاری از ابینه خاندان خلعتبری به ویژه «امیر اسعد» مشاهده می‌شود. از این گونه آثار در سردین، عسل محله دوهزار، میانرود و آبگرم سه هزار نیز وجود دارند. هنوز بقایای حمام امیر اسعد خلعتبری در روستای بالا اشتوج وجود دارد که با معماری زیبائی قابل مشاهده است. در صورت ترمیم آن، این بنای تاریخی می‌تواند بخشی از گردشگران را به خود جلب کند.

۱. سفرنامه رایینو، ص ۱۴۵

۲. مرعشی، گیلان و دیلمستان، ص ۴۴۶

از مناطق باستانی و بسیار مهم دو هزار، «نوشا» است. این روستا در دل جنگل و کوهستان واقع شده است. کشف سفال‌های رنگی و آثار مهم، نشان دهنده قدمت سکونت در منطقه دو هزار می‌باشد.

در دهستان دوهزار آثاری از قلعه‌ها جز قلعه «اَکر» و دژ کلیشم، قلعه دیگری مشاهده نشده است. با این حال کمیه هائی در مسیر راه عبوری (مالرو) به سمت پیشکوه دیده شده است. این مساله نشان می‌دهد که دشت‌ها و کوهستان‌های دو هزار از رونق زیادی در گذشته برخوردار بوده است.

دژ اَکر (Ekar)

دژ اَکر، یکی از مهمترین دژهای تکابن در بخش کوهستانی است. این دژ بروی یالی واقع شده که کاملاً بر مدخل ورودی دو هزار و سه هزار تسلط دارد. استحکامات قلعه و بنای باقی مانده، نشانگر آن است که این دژ بیشتر برای نظارت بر راه‌های ورودی بر مناطق دوهزار و سه هزار بنا شده است. تا آن جایی که جستجو شد، در منابع اصلی اشاره‌ای به این دژ نشده است، حتی ذکر منوچهر ستوده در اثر تحقیقی خود (از آستارا/تا استاریاد) اشاره‌ای گذرا به این بنای تاریخی دارد، اما توضیحات بیشتری در این باره نمی‌دهد.^۱

در شرق رودخانه دوهزار در ناحیه‌ای به نام «چالدره» - که در حال حاضر پارک وسیعی در آن در دست احداث است - تپه‌ای به نام «یال بندان» وجود دارد که در فاصله ما بین دوهزار و سه هزار واقع شده است. دژ در نقطه مرفوعی ساخته شده که کاملاً بر رودخانه و جاده دو هزار و راه این ناحیه اشراف دارد.

۱. ستوده، از آستارا/تا استاریاد، ص ۶۹

از نظر هندسی، بنای قلعه مستطیل شکل - با طولی حدود ۵۰ متر و عرضی در حدود ۲۰ متر - می‌باشد و از چهار اتاقک و چهار برج دیده بانی تشکیل شده است. از یکی از این اتاق‌ها احتمالاً به عنوان حمام استفاده می‌شده است، شاید به خاطر وجود همین حمام بوده که بومیان این تپه باستانی را «حمام کوتی» می‌نامند. قطر دیوارهای به جا مانده قلعه $1/5$ متر و جنس آن از سنگ و ساروج است. بخش شمالی، شرقی و جنوبی دژ، شیب ملایمی دارد، اما دیواره غربی قلعه - که به سمت رو دخانه دو هزار می‌باشد - دارای شیب تندی است. این دیوار با سنگ‌هایی که بیش از 50 کیلو تا یک تن وزن دارند، ساخته شده است. سنگ‌های دیوار قلعه چهار تراش می‌باشند؛ این مسئله نشان می‌دهد که دژ توسط معماران ورزیده تراشیده شده و روی هم چیده شده‌اند.

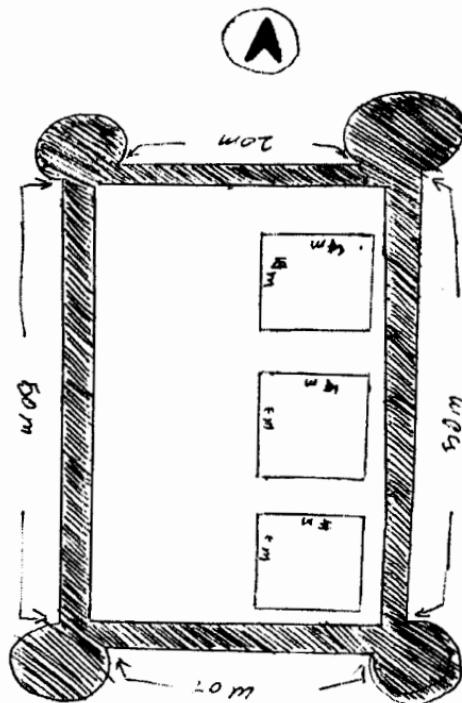
بومیان ناحیه دوهزار و چالدره و همچنین گالش‌هایی که در نزدیکی دژ به پرورش گاو و گوسفند می‌پردازند، آگاهی ای از سابقه دژ ندارند و - همان گونه که گفته شد - این مکان را «حمام کوتی» می‌نامند. متوفانه به علت رویش درختان بر روی دیوارهای قلعه و همچنین فرسایش طبیعی خاک، آثار چندانی از این دژ به جا نمانده است. از سوی دیگر، مردم منطقه به امید یافتن گنج و اشیای قیمتی، دیوار و سطح داخلی قلعه را تخریب کرده‌اند.

از نظر موقعیت جغرافیایی، این دژ در نقطه‌ای واقع شده که با انتهای محوطه پارک تازه احداث، بیش از 45 دقیقه، فاصله ندارد، بکر بودن جنگل و قرار گرفتن دژ در دل آن از ویژگی‌هایی است که می‌تواند این مکان را برای سیاحان و علاقه‌مندان به طبیعت جذب کند. به نظر می‌رسد که این دژ در دوره‌های اولیه سکونت در منطقه دوهزار و سه هزار ساخته شده باشد؛ زیرا با

در اختیار داشتن این دژ کلیه تحرکات نظامی و اقتصادی منطقه مورد نظارت قرار می‌گرفت.

به تقریب می‌توان گفت که شاخه‌ای از قوم بزرگ آمارد و سپس طوایف «شیرج» و «گلیچ» مدت‌های طولانی براین دژ سیاست داشته‌اند. قلعه اکثر بی ارتباط با دیگر قلعه‌های منطقه تنکابن نیست؛ زیرا در فاصله به نسبت کمی در جنوب دژ تنکا (قلعه گردن امروزی) قرار دارد. مجموع با توجه به موقعیت این دژ، می‌توان آن را یکی از قلعه‌های مهم تنکابن به شمار آورد.

پلان دژ اکر(بدون مقیاس)



دژ کلیشم

این قلعه بر روی تپه مرتفعی در بخش جنوبی روستای کلیشم قرار دارد، دکتر ستوده اشاره ای به محل و مکان دژ ندارد، اما امروزه با توجه به خاک برداری هایی که توسط بومیان برای ساختن خانه شده بخش هایی از دژ آشکار شده است. این دژ از نظر جغرافیایی در مکان مناسبی بنا شده بود؛ زیرا دو شاخه اصلی دو هزار به نام های نوشاروف و شاخه سیالان (دریاسر) در این نقطه به هم می پیوندند، از سوی دیگر جاده ای از کنار این روستا به اسل محله (عسل محله)، سپس به دریاسر، سیالان و الموت متصل می شد، بنابراین از این نقطه عده ای از اهالی دو هزار به مناطق جنوبی البرز دست می یافتند، از این رو دژ در موقعیت حساسی قرار داشت.

فصل پنجم: قلعه های جلگه‌ای و مناطق پست ساحلی

دهستان بلده یا قلعه گردن

علامه دهخدا درباره دهستان بلده می نویسد:

«[بَدِ] دهی از دهستان خرم آباد تنکابن ، سکنه آن ۶۸۰ تن. آب آن از رودخانه چشمه کیله و محصول آن مرکبات و برنج است. از اینیه قدیم آثار قلعه خرابه ای روی تپه کنار راه عمومی دو هزار و سه هزار دیده می شود. این آبادی از دو محل بالا و پایین تشکیل شده است».^۱ البته از آثار تاریخی بلده می توان به اماکن تاریخی زیر اشاره کرد؛ پل خشتی، پل رضا شاهی، جاده سنگفرش شاه عباسی که در پای قلعه تنکا قرار دارد، تونل و آبشار فرهاد جوی

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل ب.

که قدمت آن به سکونت انسان در جلگه و کوه تنکابن باز می‌گردد و بناهای اطراف قلعه تنکا.

دژ تنکا

قلعه «تنکا» و «آزبلو» بارها توسط ابن اسفندیار، اولیاء الله آملی و ظهیر الدین مرعشی در آثارشان آورده شده است. بنابراین ^{دژ} قلعه‌های تنکابن دژ «تنکا» به جهت موقعیت جغرافیایی از اهمیت ^{تریادی} برخوردار می‌باشد. با آن که برخی بر این عقیده اند که مکان دقیق قلعه امروزه مشخص نیست، اما بنا به شواهد و قرائن حدس زده می‌شود که این دژ در بخش کوهپایه‌ای تنکابن و در محل تلاقی رودخانه‌های دوهزار، سه هزار و ولمرود نزدیک «قلعه گردن» یا «قلا گردن» امروزی باشد.

دکتر ستوده قلاگردن را همان «تنکا»^۱ باستانی می‌داند و در اینباره می‌نویسد:

«بر قلعه کوهی که جزء رشته جنوبی بلده است، کنار راه دو هزار قلعه ای قدیمی بوده است. آثاری از این قلعه قدیمی بر جای نیست و امروز آبادی بلده که در دامنه شمالی آن است، نیز به نام گردنه‌ای که در نزدیک به این قلعه است «قلعه گردن» خوانده می‌شود».^۱

ستوده، با توجه به اشرافی که بر منابع تاریخی محلی داشت، پس از مطالعه آثار مولانا اولیاء‌الله، ابن اسفندیار و ظهیر الدین مرعشی به این نتیجه

۱. ستوده، از آستانه تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۵۶

رسید که بقایای دژی که بر بالای قلعه گردن داشته همان «تنکا» است.^۱ اما با این همه قاطعیت، مکان واقعی دژ را نتوانست در اثر مذکور خود نشان دهد. رایینو نخستین محققی است که در مورد دژ تنکا و ریشه آن تحقیق نموده است. او درباره تنکا می‌نویسد:

«تنکابن یعنی پایین تنکا. تنکا قلعه شهری بود که در سال ۷۸۹ هـ. ق منهدم گشت. در ادامه می‌نویسد، یک نفر انگلیسی که خرابه‌های قصر را در جنگل دیده بود، نتوانست محل واقعی آن را برای من بیان کند و خودم نیز نتوانستم کسب اطلاعی در این باب نمایم، در صورت‌های مالیاتی دهکده بلده هنوز هم محل عده تنکابن ثبت است».^۲

رایینو در مورد «تنکا» معتقد است که این مکان شهری بوده که در سال ۷۸۹ هـ. ق از بین رفته است، این نظر نادرست است؛ زیرا منابع تاریخی رایینو می‌بایست از نوشته‌های تواریخ محلی باشد، در حالی که این کتاب‌ها نیز از چنین شهری یاد نمی‌کنند.

در طول تاریخ، تنکابن شهری مانند «کلار»، آمل یا مامطیر نبوده است. به نظر می‌رسد تنکابن به صورت مجموعه‌ای از روستاهای نواحی ای بود که تحت سلطه حاکمی اداره می‌شد. از این رو با توجه به منابع کهن نمی‌توان شواهدی یافت که در تنکابن امروزی، شهری وجود داشته است. بنابراین نظریه رایینو بیشتر بر تصورات ذهنی و یا گزارش‌های نادرستی که به وی ارائه کرده بودند، متکی بوده است. از این رو نمی‌توان در گزارش او درباره وجود شهری به عنوان تنکابن که از دژ «تنکا» برگرفته شده، تأمل کرد.

۱. ستوده، همان، ص ۸۵

۲. سفرنامه، رایینو، ص ۲۳۱.

آگاهی‌های تاریخی در رابطه با حوادثی که در دژ تنکا و وقایع مربوط به آن رخ داد، به گزارش‌های ابن اسفندیار در کتاب تاریخ طبرستان، اولیاء الله آملی در تاریخ رویان و همچنین گزارش‌های ظهیر الدین مرعشی محدود است. متأسفانه گسترهای تاریخی زیادی در نقل روایات مربوط به دژ تنکا مشاهده می‌شود.

مولانا اولیاء الله، در مورد دژ تنکا وقایع مربوط به سال ۵۶۰ هـ. ق چنین می‌نویسد:

«استاندار کیکاووس با اسماعیلیان مخالف بود. در قلمرو او (رستمدار) یک تن از اسماعیلیان راه نداشت، اما استندار هزار اسپ - برادرزاده کیکاووس.. با اینکه مردی سپاهی بود، در دفع ایشان کوتاهی می‌کرد و بیشتر قلعه‌های را به تصرف ایشان داد و خود به عیش و عشرت پرداخت و دست به قتل بزرگان دراز کرد. بزرگان رویان و دیلمان هم پیمان شدند تا دفع او کنند. نزد ملک اردشیر لشکر به آمل و کجورکه قلعه ولج را تسخیر نمود و از آنجا به کلار رفت و پس از آن به قلعه ازیلو و تنکا آمد و این قلعه را بگرفت و مردم آن ولایت را مطیع کرد».^۱

دویست سال پس از این وقایع سید ظهیر الدین مرعشی درباره وقایع سال ۷۸۹ هـ. ق و ارتباط آن با «دژ تنکا» می‌نویسد:

«از سادات آل کیا - پس از جنگ رشت و شکست خوردن از امراء محلی گیلان (بیه پس) در سال ۷۸۹ هـ. ق - سید هادی کیا (حاکم منطقه تنکابن) که در این جنگ شرکت داشت، چاره جز فرار ندید. از کوچصفهان به

لامیجان و از آنجا به رانکوه و تنکابن رفت. چون امرای ناصرود و تومنج او را دنبال کردند، سید هادی کیا به دژ تنکا در تنکابن که بعد از خرابی آن را آباد ساخته بود، متحصن شد. امرای ناصروند و همراهان چون به تنکابن رسیدند، آتش در خانه‌ها زدند و به غارت و تالان مشغول شدند سید هادی کیا از قلعه

بیرون آمد و به ایشان حمله کرد و آنها را منهدم ساخت^۱.

بنا به گزارش و تحقیقات ستوده استحکامات قلعه تنکا^۲ زمان ساعد

الدوله تعمیر و مرمت شد و چندی مورد استفاده قرار گرفت^۳. امروزه آثار زیادی جز چند دیوار کوتاه که در ضلع شمالی و شرقی آن قرار گرفته، از «دژ تنکا» باقی نمانده است، اما تپه قلعه گردن نماد عظمت این دژ در دوره‌های باستانی و تاریخی است.

آثار برجای مانده از دژ تنکا

با توجه به عظمت و اهمیت این قلعه باستانی، آثار زیادی از شوکت و عظمت آن باقی نمانده است. بر اساس گزارش مورخان، تا پایان حاکمیت آل کیا این دژمورد استفاده این خاندان قرار می‌گرفت و نماد قدرت و اقتدار آنها در این پهنه بوده است.^۴

پس از سقوط آل کیا بر اساس سنتی که شاه عباس صفوی در برابر حکومت‌های محلی دنبال نموده بود و این سنت ویران نمودن بقاوی‌ای حاکمیت‌های پیش از وی بود، قلعه تنکا نیز به فراموشی سپرده شد و در گذر

۱. ستوده، همان، صص ۵۸-۵۹.

۲. ستوده، قلاع اسماعلیه، ص ۸۷.

۳. مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان، ص ۱۴۴.

زمان رو به نابودی رفت. اما بعدها قلعه تنکابن مورد استفاده خاندان‌های حکومتگر تنکابن قرار گرفت. ستوده در کتاب از آستارا/تا استاریاد درباره روتوق دژ در دوره حکومت خلعتبری‌ها در تنکابن می‌نویسد:

«ساعد الدوله از رجال دوره قاجار قلعه را تعمیر کرد و مورد استفاده قرار داد». ^۱

همچنین علی اصغر یوسفی نیا در تاریخ تنکابن آورده است:

«در نبردهای مشروطه خواهان و میرزا کوچک خان جنگلی نیز این دژ مورد استفاده قرار گرفت». ^۲

از وقایع تاریخی مهم دژ تنکابن، استقرار نیروهای جنبش جنگل به رهبری دکتر حشمت بود. دکتر حشمت پس از مدتی مقاومت سرانجام خود را تسليم ساعددالدوله خلعتبری نمود، اهالی بلده این واقعه تاریخی را به یاد داشته و محقق این مسئله را از اهالی شنیده است. ^۳

اما پس از این تاریخ، به مرور زمان در نتیجه عدم مراقبت و نگهداری دژ به سرعت رو به ویرانی گذاشت تا جایی که امروزه جز سنگ چین‌های مختصر چیزی از آن باقی نمانده است.

۱. ستوده، از آستارا/تا استاریاد، ج ۳، ص ۵۹

۲. یوسفی نیا، تاریخ تنکابن، ص ۵۲۳

۳. آقای ابوالحسن واعظی - از محققان ارزشمند تنکابن - در کتاب منتشر شده تنکابن از باستان تا معاصر می‌نویسد: یکی از سالخوردهای بلده نقل کرد؛ هنگامی که دکتر حشمت خود را تسليم نیروهای مشترک رضاخان و ساعددالدوله نمود، شخصاً شاهد تسليم شدن دکتر حشمت و انتقال او از دژ تنکابن به بلده بوده است.

از نظر معماری، شکل هندسی آن مربع بوده که دیواره‌های آن اغلب از بین رفته است، اما بخش‌هایی از آن که تخریب نشده، حداکثر به یک تا یک متر و نیم می‌رسد، از ارتفاع آن نیز تنها تا دو متر باقی نمانده است.

مصالح ساختمانی آن به دلیل نزدیکی به رودخانه مزر و ولمرود از سنگ‌های رودخانه‌ای استفاده شده است و ملاط آن گچ و ساروج بوده است. دیوارهای باقی مانده فضایی در حدود چهارصد متر مربع را درستین گرفته است. از دیوارهای شمالی که رو به دریا و جلگه واقع شده است، چهار تا پنج متر باقی مانده و ارتفاع این دیوار سه متر می‌باشد و یک متر و نیم ضخامت دارد. در همین دیوار محدودی که بر جای مانده است، روزنه‌هایی در درون دیوار وجود دارد که وضعیت تدافعی قلعه را نشان می‌دهد.

برج و بارو و باقی مانده‌های آن تقریباً از بین رفته و نشانه‌ای از آن به چشم نمی‌خورد.

دیوار شرقی قلعه نیز به ارتفاع دو متر و نیم و ضخامت یک متر و نیم باقی مانده و پاره‌های سنگ و آجر در کناره‌های آن مشاهده می‌شود. بقایای اتاقی نیز در قلعه وجود دارد، که از آن تنها بی‌آن بر جا مانده و در بخش غربی قلعه مشاهده می‌شود، از این بخش آثار زیادی نیز به چشم نمی‌خورد.

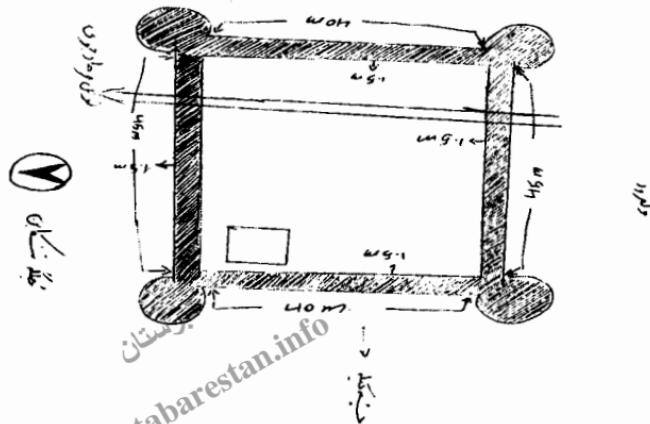
در بخش شرقی قلعه به فاصله چند صد متری آن تونل معروف «فرهاد جوی» وجود دارد که توسط اهالی منطقه در دوره‌های تاریخی حفر گردیده است. این تونل آب شاخه فرعی رودخانه مزر به نام ولمرود را به بلده متصل می‌کند. به احتمال زیاد، آب اهالی قلعه از این رود تأمین می‌شده است. طول

فرهادجوی با آنکه بخشی از آن در حال حاضر تبدیل به جاده بلده به لتأک شده حدود ۳۸ متر می‌باشد.

عظمت تونل فرهاد جوی، نشان دهنده اهمیت قلعه در دوره‌های تاریخی است. شدت جریان آب فرهاد جوی سبب شده آبشار زیبایی نیز در پایین آن ایجاد گردد.

جاده ای سنگ فرش - به احتمال بسیار زیاد - از عصر صفوی باقی مانده که این جاده از بخش شمالی قلعه آغاز می‌شد و پس از شکافی که در قسمت شرقی از آن عبور کرده و پس از گذشتن از «ولمرود» شاخه ای به دوهزار و شاخه اصلی آن به سه هزار و از آن جا به تهران می‌رفت. امروزه در بخش شمالی دژ آثاری محدود از جاده سنگ فرش به چشم می‌خورد. در حال حاضر - ۱۳۸۹ خورشیدی - شورای اهل فرهنگ قلعه گردن به ترمیم جاده شاه عباسی که در مسیر دژ قرار داشت، اقدام نموده است. احیای این مسیر نقش مهمی در حفظ این میراث تاریخی دارد.

از نظر جغرافیای طبیعی بخش جنوبی دژ دره ای با شیب بسیار تند واقع شده، بنابراین از این قسمت امکان دسترسی به قلعه وجود نداشت. از این رو استحکاماتی نیز در این بخش ساخته نشده است.



پلان قلعه بدون مقیاس

اهمیت این دژ زمانی آشکار می‌شود که بیننده توانسته باشد بر فراز تپه‌ای که دژ بر روی آن واقع شده قرار گیرد. دژ به طور کامل بر جلگه تنکابن مسلط می‌باشد، بنابراین معنای واژه «تنکا» «ای» «بن» هنگامی که بر روی دژ واقع می‌شویم بر ما روشن می‌شود؛ از سوی دیگر دژ تنکا بر جلگه‌های بخش جنوبی خود «لتاک» و روستاهای مجاور و همچنین جاده بسیار مهم ارتباطی جلگه تنکابن و کوهستان‌های دوهزار، سه هزار و داکو مسلط است.

دژ لشگرک یا دژ خندان

این دژ و خرابه آن در روستای لشگرک خرم آباد قرار دارد. این روستا در چهار کیلومتری خرم آباد و شهر شهرسوار واقع شده است و از نظر جغرافیای طبیعی در بخش جلگه ای واقع شده است.

بر اساس تحقیقات دکتر حسین کریمان در کتاب قصران چند مکان به نام «لشگرک» در بخش شمالی و جنوبی کوهستانی البرز وجود دارد؛ یکی لشگرک تهران که جزء لوasan کوچک در دامنه شمالی گردنه قوچک کنار

رود جاجروم است. این محل و نام آن باستانی است؛ همچنین لشگرک آمل و دیگری لشگرک و دیگری لشگرک تنکابن.^۱

روستای لشگرک نام خود را از دژی که بر فراز این روستا ساخته شده، گرفته است. با توجه به موقعیت دژ چنین به نظر می‌رسد که روستا از قدمتی طولانی برخوردار باشد. این روستا در دوران حکومت خاندان خلعتبری از املاک زیر نفوذ مستقیم این خاندان بوده است.

رابینو از این کوتی به قلعه لشگرک یاد کرده است^۲ او در جای دیگر سفرنامه‌اش نیز از این «کوتی» به نام «لشگرک یا خرابه قلعه خندان» نام می‌برد و همچنین در ادامه می‌نویسد:

«این قلعه شاید قابل تطبیق با «قلعه سیاهی تل دشت» باشد که ظهیر الدین در تاریخ گیلان و دیلمستان خود از آن یاد کرده است».^۳

این دژ از نظر جغرافیایی و مکانی به دو بخش جداگانه تقسیم می‌شود؛ قلعه اول که در شمال شرقی روستا واقع شده است، کوچکتر است و سطح آن بیش از دو هزار متر مربع نیست. در سمت شرقی و شمال شرقی این «کوتی» رودخانه واقع گردیده و در قدیم از این کوتی به عنوان گورستان استفاده می‌شده که در حال حاضر این گورستان متروکه شده است. دژ بزرگتر که در حدود ده هزار متر مربع مساحت دارد، در سطح ده هزار نسبت به روستا و اطرافش بنا گردید و خندق بزرگی اطراف آن را فرا گرفته است. امروزه کشاورزان از این خندق برای کشاورزی استفاده می‌کنند. این کوتی به

۱. کریمان، قصران، ص ۴۷۹.

۲. سفرنامه رابینو، ص ۵۴

۳. همان منابع، ص ۱۶۶

صورت باغ مرکبات درآمده است. کارهای حفاری و باستان شناسی تا کنون بر روی آن صورت نگرفته است، اما اهالی ابزارها و سلاح هایی از این دژ به دست آورده‌اند.

سیاورز (Siyaverez)

نویسنده‌گان فرهنگ جغرافیایی درباره سیاورز می‌نویسند:

«[و] دهی است از دهستان خرم آباد شهرستان شهرسوار، دارای ۵۵۰ تن سکنه، آب آن از نهر فرهاد جوی و رودخانه ولمرود [تأمین می‌شود] محصول آن برنج، مرکبات، چای و جالیز است»

اغلب مردم این روستا آگاهی ای درباره وجه تسمیه آن ندارند، اما در مجموع معتقدند که نام روستا برگرفته از دژ سی پر زمی باشد. این روستا از سمت جنوب به تپه و جنگل های کم ارتفاع البرز از شمال به بلده، از غرب به بلده و از شرق به میان سرا محدود است. بیلاق اهالی سیاورز سه هزار و داکو می باشد؛ این مسئله نشان دهنده خاستگاه اولیه ساکنان سیاورز است، زیرا بیشتر سکنه سیاورز بیلاق خود را تابستان در داکو به سر می برنند.

دژ پر ز

این دژ، در روستای سیاورز واقع شده است، روستای مذکور جزو دهستان بلده بوده و در بخش تپه‌ای واقع شده است، معروفیت سیاورز به پرتقال شیرین آن است.

رایینو از قلعه‌ای در این روستا یاد نموده است.^۱

در حال حاضر هیچ گونه اثری از آجر یا سفال در این روستا که نشان دهنده وجود دژی در آن جا باشد به چشم نمی خورد. با این حال مکان دژ تبدیل به باغ مرکبات شده است. با این حال نشانه‌های محدود از دژی باستانی در سیاورز وجود دارد که دلالت بر بقایای قلعه‌ای باستانی است.

تبرستان

بهکله (Behkaleh)

وجه تسمیه، بهکله برای اهالی چندان مشخص نیست، به احتمال زیاد نام خود را باید از دژ بهکله گرفته باشد. معمولاً در اطراف دژ خانواده اهالی دژ ساکن بوده‌اند که اندک‌اندک یک جمعیت روستایی را تشکیل داده‌اند. روستای بهکله نسبت به دژ مکانی پست واقع شده است و اطراف آن زمین مناسبی برای زراعت وجود دارد. این روستا از شمال به جاده اصلی خرم آباد به کرچکله، از غرب به امیرآباد، از شرق به برسه بور، و از جنوب به توساکله محدود می‌شود.

دژ بهکله

این دژ ببروی تپه‌ای که ما بین روستای «برسه بور» و «بهکله» قرار دارد، واقع شده است، روستاهای مذکور از توابع خرم آباد می‌باشند. در زمانی که دکتر ستوده در این باره تحقیق می‌کرده است، بنا به گزارش ایشان گارد جنگل آن تپه را اشغال نموده بود.^۲

۱. همان، ص ۳۵.

۲. ستوده، همان، ص ۴۵.

اما بعدها ژاندارمری و امروزه نیروی انتظامی تپه را پایگاه خود قرار داده‌اند. تپه به صورت منفرد در بخش جلگه‌ای و در نزدیکی دژهای خندان، ورز و تنکا قرار داشته است.

دژ مازوین

این روستا در کوهپایه‌ای نزدیک روستای کرچکله خرم‌آباد واقع شده است. «مازو» اسم درختی است که در منطقه تنکابن به وفور یافت می‌شود و در حقیقت همان بلوط می‌باشد. پسوند مکان «بن» یعنی مکانی که در سایه جانی واقع می‌شود. بنا به روایت اهالی، در این روستا قلعه‌ای وجود داشته که امروزه از آن اثری باقی نمانده است.

گلیجان

دهستان گلیجان در طی چهار صد سال اخیر یکی از دهستان‌های مهم پهنه تنکابن به حساب می‌آمد. وسعت این منطقه سبب شد تا به دو بخش بیلاقی و قشلاقی تقسیم شود.

نام دهستان در منابع کهن تاریخ محلی دیده نمی‌شود. واژه دهستان گلیجان را در منابع عصر قاجار همراه با قدرت گیری خاندان خلعتبری می‌توان مشاهده کرد که یادآور حضور قوم بزرگ «گلیج» می‌باشد. رایینو درباره گلیجان می‌نویسد:

«از واچک راه باریکی است به ده گلیجان که محله عمدۀ بلوکی به همان نام است. این بلوک از مغرب به نیاسته رود و از مشرق به مزر (چشمکیله) و

از جنوب به وسیله کوه‌های لیمز و گردکوه که در حوالی آن بیلاقات اشکور واقع است، محدود می‌شود.

بیشتر سکنه ناحیه گلیجان از اشکور و عده کمتری نیز از گیلان و طالقان و الموت می‌آیند.^۱

درباره وجه تسمیه گلیجان، یوسفی نیا معتقد است:
«واژه گلیجان از ترکیب کلمه گلی یا گل‌خانی که همان نژاد گیل یا کادوس باستانی است با پسوند مکان «گان» درست شده است. «جان» در گلیجان محصول تلفظ زبان عربی از این پسوند است که روزگار حکومت علویان زیدی و کیایی بر تنکابن رواج یافته است.

همچنان است کلمه گلیج که مرکب از واژه گل و علامت نسبت «ج» می‌باشد «ک» در نیم زبان‌های طبری و دیلمی به آخر اسمی انسان و مکان افزوده می‌شود، چون نام طوایف شیرج، امرج و ...^۲.

همانطور که اشاره شد گلیجان موطن قوم بزرگ گلیج بوده است و این قوم در فصل قشلاق احشام خود را در فصل زمستان را از بخش بیلاقی به بخش قشلاق انتقال می‌دادند.

از روستاهای بزرگ و مهم آن، کشکو، گلیجان، سلیمان آباد، لزربن، واچک و ... را نام برد.

کشکو (Kashko)

این روستا در ۱۰ کیلومتری شهرستان تنکابن واقع شده است. به جهت

۱. رایینو، سفرنامه، ص ۴۸.

۲. یوسفی نیا، تاریخ تنکابن، صص ۳۴.

این که از نظر جغرافیایی روستا نیمه تپه‌ای است از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد، زیرا در گذشته مردم منطقه احشام تحوود را در زمستان به این روستا می‌آوردند که در بخش قشلاقی گلیجان واقع شده و در نزدیکی بخش ییلاقی گلیجان بود. جاری بودن چشمۀ کیله در سمت شرقی روستا به اهمیت سوق الجیشی آن افزوده است. نویسنده‌گان فرهنگ جغرافیایی ایران (ج ۳) درباره

کشکو می‌نویستند:

«دهی است از دهستان گلیجان شهرستان شهرسوان واقع در ۱۰ هزار گزی جنوب باختری تنکابن کنار رودخانه سه هزار ۸۰۰ تن سکنه دارد. آب آن از رودخانه چشمۀ کیله و محصول آن برنج و مرکبات و لبیات و شغل اهالی زراعت است و بدانجا یک باب دبستان وجود دارد و در تابستان گاوداران به ییلاق لاک تراشان می‌روند».

دژ سُفه کوتی کشکو

کشکو از توابع گلیجان و در بخش تپه‌ای بر سر راه دو هزار و سه هزار و کنار رودخانه چشمۀ کیله واقع شده است. بنا به گزارش دکتر ستوده آثاری از قلعه‌ای قدیمی در این روستا مشاهده می‌شود.^۱

امروزه از این دژ کهن و مهم که بر گذرگاه باستانی مردم کوه نشین تنکابن قرار داشت، تنها تپه‌ای باقی مانده که اطراف و بالای آن تبدیل به باغ مرکبات شده است.

لَزَرْبُن (Lazarbon)

از نظر جغرافیای طبیعی لزربن منطقه‌ای تپه‌ای است که ارتفاع و سطح آن نسبت به روستاهای مجاور بیشتر است بنابراین به طور طبیعی روستا بر مناطق همچو رود اشراف دارد. شرایط طبیعی آن سبب شده تا بخش تپه‌ای آن برای باغداری و مرکبات مناسب باشد.

نویسنده‌گان فرهنگ جغرافیایی (ج ۳) سال ۱۳۲۹ خورشیدی درباره لزربن می‌نویسند:

«[لَزَرْبُن] نام موضعی به سخت سر، دهی از دهستان گلیجان شهرستان شهسوار واقع در ۱۲ هزار گزی جنوب باختری شهسوار به رامسر، جلگه، معتدل، مalarیایی دارای ۶۲۵ تن سکنه، شیعه، گیلکی و فارسی زبان اند. آب آن از گرگ رود و چال رود محصول آن از چای و شغل اهالی زراعت است».

دژ لزربن (Lazarbon)

روستای لزربن از توابع سلیمان آباد می‌باشد که در منطقه‌ای تپه‌ای واقع شده و نسبت به روستاهای همچو رود در سطح بالاتری از دریا واقع شده است. بنا به گزارش دکتر ستوده دژی در این روستا واقع شده، اما در آن زمان تبدیل به باغ چای شده بود. در حال حاضر هیچ اثری از این اثر باقی نمانده است.^۱ به نظر می‌رسد اهمیت این دژ به جهت واقع شدن راه سراسری تنکابن به گیلان از کنار این روستا بوده است. بنابراین دژ توسط خاندان‌های حکومتگر و به منظور نظارت و امنیت این راه بنا شده است.

دژ کارکو

این قلعه در روستائی به همین نام قرار گرفته است. شاید وجه تسمیه آن واقع شدن روستا در بخش تپه ای تنکابن - سلیمان آباد - است. از این دژ همچون سایر قلعه‌ها آثار تاریخی زیادی باقی نمانده است، اما قرار گرفتن آن بر فراز تپه ای بلند موقعیتی ممتاز به آن بخشیده است به طوری که از چشم انداز دژ می‌توان بخش زیادی از جلگه‌های لشتو، شیروود و تنکابن را مورد مشاهده قرار داد و این چشم انداز بی نظیر موقعیتی مناسب برای بهره برداری های سیاحتی را فراهم می‌کند. نام این دژ در سفرنامه سیاح انگلیسی «آبت» و رایینو آمده است.

دهستان نشتا (Nashta)

نشتا یکی از دهستان‌های بزرگ منطقه تنکابن محسوب می‌شود. اهالی این دهستان اغلب از مهاجرین طالقانی، گیلانی و یا ساکنان منطقه بیلاقی داکو می‌باشند. بیشتر روستاهای دهستان نشتا در بخش جلگه واقع شده اند. با این حال برخی از روستاهای نشتا در بخش نیمه تپه ای و تپه ای نیز قرار دارند.

رایینو در سال ۱۹۰۶م در سفرنامه مازندران و استرآباد درباره نشتارود که

مرکز دهستان بود، می‌نویسد:

«نشتارود شهرک بزرگی است که هزار خانه و تلگراف دارد».¹

¹. رایینو، سفرنامه، ص ۲۵۱

این گزارش را بینو در ابتدای قرن بیستم نشان‌دهنده وسعت، آبادانی و رونق این دهستان نسبت به سایر دهستان‌های تنکابن می‌باشد. نویسنده‌گان فرهنگ جغرافیایی ایران در سال ۱۳۲۹ خورشیدی درباره نشتا می‌نویسنده: «یکی از دهستان‌های شهرستان شهسوار است این دهستان از شمال به دریای خزر، از غرب به دهستان زوار و از شرق به لنگا و از جنوب به سلسله جبال البرز محدود است. هوای قسمت جلگه‌ای مرطوب^۱ معتدل و هوای قسمت جنوبی آن که کوهستانی است سرد است^۲. آب قراء دهستان از رودخانه ازارود تأمین می‌شود. محصول عمده آن برنج است.^۳ آبادی کوچک و بزرگ و جمعاً حدود ۴۸۰ تن سکنه دارد. مرکزش نشtarود است و از قراء مهم آن: فقيه آباد، پلسراء، توبن، سی بن و معلم کوه می‌باشد».

دژ روپشت

روپشت از روستاهای دهستان زوار می‌باشد که در بخش جلگه‌ای واقع شده است. ستوده درباره این دژ می‌نویسد: «این قلعه از کوتی‌های قدیمی است که سطح بالای آن در حدود هزار متر مربع است».^۴

امروزه کوتی مزبور تبدیل به باغ کیوی شده است و اثری از دژ موجود نمی‌باشد.

دژ مالن کوه

معلم کوه از دهستان‌های بخش نشتا بوده که در هفده کیلومتری شهر

۱. ستوده، همان، ص ۷۹.

تنکابن واقع شده است. این روستا در بخش تپه ای قرار دارد و از قدیمی ترین ادوار تاریخی، محصول آن مرکبات بوده و به دلیل سطح ارتفاع آن برنج به ندرت کشت می شده است.

ستوده درباره دژ مالن کوه می نویسد:

«آثار قلعه خرابی بر بالای تپه ای دستی میان دهکده هنگو و مالن کوه وجود دارد که سطح دایره آن در حدود هزار و پانصد متر مترقب است. و در جنوب دهکده هنگو و شمال مالن کوه واقع شده است. ظاهراً از کوتی های این صفحات است که به باغ مرکبات تبدیل شده است».^۱
در حال حاضر اثری از تپه وجود ندارد و باغ مرکبات تبدیل به باغ کیوی شده است.

دژ قدیمی کُرزل

این دژ در دهکده کرزل از روستاهای نشتا واقع شده است، در حال حاضر اثری از این دژ باقی نمانده است و محقق تنها از گزارش ستوده به این اثر پی برده است، ستوده در این باره می نویسد:

«خاک ریزدستی کرزل از کوتی های قدیمی این نقاط است. از بنای

اصلی قلعه چیزی بر جای نبود».^۲

سیا قلعه

در بخش شمالی دهکده جهان آباد نشتا در گذشته دژی قرار داشت که در هنگام تحقیق دکتر ستوده، آثاری از قلعه بر جای بوده است.^۱

۱. همان، ص ۸۰

۲. همان، ص ۸۰

(Lolehdeh) لوله ده

این روستا در بخش جلگه ای نشتا واقع شده است. در فرهنگ جغرافیایی درباره لوله ده آمده است:

«[ل ده] دهی از دهستان نشتا از شهرستان شهسوار، واقع در ۲۵ هزار گزی جنوب خاوری شهسوار و ۱۵۰۰ گزی جنوب راه شوسه شهسوار به چالوس است و معتدل. مرطوب و مalarیایی دارای ۱۵۰ تن سکنه؛ آب آن از ازارود تأمین می شود و محصول آن برنج و شغل اهالی زراعت و راه آن مالرو است».

دژ مارپیچ

دژ در دهکده «لوله ده» از روستاهای نشتا واقع شده است. دکتر ستوده طبق اظهارات اهالی می نویسد؛ آجرهایی از این دژ بیرون آمده است.^۱

طبله کوتی

در بخش جنوبی «لوله ده» تپه ای که خاک آن دستی است، قرار داشته که بنا به گزارش دکتر ستوده احتمالاً بقایای دژی قدیمی بوده است.^۲

در حال حاضر اثری از این کوتی وجود ندارد، زیرا محل دژ مذکور با خاک یکسان و تبدیل به باغ مرکبات شده است.

۱. همان، ص ۸۰

۲. همان، ص ۸۱

۳. ستوده، همان، ص ۸۲

دژ همش پور

همش پور از روستاهای دهستان خرم آباد بوده و در بخش نیمه تپه‌ای واقع شده است. رایینو در سفرنامه خود درباره دژ این روستا می‌نویسد: «در چند قلمی دهکده حبسه‌بر، قلعه‌ای مستحکم و قدیمی دیده می‌شود. دژ چهار ضلعی و طول هر ضلع هشتاد و سه گام است. حصاری از گل که ارتفاع آن ۹ متر است از آن باقی مانده و اطراف آن خندقی واقع شده است». ^۱ دکتر ستوده پس از مطالعه و بررسی این دژ، درباره این دژ فقط می‌نویسد:

«تپه‌ای از این قلعه امروز برجای مانده است». ^۲

محقق پس از مطالعه و بررسی در این روستا پس از گذشت چند دهه از تحقیقات دکتر ستوده نتوانست بقایای دژ را بیابد، زیرا تمامی زمین‌های اطراف به زیر کشت مرکبات چای و کبوی رفته است.

لنگا

دهستان لنگا یکی از بخش‌های بسیار کهن پهنهٔ تنکابن می‌باشد. این دهستان به همراه قلعه‌های خود سرحدات شرقی تنکابن و دیلمان را حفظ و حراست می‌نموده است، گرچه امروزه از این دژها جز تلی از خاک آثار دیگری باقی نمانده است، اما با مشاهده بازمانده مکان این دژها و روستاهایی که این قلعه‌ها در آنجا واقع شده بود می‌توان عظمت آنها به تصویر کشیده می‌شود.

۱. سفرنامه رایینو، ص ۳۴.

۲. ستوده، از آستانه‌آستانه استاریاد، ج ۳، ص ۴۶.

رایینو درباره لنگا می نویسد:

«لنگا که عباس آباد از توابع آن است محدود است از مغرب به کاظم رود، از جنوب به مشعل آباد، از شرق به اسبچین. لنگا دو قسمت است؛ یکی جوریند یا بالابند که همان لنگا است، دیگری جیریند یا پایین بند. تپه های کوتاه پر درخت که جلگه را از بیلاقات جدا می سازد، به میان بند معروف است». ^۱

تبرستان

«نام لنگا برای نخستین بار درباره حوادث سال ۲۷ هـ. ق در تاریخ رویان آمده است. واژه لنگا در هر یک از متون گوناگون تاریخی، نوعی خاص از اشکال لفظی را دارد. در کتاب تاریخ رویان نوشته اولیاء الله آملی «لنگان» و در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ طبرستان، رویان و مازندران ظهیر الدین مرعشی «لينجا» و «لنگا» آمده است». ^۲

یوسفی نیا درباره نام لنگا معتقد است:

«نام لنگا در ارتباط با بندر و خلیجی بوده است که قایق های بزرگ بادی و کشتی های کوچک در آن لنگر انداخته و پهلو می گرفتند ... به مناسب وجود خلیج و بندر، آبادی این حدود «لنگا» نام گرفت». ^۳

طبق گزارش رایینو روستاهای مهم لنگا عبارتنداز: «عباس آباد، اسبچین، پلنگ کلا، کرکاس، زیارت بر، گیسا(جیسا)، کاظم کلا و ...». ^۴

۱. رایینو، سفرنامه، ص ۵۶

۲. یوسفی نیا، لنگا، ص ۲۰.

۳. یوسفی نیا، لنگا، ص ۲۱.

۴. رایینو، سفرنامه، ص ۴۵

در دوران حکومت رضا شاه پس از این که جاده شوسه ساحلی کشیده شد، اندک اندک لنگا اهمیت گذشته خود را از دست داد و روستای عباس آباد که بیش از این زیر نظر لنگا اداره می‌شد، به دلیل اهمیت راه سراسری ساحلی اهمیت پیدا کرد و حوزه آن گسترش یافت و لنگا را تحت الشعاع خود قرار داد به طوری که نویسنده‌گان فرهنگ جغرافیایی ایران [ج ۳] در سال ۱۳۲۹ جمعیت لنگا را در این زمان ۱۰۵ نفر ^{نیز سه} ^{info} گزارش می‌دهند.

دژ پلنگ

این دژ احتمالاً در روستای پلنگ آباد قرار داشت که در بخش جلگه ای لنگای تاریخی واقع بود. تنها اطلاعات تاریخی ما از این دژ مربوط به تحولات سیاسی اوایل قرن دهم هجری بوده است. تاریخ خانی نوشته لاهیجی گزارش می‌دهد که خان احمد خان گیلانی در سال ۹۱۲ هـ. ق این دژ را گشوده است.^۱

محل اصلی قلعه در حال حاضر به صورت دقیق مشخص نیست، اما
اهالی درباره محل دژ به نقاطی از روستا اشاره دارند.

دژ ورگام چال

این دژ در چهار کیلومتری روستای کرکاس از توابع لنگا قرار دارد. دژ یاد شده از جمله بناهای تاریخی است که در بخش جلگه ای قرار داشته و به

۱. لاهیجی، تاریخ خانی، ص. ۲۱۲.

دلایل عوامل انسانی و جغرافیائی آثاری از آن باقی نمانده است. دکتر ستوده درباره این دژ می‌نویسد:

«در این قلعه آثار چاهی نسبتاً عمیق است که ظاهراً فرارگاه قلعه بوده است».^۱

همان گونه که اشاره شد، در حال حاضر همچون دیگر قلعه‌ها، آثاری از این دژ وجود ندارد.

کتابنامه

- آملی، اولیاء الله؛ (۱۳۴۵)، تاریخ رویان، به تصحیح منیچهر سوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن اسفندیار کاتب؛ (۱۳۶۲)، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، تهران، پدیده.
- ابن رسته؛ (۱۳۶۵)، اعلانی النبیه، ترجمه و تعلیق حسین فرهنگ‌چالو، تهران، امیر کبیر.
- ابن اسفندیار کاتب؛ (۱۳۶۲)، تاریخ طبرستان به کوشش عباس اقبال، تهران، پدیده.
- ابن فقیه، البلدان؛ (۱۳۶۹)، مختصر البلدان، ترجمه ح مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ابوالقاسمی، بیزان؛ (۱۳۷۶)، سه هزار، تهران، قائم نوین.
- اداره کل آمار و ثبت احوال کشور؛ (۱۳۲۷)، اسامی دهات کشور، تهران.
- استارک، فریدا؛ (۱۳۶۴)، سفری به دیار الموت و لرستان و ایلام ترجمه علی محمد ساکنی تهران، علمی.
- استخری؛ (۱۳۶۸)، مالک و ممالک، به تصحیح ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی.
- اشپولر، برتوولد؛ (۱۳۷۳) تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم امیر احمدی، تهران، علمی و فرهنگی، تهران، ج ۲.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان؛ (۱۳۶۴) التدوین تاریخ فی جبال شروین تصحیح مصطفی احمد زاده، تهران، علمی.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان؛ (۱۳۷۴)، مرآة البلدان، به کوشش عبدالحسین نوابی و میر هاشم محدث، تهران، دانشگاه تهران.
- امین، شمیس شریک؛ (۱۳۵۷) فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول، بسی جا، فرهنگستان ادب و هنر.
- باپنده لنگرودی، محمود؛ (۱۳۷۰)، آیین‌ها و باور داشت‌های گیل و دیلم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و تحقیقات فرهنگی.
- حافظ ابرو، (۱۳۶۴) مجمع التواریخ السلطانیه (بخش نزاریان و رفیقان) به اهتمام محمد مدرس زنجانی، تهران، اطلاعات.
- حموی، یاقوت؛ (۱۳۹۹)، معجم البلدان، بیروت، دارالکرات العربیه، ج ۲.
- جوینی، عظامکل؛ (۱۳۶۲)، تاریخ جهانگش، به کوشش محمد قزوینی، تهران، امیر کبیر.
- خلعتبری، عبدالاصمد؛ (۱۳۶۲)، یادداشت‌های سپهسالار تکابی، به کوشش احمد تقاضلی، تهران، نوین.
- خلعتبری طلهارو ایرجی کجوری؛ (۱۳۷۸)، یادداشت‌های سپهسالار تکابی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- خلعتبری و دریش، اللہیار و بشیری؛ (۱۳۸۲) کارکرها و نقش سیاسی و اجتماعی قلاع در تاریخ میانه ایران تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- دهخدا، لغت‌نامه.
- دایرة جغرافیایی ارتش؛ (۱۳۲۹)، فرهنگ جغرافیایی ایران، تهران، ج ۳.
- رایینو، ه. ل؛ (۱۳۷۰)، ولایات دارالمرز ایران، گیلان، ترجمه جعفر خمامی زاده، رشت، طاعتی.
- ؛ (۱۳۳۴)، سفرنامه مازندران و استرآباد ترجمه وحید مازندرانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ؛ (۱۳۷۷)، فرموده‌این گیلان، ترجمه محمد تقی جکاجی و احمد منی، رشت، طاعتی.
- ؛ (۱۳۲۹)، دودمان علوی مازندران، ترجمه شهاب‌بی‌جا، بیان.

- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، (۱۳۶۴) راجه الصدور و آیه السرور به اهتمام محمد اقبال، باحوالی مجتبی مینوی، تهران، امیر کبیر.
- رشیدالدین، فضل الله؛ (۱۳۷۷)، جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز.
- ستوده منوچهر؛ (۱۳۷۴)، از آستانرا تا استاریاد، تهران آگاه، ج. ۳.
- (۱۳۴۵)، قلاع اسماعیلیه، تهران، طهری.
- سنجانا، داراب؛ (۱۳۴۲)، عصر اوستا، ترجمه مجتبی رضی، تهران، آسیا.
- سجادی، محمد تقی؛ (۱۳۷۸)، تاریخ و جغرافیای تاریخی رامسر، تهران، معین.
- شیرواتی، زین العابدین؛ بستان السیاحه، تهران، سناپی، بی‌تا.
- شیرازی، محمد معصوم؛ (۱۳۴۵)، طرائق الحجایق به تصحیح محمد پیغمبر محجوب، تهران، بارقی.
- کشاورز، کریم؛ (۱۳۴۷)، تاریخ گیلان، این سینا.
- کاشانی، عبدالله؛ (۱۳۴۸)، تاریخ اولجاویو، به اهتمام مهندس محبی ترجمه و نشر کتاب.
- کاشانی، جمال الدین؛ (۱۳۶۶)، زیده التواریخ، بخش مربوط به فاطمیان بنی‌زاریان، به کوشش محمد تقی داشن‌بزرو، تهران، موسسه مطالعات تحقیقات و فرهنگی.
- کریمان، حسین؛ (۲۵۳۶)، قصران، تهران، انجمن آثار و مفاخر ملی.
- فریزر؛ (۱۳۶۱)، سفرنامه فریزر، ترجمه منوچهر امیری، تهران، توسعه.
- فضل الله همدانی، رشیدالدین؛ (۲۵۳۶)، جامع التواریخ، قسمت اسماعیلیان، به اهتمام محمد تقی داشن‌بزرو و مدرسی زنجانی، تهران ترجمه و نشر کتاب.
- لامبی؛ (۱۳۵۲)، تاریخ خراسان، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- لسترنج، گی؛ (۱۳۶۲) جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی.
- ملکونف؛ (۱۳۶۴) سفرنامه ملکونف در سواحل جنوبی دریای خزر، تصحیح و ترجمه مسعود گلزاری، تهران، دادجو.
- مهجوری، اسماعیل؛ (۱۳۴۲) تاریخ مازندران، ساری، فرهنگ و هنر.
- قدسی؛ (۱۳۶۴) احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علیقی منزوی، تهران، شرکت مولفان و مترجمان.
- مرعشی، ظهیر الدین؛ (۱۳۴۵) تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، به کوشش محمد حسن تسبیحی، تهران، مطبوعاتی شرق.
- ؛ (۱۳۵۰) تاریخ گیلان و دیلمستان، به تصحیح منوچهر ستوده تهران بنیاد فرهنگ ایران.
- میرزا ابراهیم؛ (۲۵۳۵) سفرنامه میرزا ابراهیم به استرآباد، مازندران و گیلان به کوشش مسعود گلزاری، تهران، بنیاد فرهنگی ایران.
- مستوفی، حمدالله؛ (۱۳۶۲) نزهه القلوب، به کوشش دیرسیاقی، تهران، طهری.
- واعظی تکابنی، ابوالحسن؛ (۱۳۷۲) دژ مارکوه در عهد اسماعیلیان و مغولان تکابن، نشریه تکابن ۲.
- یوسفی نیا، علی اصغر؛ (۱۳۷۲) مقاله تکابن، تکابن، نشریه تکابن ۲۱.
- ؛ (۱۳۷۰) تاریخ تکابن، تهران، فطره.
- ؛ (۱۳۵۵) لنگاشه‌سوار، وزارت فرهنگ و هنر.

عکسها



نمای بلده از روی دژ تنکا



بخشی از جاده شاه عباسی که در پای دژ تنکا باقی مانده است.



بخشی از دیواره غربی و حفره‌ای که توسط حفاران ایجاد شده است.



رودخانه ولمرود و جلگه اطراف آن که در جنوب دژ تنکا واقع شده است.



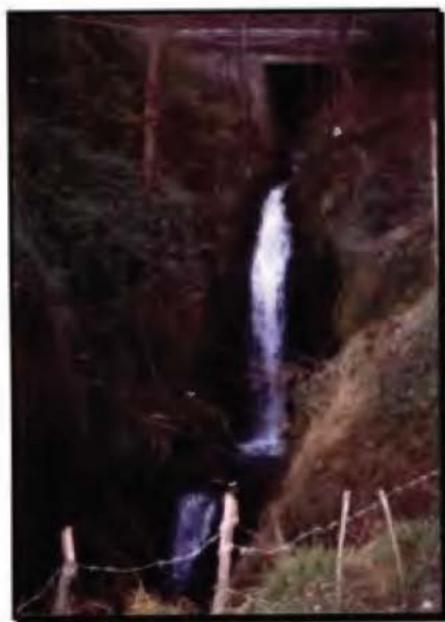
جاده قلعه گردن به دو هزار و سه هزار که در پای قلعه واقع شده است.



فرهاد جوی که آب ولمرود را به بلده انتقال می دهد.



بخشی از دیواره شرقی در تنکا که بیشترین ارتفاع را دارد.



آیهاری که از فرهادجوی سرآذیر می شود



یک نمونه از تخته سنگ ذرا اکر



حمام اکر که سالیان متمادی توسط گالش ها استفاده می شد.



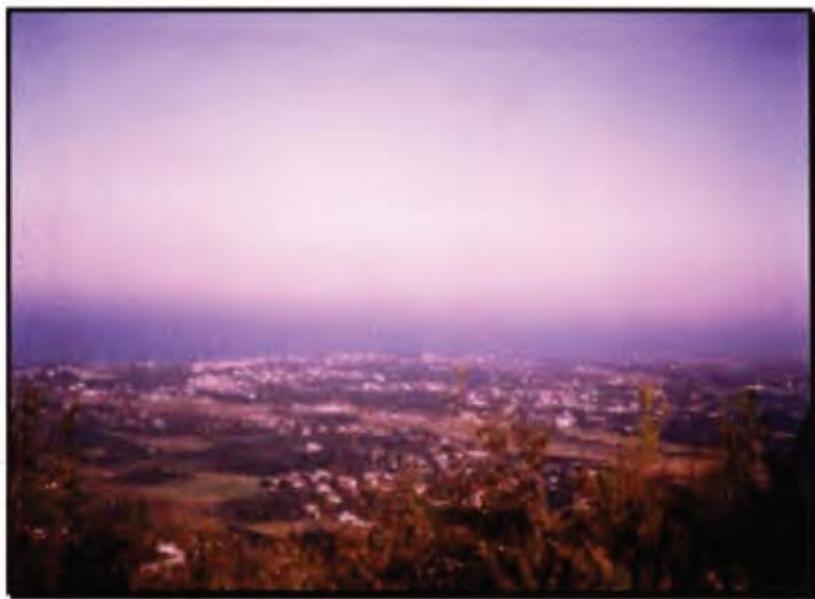
دیواره شرقی دژ اکر



دژ لشگرک که توسط درختان سراسر آن پوشیده از جنگل شده است.



بخشی از دیواره ضلع شرقی مارکوه که با ارتفاع بیش از ۹ متر، سالم باقی مانده است.



جلگه کتالم که در بخش شمالی مارکوه واقع شده است.



رودخانه چالکرود و جلگه های لشتو، هریس و کتالم دز مارکو به صورت
نگینی برآمده در جلگه مشخص شده است.



روستای گرسمه سر

ANCIENT FORTRESS OF THE HISTORIC TONEKABON

تبرستان

www.tabarestan.info



تلفن همراه: ۰۹۱۲۲۵۲۰۲۹۳

Dr. Abbas Panahi